

رسائل ملا طغرا .

از ملا طغرا .

3527

Persian 16

185



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE12967

* بسم الله الرحمن الرحيم

۱۵۹۶۷



فرد و پست پیشین با دست ایت ازین بوسان معنی پرورنی
گر در موسم ازوی بهشت تحریر بطور احیش پرداخته * ازجوی
قلم انشا در زمین رضوان پسند کاغذ مجای سنبل و نسیم
خط و خال خور غلمان نهال صاخره * رباعی * ای در طلب تو خانه
بر دوش سحاب * بارانی قطره در رهت ساک آبد *
بر یاد تو موج خیر حبس نفس اند * در بقعه بجز خرقه پوشان جباب *
چرخ زنده ۱۲

شای بهار پیرانی که ایکه است سبزه را بد انهای شب بشمار غلطان
سبزه که ان تهلیل خویش نموده * و حد نایمان آرا می که پنجه

به غشیه را از وضوی شمع باران به بخت تن بهمان سجده خود کشوده *
 به هواداری نسیم هدایتش بر آب زنده وی بر شاخسار پر مرده *
 توحان رسیده * و به آبیاری ابر بشارش کل نغمه تر از خار
 خشک منقار مرغان دمیده * بر آگاهی حق برای طپور پنبه شگوفه
 از گوش شاخ درختان در کشاکش * و بر سبزی شوریدگی
 به صورت طره خور می بردوش رزان دایم میشوش * چشم ترخس
 شمع خمره بجویایی وصال او رنگ بست سرمه پیادگی * و طفل
 غنچه بر کب و یزد بلبستگی خیال او سر فر از لبش بر خور دای *
 به منوی * گلستان سینه رنگین ز داغش * چمن افکار
 ز راه سر افش * ز بس در بونه شوقش زده جوش * شده خون
 در رنگ سبیل سیه پوش * غمش چون باغش آبیخت لبست *
 تن کل را با باغن کرد قست * ز عشق او که از نه تابایی است *
 به رخ زین طاسم رنگ کاهی است * ز بس خونها که خوردش از بار *
 شمع از نقطه دار و چشم لاله * شقایق چون ز داغش سوخت بود *
 رسید از حجرش سوختن به دودی * بیاوش عند لیان نغمه پرواز *
 بود بر شاخ شایان مضرب یکساز * ندای که در گوش او آغوش

کتاب نعل بوی کلاب گیر و * واکر شمیم چمنش بجانب بین
قطره * خون عقیق رنگ ز مرد پذیر و * در دامن کسار اطر افش
سحر یا بین از بسکه بر یکدیگر بافته * مخمل سبز و در هیچ طرف
جای خواب نیافته * مردم دیده بعکس پذیری کلنازش کارخانه دار
شفق سازی * و طفل نگاه بمشاهده لاله زارش هر یکم شغل
آتش بازی * در طی مسافت گشت زعفران زارش تدو آفتاب
رنگه پرواز باخته * و در سیر سیه بهار ریگانش از اغ شب
به آشیان اقامت پرداخته * بنفشه خط کله خان اگر بر روی در
نمی ماند * خود را تا به بنفشه زارش مرساند * و سنبیل به لعل
خوبان اگر پای خود بسته نمی دید * مر بستانش میکشید *
سودا کران شهر سهر نباتات تا از کارگاه بهار سازی چمنش
مستاع خورمی در بار نگاه نه نه نه نه نه * و در یاقوتگان
قابلیت نشود نما اگر به نه نه نه نه کاشن ریشم امیدند و اتدیر خورش
بماند * کل خورشید اگر بناظر بهارش و آندمی * از کسوف خزان
بر آندمی * و بلبل صبح اگر بشاخ گلشن نشسته * لب از
فغان نه بسته * با طعنه از شمار کلهای الموانش رنگی نه *

و با صره را از اندازده اطراف کلسایش طرفی نه *
 سبزه اش با شش جهت عهد یکجهرتی بسته * سه برگ گشت
 در چهار حد مربع نشسته * طفل غنچه تا سخا کباری مهر بر آورده *
 کچه اش بصد مهر از رنگ گل کرده * نه گیس می پرست انگشت
 نمای دبست از قدح کشیدن * بنفشه سپاه مست ثابت
 قدم بر غلظیدن * از موج رنگ گل ز ورق آشیان بابل
 طوفانی * و از طربست سبزه مهر و شعله او از در و دریش
 خوانی * بمقتضای اعتدال هوا تور افروخته لاله با نیکشت داغ
 صلیح نموده * با مقتضای پاکیزگی فضا طفل بیست و پهای شبنم
 بشش مشق سوختن کف کشوده * آفتاب مهرگاه فرش زرین پر تو
 در سبزه زارش گسترانیده زمر دین بر چیده * و سحاب بهره وقت
 نهال آتشین برق در گلزارش کاشته * نخل گل آشنایی بر افراشته *
 ابر بهار در راه هوا داری این گلشن شب در روز بهم چشمی نیم در
 قطره اذن * و نیاز فربه نشا طهر از زمین بر آوردن در انداز کلاه
 بر آسمان انداختن * از طرب انگیزی باد موج رود بهار قانون در و خوانی *
 و از سببیکر وحی آب رقص صباب با صول خفیف در مقام

دروانی * ما به پیش دستگاه آن روشنی ندارد * که عکس
 رنگی را از پایه تیر کی بریارو * پیچ آتشین آفتاب تا به محاذ است
 جنبش رسیده * از تاثیر سردی کرم لرزیدن کر ویده *
 بدست یاری فیض هواش کوفت پنبه مینا در بالابستن * و به نشاط
 آوری جلوه باو مرغ بیضه خولا دور سرد خواندن * و به تحسین
 ملامت نسیمش سرد درختان پیوسته در جنبش * و باندازه
 صید شمیمش کند موج آب در دست پیچش * جبار بکاسه گوش
 صاب در پیمایش نغمه تر آب شار * شمال بزخمه کار موج در نوازش
 بازو چهار * سر چشمه آهوا و ارطوقان تر و ماغی * بپای
 درختان دست یار طغیان شکفتگی * بید مجنون را اعتدال
 مزاج میسر * و تاک فرسوده را خون گرمی شیشه و ساغر *
 و ساق چار آسمان خلخال * تخته امشق بلند پروازی طایر خیال *
 شامسار صنوبر رقص پرواز * ساز برک رسائی ادا و انداز *
 پیچیدگی طره شمشاد * مجموعه دار پریشانی باد * قامت سرد
 افراخته * اندازه بال و پر افشانی قاصد * شفق کده گوش گل *
 دستگاه رنگ نغمه بلبل * شب نیم افشانی او را قفسین *

تارخ گدس غقد پروین * با جوم نگهت نشین * نشان ششیر
 خطا و خن * و پشت کل جعفری رد کش بوسه * کیا گری * موج رنگ
 شقایق به نیابت برق لایق * مسوی * کل و سبیل وین
 کلش نباشد * بهار ایجا بهستی آشاشد * شفق سوز خوش رنگ لاله
 زارش * فلک یک پشته معتز از بهارش * به ششیر یفش بهار از
 بکه گوشید * زهر و بر طلالی شغافه نوشید * می گایگون و و اندریش
 سبز * خوش طوطی بهر بر ارد شیشه سبز * میوادی کرده کلزارش آید *
 دهندهش در نظر کجگون نماید * از آتش بازاری کاههای رنگین *
 بر اثر دوزخ و شمع انگشت گاجیل * عجب که آتش رخسانه گلشن *
 نگردد و دوا لاله دیش * گل رعنا ز بسین سرگرم ناز است *
 ز زبان نغمه به روی دراز است * که موشش ز روی بهیل بینی *
 بیاعش روز تاشب هم نشینی * جو غم جو بهزی بهر سودرین باغ *
 کوفه لاله بر کف نیلنی داغ * در کل سیکه دار آب و تاب
 است * نه ارد عش طلالی آفتاب است * باغ ذوق مرغان
 نغمه پر داز * همه دهنه ساز هم چون نروده بهار * ز بس از کل بود
 بابل * سر و داز سایه اش به پیچید در خاک * بهی غبطا

سو سوز صوت بابل * زند باد صبا گفت بر دلف گل *
 بر قص انگیزی مرد کران ملک * زند قمری ز بابل خویش
 دستک * ندرد آمو و کی افشاند از بابل * به پرواز
 بیابانی میریزند قل * ندانند مرغ این گاشن و میدان *
 نگر و دستباز آتش سیر از میدان * کشیده کوه باز
 بقیعه خاک * بخوش سبزه و گل مرز بر اقلک *
 بجای قلد گوشت دستیده * که رنگ از جگر لافعت پزیده *
 موج لاله از بس خورده بهلو * بود در آتش بصد باد یکی نو *
 طوطیان گل و سبیل بگل گشت * نه گوشت می شود
 مینامی دست * زمین گل آسمان گل بخر و بر گل *
 فائده در خدم گوئی دیگر گل * سالهاست که طوطی
 ماطفه بزرگ بعضی از فوا که این چاشنی کده با خویش موعود
 شیرین زبانست * اکنون که بدست یارنی حدیث
 گلنای دلفریش بیای سخن در آمده * از سر و عده
 نمی گذرد * و گوشن شوق را بجا دلت پذیری تنهت
 می رساند * چشمی را بر رخسار لذت بنامد دست که باند از

میوه های الوانش کند نگاه کشود * و دستش را
 پایه ذوق رسائی است که در شاخسار درختان نوهرش
 بجای نهاده * زرد آلودی آفتاب از تار شمعائی با نخل باغش
 هر روز در تالش پیوندد * و کیامه هلال برشته ضیاء باغ
 ریشه آسمان مرا غش همیشه پای بند * ز آل چرخ خوشه
 پر دهن را از شاخ او ندای تاختش بغور کی چیده * و پیر
 کردون کردگان کو اکبر را از نهای یک درختش بدامن
 کشیده * باست تنبال تعریضت این مجموع شیرازی لبر
 ذوات در انداز زبان مکیدن خامه * و باشتمال تو صفت
 این منبع چاشنی دمان مقر اض لذت بذراصلاح مودن
 نامه * فی بوهیم با هم نشینی خاکش از بس بلذت پیوسته *
 گوشت کرم مصری به شادش نقد هستی در کره بسته * مرغ
 نگاه از آشیان دیده بر شاخ هیچ نمری نه نشیند * که در
 بر خاسن از مرغ جوش خلاوت رسته بر پای خود نه بیند *
 درختش چون از دستگاه ریشه برکت میوه پر دای
 پانته * شاخسار حوله اش از حصه دل تنگ رخ نافته *

سراگر پسته خر وین بیا دایم تر و تازه اول نمی داد *
 نسیم باغ کزین چون مغز در پوسش می افتاد * از یواس
 چون به نهال خود نمائی مری نداشته است برگ تن پروری
 خویش را از دست بگذاشته * هر جا که تعریف نایش پاتی
 در لباس بر زبان آید * توصیفش که باره پانته قماش را
 بگفتار می نماید * نهال زرد آلو اگر بمیدان باغ نمی ناخت *
 چون کان زهر در کوئی طلا که می انداخت * چایکه سینه
 خود کان خود فرو می چینه * سینه دقن خوبان روی خریدار
 نمی بیند * شنگرف که سبزی او زیت شاخسار است *
 تا خام است در شیرینی نخته کار است * الوچه که پیشتر از
 میوه های شیرینی زبیده * با وجود ترش روی خویش
 در هم نمکیده * نسیم بشاخ میوه کاروی اشجارش در
 آویخته * جوت بهی خمیر صندل و آب نبات بهم آمیخته *
 اگر درخت موم درین وعده گاه نرپای نهال * نهال
 بوستان الام در راه میوه او مری داد * و پوت
 نمرش بهجوم چاشنی شان غسل را پس نشاند *

و شفا آلودی نور سس محضر و نشیمنی بهر بوسه
 خوابان رسانیده * بشه چشانی سایه قنسی لب جوئی مینون
 فردوسی * نور افشانی طوبه انگور کوه شلخ شرمه دار و دوشی *
 از غلامی صاحبی فخری همات بر مسند افتخار * اند
 حسرت ای خلیلی مرد یاشن مردودی کز قمار * شاه
 آلودی درخشان رشک فرمای لعل بدخشان * شیرین
 گارنی عنایت * بالین ذالبر ان در شکر آب *
 * مینوی * که ده پروانه تاد در صحن باغ است * یک
 قابوس نارس صد چراغ است * چنان به با تجرد شد
 هم آغوش * که دارد خرقة اس را بادیر دوش * کبی تحریر
 وصف ناشپاتی * نماید صفحه کاغذ نیاتی * چو زرد آلود بخوبی
 نامور شد * بدل سختی در در می تر شد * که و ابرود
 تا فیر و تاج است * ز ملک شهید جوان خراج است *
 چنان شد بوی شفا آلود وائی * که یابد خسته ادهم
 شفائی * بود پاخو شد تا انگور را عهد * رسد پروانه
 آس را خوش شهید * چو طفل از کت به پستان

انجیر * که دارد ریزه های قند در شیر * بود از بسکه
 با سببش ز اکت * نیابد لب لبویش راه لبث *
 و این بود کواز گفتن جوز * شود مغز سخن را حلقه چون
 لوز * زبان اروه جویب خوف بادام * کشاید گن
 بروغن مالی کام * چو ساقی پیش مستان نشانی
 چینه * بجائی بست قند می نشیند * کسی جز باد رنگ از
 سبز پوشان * به کشت هم نمک با جرعه نوشان * چو زو
 بر ظرف قیمت خریده دست * حلاوت آنچه بودش
 در کربست * نموده جمع یکجا هندوانه * زیر مرغ لذت
 آب دانه * فضای کوه و صحرا میوه آمیز * هوا تار و ز
 محشر چاشنی دیز * اگر فرا د شیرین کار بودی *
 درین کسار صنعتها نمودی * بتاثیر فصل و هوا هر گل
 موسمی بر گلبن طراوت است * و در هر میوه هنگامی
 شاخ لطافت * الاکل مرود و میوه حسن که بیای غبانی
 بجز رک و کوچک این مقام همیشه بهار است * و پستاز
 تازی و برگ پختگی پیوسته بر بار * بهر نشینی حار

بناگوش مطربان چنانچه دل و ایر نعل در آتش * و بگشاید افکشی
 شعله آواز مغنیان پروانه از بغل بیضه در کشاکش *
 طنبوری به بند انگشت طنبور در کاسه شماری شراب
 سرود * قانونی بجوی تار قانون در آبیاری باغ نغمه
 و آود * موسیقاری بسر پنجه سوار در بالایش
 رنگ گل ترانه تازه * کمانچی شاد گیشوی کمانچه و
 آرایش مرغوله بلند آوازه * چنگی بسوزن مضراب
 در رشته تار ساز طرب کوک کرده نائی بد همسازای قلم
 نای بر نگار نقش دست بطراحی هوا بر آورده * از موج
 تیرنی و طلوت سرود کاسه خفک در باب بشادابی
 جناب * از آتش افروزی صوت گلو سوز استخیم آن سیه
 عود و سنبل و دود * میاعشی نکر زوکر زبان مضراب صد
 زمر شود انگیز بر گوش از باب خردنگش * وزمانی بر نیاید
 که لب جام هزار نکته رنگ امیز و در کار اهل هوش
 نگردد پسر آبی کانه از حسن خوبان میسای می سحر خیز *
 و بعضی شیکنی لشکر ملال و دوران فوج بیاله جلوریز *

صافان لاله رخسار بساغر می عهد یکرنگی نشسته * و محبوبان
 گلخانه ارباب از زهر قن بر خاستن نشسته * گاهی که بسامع
 دست بر آوردند خرد و دهری باستان میزند و * و جایگاه بر قن
 قدم بردارند هوش در هرگز شدن مجبور * بحر اصول
 بطوفان افتاده شیرینی حرکات * و مقام اهنگ افه
 جادو آمده دلش چینی نغمات * در ربانی حسن صوت ناهید
 در اثبات قدم مقام عشاق کرده * در سای آواز شن
 خورشید را بدایره شکستگی رنگ در آورده * شیره
 بشانه از شعله آفتاب جمال در شبستان زلف بی ثبات *
 چشم آینه از هجوم فروغ تمثال مرده رنجته اضطراب *
 غمزه در فضای آتش رخسار بتاب کشی نیر مرگان
 بر کار * عشوه بهوای گرمی عذار بخانه کمان ابرو گر قنار *
 گیسوی شب رنگ قند انیز سبیلان روز در استخیر *
 زلف مرغ که برد از قریب در س اهل نیار * چشم صرم
 گیسوی ترکان سینه مست * لب شیرین بر بنیم چشمه
 شور در ترنم * مسنوی * هر دو حسن این جا هم عذاته *

صحن و گل مر و دجش یک دو کانه * ترخیم ریز هر سو خوش
 خوامی * بیای نغمه در سیر مقامی * سمرایا نغمه پر دانه
 هوا ز شش * شرز افروز گزمینای سار شش * ز غریبان
 جهان نغمه پر دانه * چیده نیش قطره ای رنگ سار *
 قد چون قطره بان را سایه از گشت * جوهر گل کمال مایه پوست
 چرخوت * ز آب نغمه چون دغ غم کشیده * هوا از
 آتش رخسار دیده * بطربانی جهان دل بسته دارد *
 که یکدم بی لب او بر نیازد * معنی چون زنده در زلف خود
 چنگ * شود مرغوز از نقش با سنگ * کشد چون چشم
 قطره ب سار دیدن * توان صوت از نگاه او حشیدن *
 رشور انگیزی نقش ترانه * رزم کباب فلک از آشیانه *
 صراحی هر مردان است افسر * زمان را پرده سار
 است بخازد * گر ایان و حوت سخت افکند از لاف *
 کمر قه کاکه * ظیو لا بر کف * ز دیوار و در این گلشن
 خورشید * دامیده سار برگ نغمه شوق * نسیم و نغمه ز ایک
 هر نفس و طول است * هوا را ابراز بحر اصول است *

ز هر جانب زده مرغ ز آهنگ * نشانه از ترخم بر هوا
 رنگ * نباشد و در اکرم هم جو بابل * غزل خوانی کنم
 تو و عشق آن گل * بیاساقی که عید تو بهار است * گلستان
 بجلوه گاه آن نگار است * ز لطف آبیاری گلبن هزار *
 گل صد نفر بر یک شاخ ناز است * لب مطرب ز لالی کبریا
 یورجوی * که مستی در شک آتش ارادت * بسازی
 عشق منی فخر هر دواز * که تار شس از رنگ ابر بهار است *
 مهر و د عشق رنگ کهنگی ریخت * نوازی تازه تر بود
 بروی کار است * نفس با صد نوا و پرده اول * ز بهر
 نوکشی و انتظار است * مکش طغرا دمی بی مطرب
 عشق * که برگ ذوق را سازش حصار است *
 داستان چهارم در حسابش
 دل که در کشمیر جنت نظیر
 نهر نیست تحریر یافت نظر شرط است
 کمال چیست باب خود گلستان و کر * گل بیز بخار شس اجز
 باران و گر * عید است که اوج گلشن نوح بر * گلشنی

نمی ساخت هر طوقان و گر * زهی و در باطن گلستان رشک
 که خوش بگل آتشین هنگام گلستان خلیل را کرم ساخته *
 و از طغیان سبزه دل نشین بر سبزی کشتی و
 ملاح پروانه * از قرار گرفت آتش نقش ایستادن
 چنانچه باید نشست * غواصان آتش در آب
 نگه داشته بخیلی نفس * شناسان هر سودمت و بازده
 آشنای فریاد رس * رفتن تا میانش زفته کسی تا کجا
 رود * رسیدن بکنارش نه سیده کشتی بیکار رسد *
 ازین غیب که بر حالت ابر باد سلامی نه ساند * لب
 دریا از موج در زیر دندان ناسف مانده * از رطوبت
 هوایش ابر نیسان سر شاه بحر رد ماضی * و از خورمی
 قضایش نو بهار خضر مر جسته شکفتگی * گلهای رنگین
 صرخ و زردیر چیدن دکان لعل و گهر با تر دست بساط
 کتردن * بر ک های سیر نیم سیر شکست
 کار ز مرد و فیروزه گفت بهم داده عهد یستن * موج چاک
 تهای گلهای در آید * پرنگ قوس قزح بر آید * صبا

که بسزاه دیده بشاید * ساعره ز مرویس نماید *
 سطح آتش تا پیر ورون کنول گفت کشاوه *
 بدخشان را از لعل آتش در نهاد افتاده *
 نشو و نما در غوطه کادی آب و تاب * نسیم و صبا در شادوری
 رنگ و بوی مگلاب * خور می و شادابی بیخبر بهمار
 بنم آینه * و میدان و شکفتن بی اطلاع نامیه بیکه که در
 آویخته * آب برنگ گل و گل برنگ آب داد نگشت و
 رطوبت داده * از زمین تا آسمان طوفان بر و تازگی * و از
 مشرق تا مغرب چهار موجد رنگینی و شکفتگی * آری گلشن
 عالم را آب کم ازین شاید * و گل گردون را لجه محیط
 ازین کمتر بنه و نیاید * مسنوی * بگاماب که روداد
 امت آتش * نمی آرد هرگز در حسابش * بهم
 کشتی طوفانی شکل * تا طم خیز موج بانگ بلبیل * رخ
 کشتی نشینان شعله تر * در آب حسن شان کشتی
 ستاوار * از عکس لاله رخساران سرکش * فاده ماهیان
 و در دام آتش * بهمت ناخدا یان کت کشاوه *

گلستانی بدست باد داد * درین دریا چنان جوش میخورد
است * که هر موجش ز آب نغمه رود است * ز صوت
مطربان پیوسته گریه داب * نماید رقص دروحت گهر آب *
قشاند هر طرف از شاخ آهنگ * گل نغمه بگامای کز دل
رنگ * ز هر زورق صدای نغمه تر * زده موج طرب
پر گوش آخر * رک طنبور در مشک موج آب است *
بدستش کاسه هم چشم حباب است * متفق شد بادبان
از بر تومی * لب کشتی هم آواز دلت دنی * ز رنگ
آمنبری عکس پیاله * شده نیلوفر افلاک لاله * چراغان
ز در جهان نقش بر آبش * که فانوس خیالی شد جابش *
ز طوبت راز بس می در ایاغ است * چراغ شعاع
و ایم تر دماغ است * بجهد اند که من هر تر ز پانم *
ازین آب و هوا روشن بپانم * از آنجا که آفتاب
خاک این فردوس آئین است مهر زمینی نیست نگه
سپازگی و خود می آن صدها را پای بست تو آن یا فیه
از هر طرف باغ های دلنشین بهم چشمی نیست

بر آورد و مخصوصا باغ فیض بخش در تختش فیض طاق است *
 و بر رفعت انگشت های ساکنان آفاق * از رطوبت سایه
 و رخسارش ماهی زمین در انداز شناساوری *
 و از رغبت زرگلهای الهیالش قارون فلک بر تو
 ساز کیمیاگری * شمشاد بانه از بهر دانه مرغان نگاه کهنه طره
 بدست انداز باد داده * و سرو بشمارد صیدهای
 آگاه چین از دایم گیسو کشاوه * بخوان سالاری
 اشک ابروهای خنده بر خوان شکفتگی گل فروزه *
 و به نقره کاری طراح کار شبیم افشان غبار بر اوراق مجسمه
 سبیل نموده * نسیمی بجانب رخسارش نگذرد * که سر
 مشق تازیکی بسی خطوبان ببرد * بسایه پروری جعفری
 خاک را آب و تاب طلای احمد * و به یکس پذیری ارغوان
 زمین را بساط رنگین لعل تر * از شر افشانی آتش گل
 پنبه نترن در معرض سوختن * و از موشک دوانی
 چراغ لاله سوخته سوسن سرگرم افروختن * صبح چون
 از بیاض سرخش دم زند * محمود سواد شیب را

بر هم زند * در پای چنارش رسائی فحلت زده دست گوتاهی *
 و در سیر آبشارش روانی تر سنده لغزیده پائی * از
 نهایت صفای آبش وقت توج عکس از گم شدن
 محفوظ * و از غایت شیرینی زلالش طفل نگاه در غوطه
 خوردن محفوظ * مرغور ریزی آبشار با اتحاد مقام در اصول
 روانی * نواخت هم از مرز جری جویبار و روست
 بلندی چسپانی * کوک نغمه زیر و بم موسیقار فواره
 سرشار تر صدائی * رقا صان حباب انگشت نای موج
 بخوش آدائی * مسوئی * نگاه از سیر این باغ طرب خیز *
 چو تار ساز کرد نغمه انگیز * پیر صوعد لیبان کرده سرشار *
 ز آب نغمه تر جوی صفار * دل قمری زانغان شعله ساز
 احس * ز نواز صوت طوقش در کد از است * تدر و از بسکه
 شد بانغمه یکر نیک * بنقش بال خود آینهخت آهنگ *
 ز هر هفت نغمه سازی دل نشین احس * که در هر نغمه صدره
 شایعین است * صوبه بسکه دل پر رقص بسته * دیده
 یک نفس خود را نشسته * چار از و چه بالادست شاد است *

کند که سرکشی آتش نهاد است * ز بس قهری بهر
سوپش کشیده * لباس سرد و سرد و دیده * گل ذوق -
است در آغوش خارش * طرب زیر است و ایم
آیمشارش * کف فواره تا خوش کشاده * فلک را
غوطه در آب داده * زمین از مستی آبش خراب است *
و تاب تند پیش ماهی کباب است * هوایش بگه
شفاف است ببلبل * تواند دید دود آتش گل *
و در این گلزار قصری زرنگار است * که سخنش را
به عکس آن بهار است * صفحی زمین را از طرح بنای
آن نقشش نه نشسته که کارنامه مانی به تعلیمش برتخیزد *
و سطح فرس را از پر و فضای آن روشنی نه پیوسته که
آفتاب بدو یزه اش آبر و نریزد * هر خشتی صد کس را
لاست بوسه دیده تا پای کارش رسیده * گنج کشکاک چا
ویده تا خود را به پناه دیوارش کشیده * بنایان افلاک
چون است کل مالک داری هلال بگچکاری آن برده اند *
پنج از کل خورشید عاریت کرده اند * گنج صبح از کوره

شش بریند بجهت بر آید ، خورشید را در این کار خام کار
 بشمارد * قوس فرج تا کمان ابروی طاقش را دیده بهر از
 و نمک بر آید * و آفتاب هرگاه پیش رو اقلش رسیده
 به عالمی دیگر و در آید * هفت اقلیم در تمام شدن یکپایه
 آتش دست بهم داده اتفاق * شش جهت در یک
 جهت بودن فضایش از مشهوران آفاق * بذوق بوشه
 چینی لب بامش خان عدش پایه غریبانی جسته دیده *
 و بشوق مردم نشینی چشم غرقه اش پیر کردون
 لباش سیاه پوشیده * نسیم فردوشش نفس
 شوخته تاش در یافت کام * دم جیب بد بیاض شمرش رنگ
 بانه شبگیر زیارت سوادشام * از رطوبت هوای مدینه یرش
 و ناغ آتش گرفته شمع از رهگذر پوست بی پروا * و او
 بهار گلشن تصویرش شاخ سبک روح نسیم کران
 بار تازکی نشو و نما * مسوی * برنگ آینه یش نقاش
 ترویت * رموی آب و آتش باجم بست * چو لعلی
 هفت از رنگ رخ گل * صدت دادش بگفت مقدار

صرافرازی ده تاج کیانی * خدا خواهد از ازل شاه جهانیش *
 منجر شد زمین و آسمانش * در تعریف بادشاه شهرشاهی که در
 نیسان مکر متش مشیت خالی جبات گوهرین در کرده بسته *
 و جهان پناهی که در بهار رحمتش شاخ عمریان موج بر برگ کبریا
 رنگین بوسه * از گرمی باز از عطایش آتش فتنه ده
 یافت و در شعله کشیدن * و از خور می گشته از
 سنجایش سبز خشک زمر و در ریش و و ایندن *
 بحر عطایش تاب کفنه روی گف کشاوه * در یاز صد و
 پشت دستی بر زمین نهاده * آتش فروزی مطیع
 جاهش سنگ آتشین آفتاب با چقمان هلال پہلو
 خورده * و بسند سوزی رونق بارگاهش و من صبح
 با فروختن انگشت افلاک بی برده * در پله میزان
 عدالتش کوه عدل نوشیر دان از پاسنگ کم * در
 سایه حمایتش بیغ آفتاب درخشان رنجه دم * بمقتضای
 دعوت پروری به نسیم و صبا حکم است که یکی بی مشورت
 و مقتضای دعوت بخرمن نهند و دیگری بی مصلحت باغبان

با بگلشن نه نه د اگر با د بگوشتش و سائیده که آتش
 نجش دودیده * آب را از فرموده تا خاک بکانه سرش
 کرده * بخوشه چینی مزرع نطقش کبل و یان خرمن سوختگان
 کبریز سود * و بهم نشینی شاهد خلقش حسن منو ک
 دست صفیان و دوشناس نمود * در چار سوی پر تو
 صیرش بد بیض بدست قدوشی انگشت نما * و در بازار
 رای منیرش پیچ خود شد شهو بدست اندازی
 هیا * پدید صبح از نظیر افاده میا بزم خست *
 و دود شب بیاد داده آتش کباب عشرت * شامی
 بگذرد که بدوق دم کشی راک مرایا ش مطرب
 قنک دفت بر آتش شمع نگردانه * و صبحی بناید که
 بشوق همدوشی باد مافنگاش بر کردن عرق انجم
 از جهر سنی نیندشاند * فضای اماکن سلطنت عظمی از
 راک و رنگ مرد و پیر و از آن کونا کون * و هوای
 مواضع خلافت کبر از تال و مردنگ اصول طر از آن
 در قلمون * و بر بد سازان صوت و نقش هرافیان را

چرا به نغمات خود می شمارند * نشیبه خوانان کار عمل مجاز بیان
را کرده فقرات خویش می بنهند * چون ساز هندی
از شعیبه تری صوت مقام دل نشین بحر اصول پذیرفته *
لب رود جمله این ابیات بلند آوازه را در وصفش بزبان
موج گفته * منبوی * بود چشم تر دریا از این ساز * بنام
داوده تن محراب از این ساز * چون مدل پانصد در بزم نغمه *
بیاید دقت مهر موج از این ساز * ز کوپک و صفتی خود تنال
خوش صوت * کشد و ایم بزرگها از این ساز * بتر یک
معنی میدهد دست * در باب خود را با دال از این ساز *
بجو انم چون مهر دود صفت بنشر * که حسن صوت شد پیدا
از این ساز * چرا ساز د شریک خویش بی را * طرب
کل می کند تنها از این ساز * فرازد که چه موسیقار بجه *
و لیکن می شود بی با از این ساز * ز نثار خویش قانون
میرگشدم * که باید صید خود آرد از این ساز * کما نچ
می شود در بزم هندی * چرا خویش بیما از این ساز *
پسند را که خوانان کی بود چنگ * که وقت نغمه در هوا

از این ساز * نخواهد یک قلم غنچه در بزم * نشان
 یابد. اگر طغرا از این ساز * بزرگ و کوچک در بار
 صاحب قران از سخت هلاکون آسایس موسیقی می داند *
 و عرب و عجم هر کار خود پو جهان از طایع نوا شناس
 تصنیف می خوانند * مطهر حسن اقبالش اگر کتب
 نوازش نکیشود * جلایل مایه دایره چرخ پیوستی * و
 معنی بزم اجلاش اگر در نواختن مقام سازش نبود *
 تا در آرات کواکب بر جنگ افلاک به بستای * رفعت
 را که مرتبه قدرش رومی داد * در مقابل بستای نمی افتاد *
 و شکیان اگر پاسبان وقارش می بود * تلفظش بسبک زبانان هر
 کران می نمود * در طاب نمودن منشور نامه هست * دریا از موج
 انگشت چشم گرفته خدمت * صبحی که بهر خیزد شب همه
 روز * و شامی که بقرن نشیند روز همه شب * در روز زمش
 اگر دیر بجای اسلحه دلبران پروازد * و شکی
 کنور شیر را بخاک یلجی کند * و در شب زمش اگر زود
 گف بهوائی آتش باران نهد * مهتابی ماه را بآب

ز صاند * شمعنی گرد در محفل و صفت پیمایش بر دست
 پیوند * کسان بر رشته نورش احرام نه بند
 در عرصه شطرنج مردانگیش بهرام چون اگر است
 اندازد * ادنی یاده اس مانت سازد * فرزند فلک اگر بود
 از قیاس میدید * در بساط سوادک بر رخ هر کس
 می دود * نام شبحا عشق تن بلفظ لرزنده * تا بسو
 گریز خوانند * و غار حواستش بشکست رقص با نه بند *
 تا کند سوادان در خانه * در هزارستان دورانش
 بدخشان لاله زار است بی صفا * و بر مرخوان احسان
 همان ابدار است بیست و با * کیوان از کهکشان
 دست دراز کرده رکاب گرفتن * آسمان از صبح و یمن بمیان
 زده جلود ویدن * موج قلزم بطاق ابروی تیغ آبداد
 پیوسته پیاله گرداب بر لب * چشم انجم بدوق گل
 سر فلک مدار سواد خوان صفح شب * تیر قضا بخانه
 ز دانی کمان پر و از گرفته دمانی * خط اسوا بساو
 هروری سنان ثابت قدم بر است ادانی * پنجه علم

گیوان رفعت گیرد دست فتح و نصرت * و چهر
 شهرنشاهی خورشید قدر * انگشت نای هوا داری بدر * شمشیر
 فتح چها خاب خوش غلاف ترا از تیغ آفتاب * سنوی *
 لوانش با سر انگشت خامه * رداری کشته و فتح نامه *
 نه از دفل مستش از کسی پاک * زندگونی زمین
 بر فرق افلاک * زیم او فلک از غرب تا شرق * بدست
 ابر داده چرخ برن * چنان عکسش بدریا و سیاهی *
 که راه آب را گم کرده ماهی * بفرمان بردن شاه قوی دل
 * بگر بسته است دایم از جلاجل * زدست هینش
 قیل فلک سا * بر بینی خط کشد دایم زمین را * گرفته شمع
 دین الایغ در مشت * چراغی کرده روشن از
 بر انگشت * سپر مشکین گلی باشد بدستش *
 که می دارد زبوی فتح مستش * سمه عزم چون بر صید
 که تاخت * درون رانیله گاو آسمان باخت * خنجر و
 دام حیا دانش از خاک * با عظیم کبوترهای افلاک *
 کی اینچاسم و طایر در حساب است * کهین صیدش مدرو

آفتاب است * در تعریف و توصیف پادشاه عالم پناه هند
 شاه جهان پادشاه خاتم خاوار آن دارد که چمن پیرای و صنف
 صوری بهار سیرش گنجین تر دعاغی کرد * اگر صفح
 و ستیزی نموده ابی بر روی کار شکفتگی آرد و قفس
 است که مداد نیز بدو کاری روان شود تا انگشت نای
 اش با طش توان خواند * زهی روشن سوادی که از بیاض
 عارضش حسن مطلع آفتاب را مطالعه نماید * و در صفح
 جهانش از روی پیش بینی نظم مشاهده را بمقطع
 رساند * شعشعشش چون به تسخیر جهان گفت کشاده *
 پنجه مهر در خشان اول دست بایعیت داده * الحق حسن
 جهانگیر سایه حق است بسپند سوزی گلستان جمایش بلبل
 کرم بر آتش کل دویدن * بگرد و بی استان جلاکش پروانه
 و راند از کید سوی شمع بریدن * شبیه کش عارضش از کوهر
 و یا قوت سفید آب و لغلی بچشم در صد ریخته * موی
 قلم بنار کید سوی خورشید در آویخته * یوسف مصر لقایش
 کرم باز آری ندارد که ماه تابان کلامه ناله بخرد آری نیارد

تابان یادی با قوت لبش سبز خط دمیده * و دود آتش
 حضرت در نهاد ریحان پیچیده * صنوبر بادای جلوه اش
 اگر دل نمی باخت * چه اندازد ذخیره نمی ساخت * هر که را
 و غده است و رای * گو که بیک نگاهش از دغدغه بر ای *
 چهره درخشان بر افروخته و عنایتی هفت اقلیم *
 جنبه نمایان درست نموده کج نهادن دیهیم * باده گفتار ما
 شراب ظهور هم پیمانه * شمع رخسار با چراغ طور شریک و هم
 خانه * ابروی دل پذیر * روکش ماه منیر * چشم حقیقت
 بین * مهر چشمه نور یقین * غنچه دهن مجموعه رنگ سخن *
 مهر و قامت انداز قیامت * مسوی * نه کل فی لانی و نه چنان
 است * بهار گلشن آخر زمان است * دل شب تیره از
 سوای مویش * چراغ مهر مهر کردان رویش * چنان
 شمع رخسار با آب و تاب است * که فانوسش چراغ
 آفتاب است * لبش خمیازه فرمای دل تاک * نگاهش
 باده میسنای افلاک * بزم کر نگاهش می بجام است *
 گویا شب نامه را گویند خام است * خط سبزش که مهر جوش

چهار است * چو ریحان روشن لاله از اوست *
 نهال قامتش هر مشتق شمشاد * بجو لاش مقید
 مرد آزاد * قدش از مرد به رویش به اذکل *
 عبت دادند دل قمری و بلبل * نمودن از سن اوست
 بلبل بدیدن * ز من کفن ز قمری هاشیدن * چون ذکر
 محملی از فضایلش افاده مفصلی است اهل فضایل را
 منطقه بدو تحسین مستفیدان درین باب عز می ندارد
 که بیم در از نفسی تا بجمع پروازد کوتاهی نموده کار خود
 نشانزد تو فیق رفیق باد * تا طول گفتار بر اختصاص تفصیل توان
 داد * دانستمه اینکه بیای سعی در پروا دانی بهنایت
 اوستادی رسیدند * در بدایت ملازمت بدست
 انصاف خلقه شاگردی بکوش کشیدند * از پر تو چراغ
 فکرش شبستان کتاب رنگ بدست روشنی * و از
 تنه شعله ادر اکش آتش طوطی بگامه گرم ساز فروتنی *
 آفتاب در خنده توضیح قبل از صبح بیان در اوج
 طلوع نمودن * ماه نهفته ابرایش بعد از سکوت

در ردی و غروب نکردن * بمطالعه اشارات ابرویش
 طلیس فهان بر سبب شهادتی * و به مذاکره قانون
 نگاهش زو لیده بیانان نظر یافته قواعد خوانی * از تصور
 نطفش از باب منطق را در برابر بابت تصدیق حاصل شده
 مگر از وی حجت معترف نباشند * و از تخیل بیانش اهل
 عربیه را در مرفق معانی جمع گشته * که از زبان فصیح در
 بلاغت و منسنگ نوشتند * با هر حرف کردن ز رو گوهر
 چون بصیغه مبالغه زبان کشاده * مر فیان را بصند نحو محو
 کلام خویش نموده * از تکلفی حاشیه خاطرش ذقت
 در شکنائی متن بگشاده روی نشسته که شرح توان کرد *
 و بمقابل حکمت مدینش علم دینی مصحح * و به تطبیق ضوابط
 جعفریش قواعد شرعی منقح * مبتدای به دانش پیش
 از خبر * با ثبات مدعا خوش خبر * در نقی غیر حق و لیاش
 بر حق و در کلام خاص مقصودش مطلق * فضیلت پیر معرفت
 اگر اثر یعت پر و در طریقت کثر مجاز شناس
 حقیقت دان کثرت احساس و حدت یشان

* مرئوس * بود علمش علم وردین پشاهی * بود شانش
 نشان بادشاهی * دل او معرفت را افریده * شهرشاهی
 پاین عرفان که دیده * ز آگاهی کند در ضحی باغ * بیان
 معنی سطر بر زاغ * چو کرد و دقتش بر مصحف گل *
 بر او دایه مادرشان بابل * کند طفل نگاهش وقت
 تقریر * به بسم الله سر و انداز تفسیر * نیم نقطش
 از یک خرد لاله * نماید رنگ معنی صد رساله * پریشان
 که بود او راق سبیل * نکرده خاطرش جمع از تغافل *
 حوادث در پیاض فرد نسیرین * روان دایه دز شبنم
 - نشر رنگین * جبابی را چو خواند نکته وصل * دهد توضیح
 باب موج صد فصل * بشرح متن حال پید مجنون * کند
 رنگ تکلم را دیگرگون * کشاید لب چو در تعلیم بابل *
 شود دانای علم و قدر گل * بیاموزد باین روانی * زبان
 شمع را پروانه خوانی * خام طبعان را به ریافت گرمی سخن
 هر دیش پنجه کوئی روزی باد * تعریف شعر فهمی * صرافان
 چهار سوی عبارت کسری نقد الفاظش را نابسته

تخمینش برساند * و دوکان بیان نکشاید * و جوهریان بازار
 مضمون شناسی لالی معنی تابرشته تمیزش یکشد * نام
 ارزش برزد * بگنج گاو سرانگشت و نقش قفل و سواس
 سخن دست ادیز طبع سحر بیابان * و بر سائی دریافت
 قطره تشبیهیم بستی فکر نقش ضمیر بلند خیالان * در پند
 بشهر سنجیس وزن مصرع زلف معین * و در محفل
 هوشگافیش معنی بیت ابر و مبین * طبع شوخش در بیاض
 بگردن خوبان گره نهایی کرده * و فکر و قیاس از مصحف
 روی بنان غاطها صریح بر آورده * پیش از تامل مضمون
 سطر پیچیده کامل بی برده * و قبل از تفکر مفهوم نکته
 سر بسته خال بر خورده * و آواشناسی داند که
 اشاره ابروی هلال یار کیت * و مطلب از چشمک
 زدن آفتاب چیست * مطلع خورشید را که بر او زاقان
 لب باب میطابقه قابل تخمین * اند * بیاض صبح را که
 در شب افلاک دست بدست میگرداند لایق مسجوده
 بخواند * سخنوارانی که در علم سخن معلوم اول را نانی

خود نشمرند کم و قس است که به تعلیمات پیش
 از پیش مهر فراز نکر و ند * میفرمایند گوهر لفظی که
 آتش به نسیم بیان موج بریاورد شاداب نه توان شد *
 و یا قوت معنی که عکس رقم را طووس نه نماید نام
 رنگش توان بزد * در صیدگاه مضمون غریب تا توطن
 وقوع نیابد کند فکری خطا نکر و د * و در گارگاه دیبای خیال
 تابا و یک شدن دست ندهد تراکت کار صورت نه بند *
 اگر نفس تماش در کوره چرخه کوئی نسیم طای سخن در بوت *
 خامی است * و اگر چهره دقت بر دهمره کاری میفرود شده
 قصر کلام در پایه نامائی است * خوشا هو شمندی که بنور
 تحقیق چرخ فکر بر فروزد * و بدریافت تدقیقش طرد
 گفتگو آموزد * در تعریف روشنی بیانش مصراع نه
 شمع بر زبان شمع ریخته * و در توصیف شکفتگی
 گلانش نکته تر شبنم بلب گل و آویخته * جلالت
 محبوب پیش رس قتل گفتار * نمک مرده جلوه نهال نگرار *
 تنگی دستگاه لفظ محمل * همراه دعوت معنی مفضل *

مرد تازی فصاحت * بهار چمن با باغ * مسوی * تار قانون
 گفتنش رک گل * دکاش عاز لجه اش بلبیل * لب او عاز
 برگ رنگ سخن * میدهد صد نو ایچنگ سخن * عشق ورزد
 سخن بشتر برش * صفتی و ال شود از تحریرش * خامه اش
 چون شود رقم برداز * خطبه تحسین بر او رد آواز * باز
 گفتش گل فشانده شاخ قلم * بد و آتش شده امت لاله عالم *
 لیفه اش تار زلفت سنبیل تر * که کشیده سپهر بهار به بر *
 کرد و داخل نیاز الوده * بدادش چراغ گل دوده * بشکفت
 خطش در سنی طرز * در قمش در سیاه مشتی طرز *
 ورق اردو چو براد گل تر * بلبیل از بال خود کشته در طرز *
 نظم صرایان خوش آهنگ که از نغمه سبز رنگ * گل
 تر به چشمتی بسوی عهد لیبان فرستاده اند * و نشر
 پزد از ان بلند آوازه که از فقره تازه برگ سبز هم کاری
 بجانب طوطیان روانه نموده اند * در گلشن تعریفش
 استباز مرز بیگانگی ایستکار اند * در چمن تو صیفش بیگانه
 تر نعم آشنائی کفسار * راقم حق مرا طغرا که زبانش در نظم

بسر و داعتراف کوتاه فکری و راز است * و بیانش
 در نشر برانه اقرار است خیالی بلند پرواز * پگونه دشت
 باین قانون زده و ایره پا از مقام شناسان برون نهند *
 چون زمره این معنی توطیه نمازد عاست * اولی است
 که بجهت نوارسانی اجابت به نمر آن پرداخته ملایک را
 بدکاش آئین مسمون نمازد * تاب هوا داری نسیم تقدیر
 نترن روز در شکفتن * و سوسن شب در جلوه نمودن
 است * نهمین صبح دولتش در دمیدن * و زیمان سام
 عشرتش در رسیدن باد * غزل * نافه بر صحن گلشن پر تو
 حسن بهار * هر صده گیتی ز عکس عارضش گذار باد * هر بر آرد
 چون بدفع خصم در بوستان رزم * گاهستان فصیح نذر گوشه
 دستان باد * در بهارستان بر مش کز خزان بی گانه
 است * صاعقه هر شار جمشیدی چو گل پر بار باد * صافی صاف
 اعتقاد دهر از مینای چرخ * که بسووش جام عشرت
 کم دهد بسیار باد * مطربان محفلش را بی تلاش ابرد
 است * جوشن گلپای هند او در شاخسار بار باد *

دسالار نامه طغر استلوی کلامی است از پرده غیب * یعنی
 این انشا افلاک پیامی است بشاه لاریب * رباعی *
 در رد محبت هر جا خصل چاک است * عهد مهره داغ هر طرف
 نیز نگ است * از نقش دوی زیاده توان برون * نقشی
 که توان بر دبان نقش یک است * الحمد الله که نقش
 مرا دم و ریونست سخت تخر دشت * و مهره طالع در
 کلبان پنجاب از شش در رد و ارسه * جبه ام در یک
 یار یکی نه پده کل نسیم خر قکل راه می آرد * و کلام هم بوی کسکی
 نشینده صبا عمرق چین شقایق را نذر می کند *
 پیش از که ما بیل تر صد آت باشی خشنه اشیان کرده *
 و قبل از مهر ما قمری خاکستر لقا با تش فروزی فغان
 مهر بر آورده * کلاغ این بوسان نان خود بر سفره اخلاص
 گذارشته * و سقای مرغان آنخو مقدار بر کف نیان
 داشته * از گاسه لاله کشکول فقر حاشه ام * و از موج
 سبز کده دخت انداخته * طفل غنچه بجهت چراغم روغن
 گل می آرد * و در کس شهبازی چشم خود از سن در رخ

ندارد * چهار مهر رشته سوز خود بمن سپرده * و صواب
 زخم دل خویش بر من شمرده * از مربع چار چمن فیضها
 دیده ام * و از مملکت سه بر که اثر واکشیده ام * خامه ام
 چون قلم بر کس مستغنی از قلم دان است * و در اقم
 چون جز و نسیم بیکانه جز دان * نوشته ام چون خط
 ریچان بی ساخته است * گفته ام چون نکته مستقیم ناپرواخته *
 در شبیه کل جعفری صحت بی تعلقی می طلبم * و در مطول
 سبزه ارسله اختصار میجویم * گاهی قانون آزادگی سرود
 را مطالع میکنم * و زمانی شرح تجرید بیدر اقباله می نمایم *
 و از تربیت اوراق یا سمین بخمال قواعد می وادم *
 و از شکسته رنگی زینت بشکر شفا افاده * و در کنار جوی
 کیفیت حاشیه قدیم می یابم * و از اشارات موج رموز
 حکمت العین می یابم * چشم را سودا دیناص نسترن
 است * و گوشه را شکفتگی نهان سوسن * نکته
 منج شده بنفشه ام * و رابطه شایس اجزای سبیل *
 شمارج در ماه غنیمت ام * منصف صحن گل * غزل * چون

صبر و تردید هر دو * تحسین فغانم از لب جو * در باغ نشسته ام
 مربع * بابل زده پیش من و دزانو * قمری نکند بغیر
 ۱ از هم * لب زمره ریز حرف کو کو * بی زمره ام ندرد
 و زود * از نقش دو بال خویش پهلوی * کو گشت بمن
 کبوتر مست * چون ساز کنم مرود یا هو * از آیه دلجم
 خورد آب * جوی لب طوطی سخن کو * هدیه نشود
 ز شانه خورسند * بی زلف ترانه ام هر دو * از باغ دلجم
 و بود طایوس * پشماره و اغنای خود رد * شعرای
 شسته سریر فقرم * رنگین زمین است نامه اد * الحاضل
 گلگهای تخر و صنعت و ساز اند * و مرغان نغمه سهرای
 وحدت در چپ و راست هم آواز * عشاق از راه
 بی نوائی بنوا می رسند * و سالکان بسازی بر کی سیر
 مقامات می کنند * تر و امان را چون حسنی مقام
 خشک لبی در پیش است * و مخالفان را چون زنگه
 آوازه شکسته دی در پیش خویش * دو ویش
 بکنه بی نیازی برشته ناز دارد * و کوچک فقیر بزرگ

و یار مغلوب شمارد * آنچه قوال ازل بشا نون شریعت
 و روده گفت * از نغمه سرایان بزم طریقت
 نه هفت * پرده شناسی زمزمه شیخ عراقی فهمیدن
 است * و نغمه سحری بر رسم عطار نشاپوری رسیدن *
 همایون ساکی که مقام بنیانی داند * خاک حجاز را سرمه
 اصحاب خواند * ترانه گوشه نشین در یک گاه وحدت است
 * کاری بدو گاه و سه گاه دارد * تا بچار گاه و پنجگاه رسد *
 در پنجگاه نازشش جهت آوازه بخش هفت پرده را
 بپایک بلند پرستش میکنم * از شعبه یخری استغراق
 مقامی که بخاطر نمی رسد چارگاه عنبری است چه جای
 سه گاه موالید باد و گاه شاتین * ناله ام ناله شیر است *
 لیکن چون شیر طبعم ببوسد بیک نمی کشد * و فنا نم
 فغان بابل است * اما چون بابل بنوا سری ندارم *
 گوینده مقامات طریقت را بمقامات موسیقی چه کار است
 * مدای تفکک بر زور تیریز نیست * و آوازه نقاره
 نور و زرد نور و زنه * پیغمبر ال از مقام شوق معزول

نخواهم شد * بی عشیران غشری از ذوقم کرم نخواهد گشت *
 دروی خواهش از گره آینه گردانیده ام * خود را از رغبت
 در دوی رانیده ام * سلک را مصغر سلام نمی خوانم * و ماهور
 را انفی آفتاب میدانم * بیات پیش من طایفه است از
 ترکان * و نهانند شیرست نزدیک همدان * فرقی میان
 اصل و فرع ندیگدارم * و تفاوتی میان اوج و حقیض گمان ندارم
 * چه بخیر و چه صیاحه گوشت و چه خارا * بسته نگار هر چند
 از سر پرده ساز می بایند * چون نگار بسته نقشش با تار
 و کم نمی نشیند * دایره فلک اگر باو از در آید * از
 مستی عشق نمی شنوم * و ذال چرخ اگر پخته بازی کند
 از بی پروائی نمی بینم * بقانون رسم زابلی ریش
 ووشاخی گذاشتم * و بوصول خرقة پوشان دل بزرگوار ضرب
 داشته * مسنوی * از ریش بود و شانه بر کردن من * و ز
 خرقة کفار بزدان تن من * تایار بود دلیر در کشتن من *
 سومایه زندگی شود مردن من * بانگ انا الحن صیوتی
 است خارج از آهنگ دین * و بیگانه از ساز همکین * صوافی

هر چند باصول ثقیل و جبر نماید * به نظر من خفیف و آید *
 از نوازش و مساوات حقیقی چون فی انبان می نالم * و در
 بالیدن از دست خود غائی می نالم * چون فی دویم موسیقار
 الهم نفس خود بزرگ ترم * و چون طاجل دایره از هم
 آواز خویش کان تر * که دی سرم چون طنبوز مغیر داد
 هر دو شوق است * و در ده دلم چون رباب نقاشی
 بر آن ذوق * در مقام تجرد اگر ده خانه داشتم هم چون
 بی یکدم گذاشته * سوی سرم چون گیلوی چنگ پامیر
 * باز تعلق شانه نمی پذیرد * و در چشم تر صد اثر از
 خود است * و از غوغا دلم بر شیلون تر از بر لب *
 استخوانهایم در فغان بجهت افتاده * و با موسیقار
 داد هم چشمی داده * اگر نواخت تم غیر پوست می بود
 * بنام ده تاندرم نمی نمود * سفینه ام چون قانون وقف
 بنده میرایان است * و کس گولم چون غیچک نذربی نوایان *
 بنظر یقین نمر نامر آسین بر شکسته ام * و بر کناد
 خوان روح افزا نشسته * مطرب عشق از دو طرف

دست بگر دانم انداخته * چون بلبلان از زبان خودم
 بهره مند ساخته * مانند پرده ساز به پیش آوردن امرا
 بی پرده ام * چون مادر بجهت عثمان زخمه توفیق خورده * چون
 مضرب استخوانم درک و پی ندیده * چون ناروان
 روده ام خشک گردیده * بزرگ و کوچک اشک
 پر کمرهای مرا گاشته * و آوازه از بانی از حصار تن
 بکوشم رسیده * طبل قناعت بصدای ضرب الفتح طم است *
 و شکست لشکر حرص کوش زده غرب و عجم * از متنگفان
 گلشن رقص جلالت می بینم * سحر خیزان چمن نغمه
 مباح می شوند * مرد با عیول فاشه ضرب می در قصید *
 و صد برکت در زمین و هر می کنند * سماغ لاله در نیم نقیض
 است * و رقص سگوف در حقیقت دلیل * عهد لیسان
 در دور کل می سرانید * و قمریان در اوج سرو می خوانند *
 هزار غم بهم چشم بر راه ساغر و جدت است * و برک
 هبهرتم کوش بر صدای ساقی حقیقت * سوسوی * امشب
 به حسن ساغر می باید * آن تاده کل نجسته بی می باید *

دارو است ایشاد قانون هر دو * فواره بنر خوش
 می می باید * بر تنک ظریف را باده تو جید بخشاید * هر که
 حوصله را از غم تحقیق نشوایند * گریبان هستی را به پنج
 سخن نیستی باید دید * و در شمار تعالی را با سخن رای تجرد یابد
 خراشید * کشیدن بار تعالی از سبک و جان نمی آید *
 و بقیه وضع به همی بودن از ادکان را نمی شاید * کلاه
 چارتر که عنصری بر سر کافی است * و بدو سست چای
 خورش دیده بشری در بر وانی * پاپوش آبله کفشی است
 که پنبه دوزخی طلبد * و سبیه کلیم همایه فرس است که
 بدو که نمی خواهند * در قید خرگاه بودن از خوی است *
 و در بند کاو نگیه افتادن از کاوی * هوا پرستی خاک
 بر سر کردن است * و سحر عالم آب چادر آتش
 هاضن * حسن بیان بادی است رنگین * و زلف جوان
 هوای است مشکین * نه دل بر نبات آن می توان داد *
 و بهر ایم بقای این میتوان افتاد * فقیر عارف ماسوار
 معدوم خواهد * و بغیر خدا کسی را موجود نداند *

دور و یوار بند تعالی که تماشای * دور زیر زمین بخت قطره
 چه حظ * شکر که فریب از آرد ایمن و بنا خورده ام *
 و بعشق نور و زیور بی سرو * بیت * زال دنیا
 نیست روی و طبع من مثل پلند * بی از و هرگز زنی آید
 نه از من شوهری * نقش زور و پیش من چون سکه نماند
 و است * که چه داند و قسم در خدایگاه بی زری * با تو کل
 است در یک کاسه و آدم در دهن * نیست
 بر خوان کسی چشم چو کعبه لنگری * دل بفرست
 من پروری نمی دهم * و نواله مرد و دهن کاسه دانا
 نمی نیم * بمقتضای قلم زنی در بنده اسباب تخر و هم
 نیم * تا به قید تعالی چه رسد * مردی قلم دوست
 صحت کاغذ و لایانک کرده * و مالای نهان بر
 دست می داد * ریشه محبت را باره * کون
 بریده ام * و خوشه گشت راحت بر اس لام تو کل
 و بریده * طالب بی مطالبم * و از حق باطل می طلبم * با آنکه
 جوگند بر سنگ این است در این دعوی قسم چه یاد می کنم *

پیراهن لور دئی ماکوسی زبان * دایم از یافنی کارگاه و هن *
 و بیاریکی تار و پود نفس * و خوش قماشنی پر نیان سخن *
 بغم روانی فغان عشق * و گوش بر صدای مقام شناسیان *
 بس بگپائی طفل اشک * و چشم بر آه کریمه طایبان *
 به شکین مرغابی داغ * و جوش درینای سست و بناطم کشتی *
 دل * و لنگر غم های دیرینه * بسو قون کارنی خار شوق *
 و بی قونی رشته نگاه * و بسیه بخشی نظر دوز مرد نک *
 و حسرت پیمائی چوب کز آه * و بی تاب جوئی تاب حسن *
 * و نیاز طلبی ناز جانانه * و بدل نشینی تاب خانه زلف * -
 و آمد شد بی اختیار شانه * بر بی خطائی خدایک غمره * و چین
 گمشائی کند کیمسوی * و بسپراندازی ترک چشم * و افزا خستگی
 تیغ ابرو * و بسپرداری یک تار کاکل * و ثابت قدمی
 سیاه مرغان * بر آتش خوردگی یا قوت لب * و ناستفگی
 مرورید و ندان * بدل چسپی دو دمان خال * و خون گرمی
 آتش از خبار * و بدشوهری یزی عمر و قاصد * و بشور
 انگیزی غمت رفار * که ظنم ای حق صراحتی بجز حق

نخواسته * و نمی خواهد و نخواهد خواست * ج * از خدا غیر خدا
 نیست مرادم بخدا * طریقی را بهر آن خوش آمد گوید از من *
 و شکر بهر چه ذل بآن ناخوش است بزبان نیارم *
 مخالفت زبان و دل نفاق است * و خدا را خوش آمدن
 بر سبیل انحراف * در آتش معصیت بخته شده ام *
 خام طمع نجات و دلخ نیستم * اگر نقد عملی می بود *
 صرف نعمت دیدار می شد * نه قیمت باغ نعیم *
 نه رشوت خلاصی مجیم * در قمار عشق هرگز خود را نباخته *
 چنان نبوده * و در جهاد نفس هرگز سست نبوده *
 سخت خورده * با آنکه هنوز گمان فقرم چله ندیده *
 ویر و یاضم آواز زه نشنیده * قدر اندازان حقایق
 نشاندار اندر ارم می خوانند * و صاحب قبضه رموز
 میدارند * تیشه همی را دسته طای طریقت است *
 و بی ستون غیر تم را قلعه قاف حقیقت * مستوی * کهستم
 بآندگی در خانه حق * دانم کرد و مقید بهر مطلق * یکی سبزه
 بود در طرف این باغ * که کردیده فلک از رفتن

پیراهن نور دئی ما کوی زبان * و ابرار یا فنی کار نگاه و هن *
 و بیاریکی تار و پود نفس * و خوش قیماشی بر نیان سخن *
 و غم روانی فغان عشق * و گوش بر صدای مقام شناسان *
 و بیکپایی طفل اشک * و چشم بر راه کریم طایبان *
 و بیکپایی مرغابی داغ * و جوش درینای سست و بناطم کشتی *
 و دل * و لنگر غم های دیرینه * و بسوئین کارنی خار شوق *
 و بی قوتی رشته نگاه * و بسیه بخشی نظر دوز مرد نک *
 و حسرت پیمائی چوب کز آه * و بی تاب جوئی تاب حسن *
 * و نیاز طلبی ناز جانانه * و بدل نشینی تاب خانه زلف *
 و آمدن شد بی اختیار شاه * و بی خطائی خدمت غمزه * و چین
 گشائی کند کیندوی * و بسپراندازی ترک چشم * و افراسنگی
 تیغ ابرو * و بسپرداری یک تار کاکل * و ثابت قدمی
 سیاه مرغان * و بر آس نخوردکی یا قوت لب * و ناستفگی
 مردارید و بدان * و بدل چسپی دو دمان خال * و خون گرمی
 آتش از خبار * و بشوید ریزی مهر و قامت * و بشوید
 انگیزی شمع رفیق * که ظنن ای حق مرا از حق بجز حق

نخواسته * و نمی خواهد و نخواهد خواست * ج * از خدا بفرستد
 نیست مرادم بخدا * طریقی زاهدان خوش آمد گویند ارم *
 و شکر بهر چه ذل بیان ناخوش است بزبان نیارم *
 مخالفت زبان و دل نفاق است * و خدا را خوش آمدن
 بر سبیل انفرادی * در آتش معصیت بخته شده ایم *
 خام طمع نجات و دوزخ نیستم * اگر نقد عملی می بود *
 صرف نعمت دیدار می شد * نه قیمت باغ نعیم *
 نه رشوت خلاصی بحجیم * در قمار عشق هرگز خود را نباخته *
 چنان برده * و در جهاد نفس هرگز سبیت جاسیده *
 سخت خورده * با آنکه هنوز کمان فقرم چله ندیده *
 ویرانم آواز زه نشنیدم * قدر اندازان حقایق
 نشاندار ابرارم می خوانند * و صاحب قبضه رموز
 میرانند * پیشه همیسم را دسته طای طریقت است *
 و بی ستون غیرتم راقه قاف حقیقت * مسنوی * کبستم
 بانه کی در خانه حق * دلم کرد و مقید بهر مطلق * یکی سجد
 بود در طریقت این باغ * که کردیده فلک از رفعتش

داغ * چو گنجی هر بس از سنگ پیره * ولی از نور
 قیضش چشم خیره * تیره ایوانش مقابل کوئی آفتاب
 در ابر طاق باندگه اشته * و ابروی محرابش بهم چشمی
 هلال را در داد جد اعلی و اشته * منبرش بایه نگرفته
 که بهر غلیب بر حلق عرش نخورد * و میدانش قدی
 نیفر آخته که اقامت بوقدن بگو شرر ملائک رسد *
 هر دیوانش آینه است حقیقت نمای آفرینش * و هر
 صخره اش مخزنی است فیض معانی اهل بیانش * و خوش
 از خودن شراب و طرب جهان محبت کرده دیده * که بر روی
 چادر باش خارا به پشت خوابیده * از رشک پر
 چراغش مشعل طور سوخته * و از داغ ابروی طاقش
 قندیل حرم افروخته * بیت * صفای که پیوسته
 با سنگ فرش * رسد موج نور از حصیرش به فرش *
 بیل مهر کنیزش در فلک * کشد مهر نماز چشم مانک *
 کلی منتفش از آفتاب و مه است * از آن دست باد خزان
 که نه است * چو فواره خوش آید بخوش * فلک

لولوی تر در آرد ز بگوش * بر پهلوی سحر جانی نال آب *
 بود پاک چون چشم آفتاب * از نهایت دلپذیری کوه .
 سحاب دل آغوش بر وی کشاده * و از غایت روشن
 ضمیری و سست خضر طینت بر مهر خود من جا داده *
 هفتا بر تپه که لذت گو ادا می نماید * و در روشنی
 بدرجه که نیت رقابتی حباب بنظر می آید * از مردی
 آتش ماهی بر آتش بر پانی دیده * و خنکی هوایش
 بر غازی بر سیخ کبابی بریده * بطغیان رطوبتش
 بر وج خاکی فلک آبی * بحولان موحش ثوابت
 آسمان در بی ثانی * تلخ بیانی که ازین آب خورده بشیرینی
 کلام بی برده * بی جو هر یک بنلاب در آمده * صاحب
 برش بر آمده * سنوی * تعالی الله ازین دریاه نور *
 که موحش میزند کلبانک منصور * اگر چرخش بر این
 نالاب میگذشت * سبوی فلک بر آب میگذشت *
 بر جانب روان گردیده آتش * همراه پادیده عالم را
 جانش * ز رفعت بر ترا از چرخ بر این است *

فرسوس عرش را آتش خور این ابلت * بطغیان چون
 بر انگیزد ز لاشش * خور و دریای قلزم خاک مالشش *
 بمقتضای فیض این قطع زمیں خیالیم آسمان گرد نظم
 است * و فکر م عرش بهای نشه * عروس انشایم
 بگردوی نظم دیگری روده اده * و گویا شواره جمع
 غیری گردن نهاده * با آنکه سبک قلب در میزان
 شکر کنده است ام * بموزونی بر نخورده ام * مگر هزار
 من آزار نکشم * در مار سنان کمر ندکی تریاک
 خموشی اگر بقدر یاد نرسد * جان بردن نصیب
 اعدا است * گفتن سخن رنگین آسمان است *
 و خواندنش از بیم دزدان مشکل * استعارات تازه
 نشر از ملاحظه گفته گرگان در نظم بکار رفته و می رود * مضامین
 بلند نظم از اندیشه پست خیالان در نشر بسته شده
 و می شود * طایفه زیر چاق مذمت یعنی دزدان زیر دست
 سخن * از گرفت و گیر شعله روزگار غافل اند *
 نمیدانند که دزد معنی یک پد و شاه زبان خاص و عام گرفتار

می شود * و در باینده لفظ آبدار بسید چاه و هن غلایق
 می افند * شراب سخن بر تبه مرده ناک باید * که حریقان
 را با تش رسک کباب نماید * کیفیت با صهبای
 کلای امت که بی تلاش فکر بساغر فطن در آید * آنچه
 بسعی فکر دعت دهد * طبع را شکستگی بخشد نه دماغ را تازی
 * رباعی * ما نیم بلب سکوت آ میخیزد * در قید سخن
 زبان نه انگیزد * و از نیم جوشان صبر تا روی دهد * چون مصرع
 و الفت مصرع و رنج * بای خامه ام حاز نغمه عرفان است *
 و کاغذ نامه بر ک شجره ایمان * دیوان این دیوانه شاهد
 هندی * دفتر است از امرار حقایق لاریبی * اوراقش
 پنبال سبزه رسطر کشیده * و در صحنش سوز محبت
 برهم پیچیده * هر بیتش چون بیت اندیشه پوش امت
 مطلوب نام سعیدان * و هر غزلش چون غزال خرم
 وحشی طیبت است رام مغاظلبان * گو تا بینان را
 دیدن قصیده بلند نگاه ساخته * و هو سناکان را شنیدن
 قطعه بفکر قطع تعلق انداخته * مسنوی تا صحنه

دل بسته به نگام کثرت * رباعی دار فانی مریخ نشین
 چار باش و حوت * از نازکی لفظ هر دو روی درق
 باش گفنگی یکر و * و از رنگین معنی چار هوای صفتی بجد دل
 باز گو * سبوی * حدیث عند یسبان قیل و قالش *
 صفات هست جنت و صف حاش * نندیدی که بدین
 نور سماعی * نبودی مهر را خط سماعی * و از قتها هم قماش
 هر کس نبل * ملا و جد و شش از خود ده کل * رقم
 دو دمان خوش ادائی * سخن با وسکا و لربائی * غیر لقا
 گشت پاک از تهمت عیب * باب نازکی در چشم
 غیب * مجملد کشند زمین اندیشه رنج * که با گان و
 نیز به شکریه * بد و است و قلم کوس خسروی نواخته ام *
 و بسپاه رقم میرا قلم فصاحت ناخده * زمییداران
 سخن هر بر خط فرمان نهاده اند * و پیاپی تحت علوی
 طبع باج و خراج فرستاده * اگر نقد عمر و چار هوای
 معده فی صرف نمی نمود * جواب پنج کنج و کلات و قاین
 سخن می بود * شعر آنست که بر صفح زبان بماند *

نه دور ورق دیوانها * آنچه گفته بخاطر کز فتنی است
 نه نوشتنی و کز اشتی * زاده طبع برتره شوخ نینداده * که در
 لغزیده زبان عهد چنجان طلبیده * تا از مشیم خیال
 بر آید بدویدن در آمده * جادوی اعجاز مانده و بحر قران
 پسند را کیست که نه پسندد * الله الحمد که طبع مرا بسنایش
 ارباب دنیا کم تر بر خود آمده * و بیشتر ی از لاولی *
 سخن صدف مقدم تنای بی دلی است * و از جمله
 قضایدی که بجواهر نعت و منقبت مزین است * و غافل
 محیفش عند لیب شیراز را از خواب عدم بیدار ساخته *
 یکی قصیده سیمی بکشف الرموز است و دیم قصیده
 موسم بعرش الحقایق از هر یک دو بیت بمقام معال
 هوش می رسد * ابیات رباعی * شاهمی که نداند
 جهان نام ستم را * عاقل نبود تانده داد کرم را *
 در ملت ارباب سخا ظلم صریح است * محبوبس نمودن
 بهما بخانه درم را * ابیات رباعی * ندیده ام نه تو
 بی خنده چنین پیشانی * درین صفت بگل نوشگنده می مانی *

نیاید از تو بجز خنده اگر غلط نمانم * ز تائب کاکبت افتاده
 چمن پشانی * و مجموعه نشر این زمزمه پرداز * نر هسکده
 ایست عند لیب نواز * نر کس نر ادا نر کلمات خوش
 آینه سرکوشن شاخچه قلم * سرو قامتان فقرات زیبند
 هم آغوش بنفتد رقم * طوطیهای سبیل قام *
 هر چند کمرین مرغزار فصاحت پروری * و سبیمهای
 گل اندام پایان نشین جو بیار بلاغت کسری * الفاظ
 ریحان خصال تروست تازی بر تازی ریختن * و معانی شقایق
 مثل رنگ بست شگفتگی بشگفتگی آمیختن * صفحات
 پاسبین خلقت موج خیر شادابی لطافت * بسط و راز بوی
 فطرت دل اویز بوی نراکت * ییت *

ز جوش حسین اجرای رساله * بهم دل بست چون
 لاله لاله * بصورت هم جو فرد آفتاب است * بمعنی
 ضایع ام الکتاب است * ز خوبی در قراء نگاه بدیل *
 نه خورده دست رو چون مصحف گمل * ز تحریر سخنهای
 پر از درد * شده چون رنگ عاشق کاغذش زرد *

ز در دهر سخن مرضی بگر خون * فاده نقطه اش چون قطره
 خون * بهر فانوس فردش ده چراغ است * ز جلدش بال صند
 پروانه داغ است * بآنکه دو سه مرتبه جواهر خانه سخن
 تاراج حوادث پذیرفته * باز آنقدر هست که صندوق
 که افلاک را آکنجایش آن نیست * اگر بوقلمونی
 روزگار تفرقه پردازد و اس نکرود * نکارش عالم عالم
 نظم و کلام چه کار است * و سازش جهان جهان شمر
 کوناگون بهر * در کارخانه نقطه تراشی پنجره های
 آبنوسی حروف بجهت ایات بلند غمرات ساخته شده
 و می شود * از دست یاری تیشه فکر داره کاوشش و بره
 دقت ورنده برایش و آلات کلمات بضافی و دیهای
 کار بر سر هم نریخته * اگر بخار شروانی به بیند و دکان
 انصاف را تحت بند نگذاشته گفت بطق به تناسازی در و دگری
 نکشاید * رخصت بدان ثوابت و سیاره سخن آگاه اند که یک سال
 و دو سال اوج گاه سهیل نظم و شعری نسر غبط نشده *
 حکم انداز این علم توان شد * بلکه سی سال در چاه

شور گزراینه نظردقت بر حادوات باند خبانی باید داشت *
 ناریخ گفتار بدرجه درست آید که تقویم بیاضهارا
 از رویش توان نوشت * ناسجای معنی در گایسای
 ورق سر بطایسان رقم کشیده * جریل خام از سخن
 افرین چنین وحی باور ساینده * آزاد طبعانی که به فیال
 در کردن چشم نمی کشایند * و بگرفتن جاگیر ربع
 مسکون سرفروغی آزند * برای بهما مقید این شوند *
 که بنازی تباروری کلن ابراهیم را خاوار ابراهیم
 نمایند * و بشکوه مدح کتری اکبر نامه را اصفی نام
 گردانند * چرا اقا قلانه کنز النجون محبت در پیشگاه
 فکر نگذاشته بالفاظ سودای معانی کشیده آئی و شورش
 نامها، کلوخوز نکارش نگیند * تا عشق بازان چون فیله واغ
 از دست هم بر بایند * قبل ازین بمقتضای پیوند موس
 گزینی و علاقه هوا پرستی * زرق و خیر، زرتار و برق جامه طلاکار
 * نه نمائی قبابی خاصه پر جلای کنار دوپته * لطافت پیکه پاشی
 و نواکت بالابند و کسبی * برکت آمیزی شاهوار الچه * و عطر

انگیزی قفسل و از گنج روز می رسد فراغت * و بست
 گرمی مسکای عشرت * غمزه خوبان کجراتی * و عشوه بیان
 سو منباتی * طالعش خرامی محبوب اگر * و طوطی کلامی و لیسر
 سدره * نازک شنی رعنائی لاهور * و تازی بدنی زینای جونپور *
 لاغری میانی شونخ بانکاه * و فریه سرینی بست انبار * بشفق
 پیسودن برگ پان * و نه کلکون نمودن لک سبزان *
 لعل زنگی شراب کو انبار * و مشکبوی کباب قنداز *
 قدح رسائی ساقی کلفام * و سرود خوانی مطرب بابل نام *
 به گیتی صدای قوال بگر * و شیرینی اصولی رقص شکر *
 و لرزائی رود و سرود و هندی * و روح فرای ساز و برگ
 و ندی * بقانون نواختن نال و مردنک * و بقاعده سرانیدن
 واک ورنک * موافقت نغمات جیستر نواز * و مناسبت
 فقرات ترانه ساز * بگوشت و سبیدن صدای کفیکر *
 و بدیک پیچیدن صنوت هم و زیر * مطابق کاری سفره
 پر نان * و منتقل نمای اطعمه الوان * آرایش
 کاهمای فخنور * و نمایش پیاله های بلور * زیر چاقی

انگری مایع * وزیر کوبی سرپوش مرصع * و نقب زدن
 حصار پولاد * و پوش کردن قلعه چکاو * و قابو یافتن
 در نزهتگاه نعمت * و مسخر شدن شهرستان دعوت *
 نیست گشاسب دشت شستن * و دل خوشی از مهم
 غذا و از سن * پس و پیش ایستادن خدا متکبر *
 چپ و راست دویدن پراگ * و تخت نشینی
 پالکی زرفشان * و چمر کزینسی بهل مطلق العنان * نشان
 افراشتن منصب و ادبی * و آسمان شیافن فیان
 سواری * سلسله جنبان دنیا طلبی شد * و پوشش خامه
 دل و خیال گده سرزولی سپاه فخر کشت * که درین
 میدان سخت آزمائی دست و پا باید زد * شاید گوی بوفل
 بنجم چو کان طالع در آید * کتابی که ایستادن از تضعیف
 بیوت شطرنج زیاده بود تصنیف کرده * بدین
 امید که منصوبه رخ نماید * و از فیل مات فلک زدگی
 بر آید * بشاه عمره هند کز ایند * وزیر ناراست
 فرزین نهاد خواست که از دخل کجروی است * خواری

هر مهر این بیاد بساط عزت تازد * از آنجا که امرا دوازده
 حقیقی است راه و خلش برینق جواب بسته شد * دیده
 که از حرفت خود خانه خانه در پایی خجاست است * دست
 بخاریدن پس مهر پرده و غابازی پیش آورد * و منسوب
 چاکر بر ابر هم زد * چون صورت ماجر انکار برای نامیدی
 کشید * این چند بیت بمشامع دو روز و یک آن بساط
 رسید * بیت * غیر از جفاندیدم از روزگار نامرد *
 آزار مردی خرد از کار و بار نامرد * از سبک اهل دنیا
 کبر پاکش مکن حیب * دانسته میگریزد مرد از قطار
 نامرد * بی حیات سخن کرد عیب دلیر گویان * باشد
 خدمت مرد و دایم شعمار نامرد * بر من سمند دعوی بی سرقه
 باخت حاسر * کبر دیاده مرد اسب از سوار نامرد *
 فتوای مصلحت بین کنز آیت کلام است * کی مرد می
 و بدتن در زیر بار نامرد * که اقتضای قسمت و امن
 گشان نیارد * سبک کل که پاشد مرد و رده گزار نامرد *
 شیر از قفای رو به کرد و بقصد روزی * غم نیست

گر شود مرد دنیا دار نامرد * طغرا اثر بخوید از دود و
 فغانه * کی مرد میگذارد دل بر قرار نامرد * بی‌بیت
 سخن از گنجی بگنجی کشید * گفت و گوئی حقیقت چگون
 به حجاز انجامید * بجایالات نو این کهن قلب نطق را جان
 نو بخشیدن ساحر است * و سیمین ریزان دود و دیگر دود
 بکاغذین دام کشیدن فسون گری است * شریعت گری را
 اگر ساحر بخواند چه زیان * و اگر افسون گر بداند چه
 نقصان * در امن آباد انصاف بکاوش و دوات و سرگردانی
 قلم که فتوای می دهد * و در راحت کده مرویت پرا کند کی
 مداد و قلم دلی صفحه که بخوبی می کند * سخن طراز می شنای
 نیست که بدستگاه ژار خانی افتخار توان نمود بر تقدیر یک
 بخت زبون و طالع و ارگون در دست بستان تقریر و تار یک
 زار تحریر همراهی کند * گامی بافت و قد می بکشد زده خواهد
 بود * مسکن زبان در پس گوچه دندان با است * و نشیمن
 بیان به نهانخانه نیان هم نشست * اکنون دماغ این
 گنجی است * که هر آینه به پشیمانی است کند * و صفحه

لطف و باب خجالت بشوید * خوش آنکه بجز نسکوت رغبت
 نشود * تا بر سر حرف شدت نشود * دارم از خدا امید
 که این شوخ مقال * در بزم سخن ساز ماست نه شود *
بسم الله الرحمن الرحيم * چون این نسخه زیب نواچ شده *
مخاطب تاج المنایچ شده * باین طغرا در اوراق زر *
 رقم نهادن بیالای سر * سرخ روی قلم بنکارش شای شهرشاهی
 است * که تاجداران گلشن را بچتر سجاب سر فراز
 گردانیده * در یکیشی رقم بارایش حمد جهان پناهی اسف *
 که تخت نشینان چمن را بگشود خور می دست تصرف
 رسانیده * بموجب فرمانش وحش و طیر از خانه پرورش
 روزینه دایه * بمقتضای احسانش جن و انس از معموده
 تربیت و طینه خوار * در دفتر خانه جردتش عالم ایجاد
 اندازد فرد و محاسبان * و در اقلیم کمره ملکوتش
 ملک جودت نمونه کار متعهدیان * بسنوی *
 فضای لاسکافی بارگاهش * بهجوم بی نیاز پناهش *
 زده در بام وحدت کوس شاهی * مطیع او است از مر

تاباهی * زمیداران باغ آفرینش * خضر خان انداز
 شریف بینش * نشانش هست مادرشان این
 باغ * بفرمان است نافرمان این باغ * چراغ لاله بر
 دلتش دلیل است * پرپر دانه بال جبرئیل است *
 بنام ناسپیش پیوسته بلبل * خطابت میکند بر منبر گل *
 مهر و صفش به قهری واد ذوقی * ندارد گردش پروای
 طوقی * دل بدهد ورق پیمای زار است * از ان طومار
 منقارش دراز است * دهد طوس را چتر زرافشان *
 که خواهد باج رعنائی ز مرغان * ندارد دگوی باغ از پاس بان
 غم * شده تا حکم شب گردی بشبم * بهارستان
 لطفش بی خزان است * خس آن سبزه به قسم
 آسمان است * بود رایج در اقدم خدائی * بنام آور
 ز فرمان روانی * و درود آفتاب نمود بر خاتم و زرا
 صبحد مطلق که در بارگاه تقدس تا از حضرت باری پروا نگي
 نه فرستاد * بار یافتن مقربان دست بهم نداد * تا محرو
 از عجزش به تحریر و قهر فرمان نه نشست * نسق

و دارا الخلفاء اعمال بظهور نه پیوست * رباعی *
 از میر عرب و زیر سلطان ازل * شد مشکل مبر ورق *
 گردون حل * کرخامه زایش زرقم سرمی یافت *
 میداشت برات نور خورشید خلل * و صلوات انجم
 لمعات بر اعظم و کلا علی مرتضی که در کشور خلقت تا
 از لشکر طبایع جبر بگیرد * مهم سایج اثار صورت نه پذیرد *
 تا کلید و ارباب بر الهیات نیاید * در عشرت خانه فردوس
 پیچیده نکشاید * رباعی * اشاعشری گرو زیاکان برده *
 صد فصل بکعبین عراق برده * پیوسته باین دوشش
 زده نقش مراد * در زده حقیقه هر که ایمان برده * اما بعد
 بر اقم حق مرا طغر اک با اعتراضند انسن تقریر منصف
 با هست * با نصاف توانسن تحریر معترف * ازین
 تحقیق کرامی که به ثبت الفاظ و معانی میرسد * بر صدق خود
 محضر میتواند داشت * چه روی عرض کبرون مدح گردون
 و گانی است * که ناطقه نه خیالان از بلند پایکی مناقبتش ده
 مقام نفس شمار نیست * و خامه چله نویسان از جا

ریزی مد ایچش بادوات در انداز سرکوش و شواری *
 یعنی شاه زاده فلک سریر * عطار دودیر * بدرلقا *
 * دریاعطا * کیوان رایت * دوران حمایت *
 * برق حسام * ابر نیام * مهال کمان * شهاب سنان *
 بهرام غضب * ماهید طرب * شتری مهر * آفتاب
 خمر * سهیل نکین * قطب نکین * قضا قدرت * قدر
 صولت * ابیات * دارای عرش کوبه سلطان مراد
 بخش * حاجت روائ و زینت او رنگ آسمان * در
 گشتی حمایتش از موج باک نیست * گره برده حجاب
 شود صرف بادمان * از بهر ساز عشرت او می بند قضا *
 نایر دایر فلکی را بخاروان * بر سندان اگر نه فشانه گل
 نشاط * گیر دیوار بابل تصویر تر جهان * باید بردن
 دعت دود بهر دفع خصم * گزشت عبت گشته سبکپا
 و مهر گران * کوشش شملش بطرف نگاه عافیت * مغز
 قنار شنیده ز پهنای استخوان * نصرت بشوق دیدن
 رخسار تیراد * پییده هم چون بی بدر خانه کمان *

ناکشته طلقه حلقه کندش با انتقام * رزم کرده میل سرکشی
 از طبع آهوان * در جویبار معد نشن اکبر پای آب
 بسک در آید خاک را بر بنجر خانه موج فرسته * و در
 چشمه سار مخالفت اگر سر حباب شکسته شود نسیم را
 در سیاه پناه گرداب کند * از حق شناسی در ناحق
 گرفتن آفتاب فلک را بر روز سیاه اندازد * و از داد
 رسی در پید او کردن هلال بدر را از لباس خود
 هزیان سازد * بر قامت دو لکش لیل و نهار جامه
 و امر یست شب اندر روز * و در چنگ شو کشت
 صبح و شام باز داشته نیست دست آموز * بد تعریف
 ملاطفتش لب خشک بنمایش تری آجیوان * و بتوجیه
 ملایمیش زبان درشت را تراوش نرمی روغن به سان
 * در مدرسه را بش آفتاب درخشان سر گرم
 شمیه خوانی * و در مکتب خطایش سحاب هزار باران
 بر دباغ القیه دانی * محاسب همیش چون رقم را
 میزان نماید * سبکی کا خد به پله گرانی در آید * صیت

سلطانش بگوش مهر و ماه رسیده * و از راه پیش بینی
 باین خطاب مخاطب گردیده * رباعی * شایسته چرخ مهر بر
 تو بود * سر حلقه ده عقل و زیز تو بود * لایق به نگهبانی
 یونس قح * در بحر کمان ماهی تیر تو بود * در عمر صد
 بطریق کشورستان منصوبه پیش برده که توانش
 پس نشاند * پیاده اش بر جانب که ششافه * سوار
 غنیم رخ تافته * شاهمی که در اطاعتش سر بد غابر آورده *
 و پای بازی بمرای جنس در آورده * فرزین اخگرش
 به طریقی مددکاری است * اگر بر پیل کردون اسب
 اندازد * بازنده و زکار امانت ندارد * آتش
 هنر پیش اگر با حکم خورشید نمی ساخت * میل فقره
 صبح در بوم مشرق نمیکد اخت * بقوای مصباح پیش
 شاهد گل تر دست گردانیدن ورق * و مقتضای تر بهشت
 طفلان غنچه مستغنی خواندن معنی * مطرب بزم شکوه پیش
 اگر گفت رغبت کشودی موسیقار نه چرخ بی صدای
 نه بودی * در صورت گردن زار و کو هر مرتبه دلبر

یغناده * که چشم همان ترسد و دل کان به لرزد * دزد
 روز و زانش جواهر قدح خود را دانسد * شاهین ترازد و
 دل پر حیدر این مضمون بسته * رباعی * از دولت
 وزن شاه فرخنده سیر * ز رکشت عزیز و آبرو
 یافت کهر * در پناه میزبان چو در آید گوئی * خورشید
 نشست و راقی نابکر * از آشنائی نسیم غورش موج آب
 گهر نه نشین * و از زینهای صیت و قارنش دست آتش
 باقوت در آستین * بهره طالبش بالانشینی تحفه
 ایچکان دمت داده * بنقش مرادش کعبین دو ظلم
 بجهت افاده * غمیر مایه احسانش اگر چچک آدم
 آبی در آید * مان خام طمعان از تور کرداب پنجه بر آید *
 در چمن زینتش ز مرد سبز و یاسست خود روی *
 و در گلشن مکنش الماس نثرنی است بی بوی *
 بدست یاری عزتش عقیق انکشرین در مقام آتش بازی
 * و بهوا داری غیرتش نگین سوار در انداز یک بازی *
 و از باد آستین اجنبایش شمع کافوری بهج هرگون *

از افشاندن دست احتسابش مایه میسای فلک
 و از کون * خوان سالار حکمش اگر دست خواهش برارد *
 لقمه بدرد دارد دهن هلال کنارد * روزیکه تیغ فتح از
 پیام کشیده * این رباعی را از باغ غیب شنیده
 * رباعی * بردور خدنگت بر نصرت غنید است * در این
 اجل بیش سنات کن است * شب سیرت را بید کرد بد
 خلافت * جوی است از چوب نرم و آتش شد است *
 اگر دریای تیغش را بند نمی بست * از بس نشاط
 خاک را بر تنی شکست * در نیش بکر منش یا سیمین
 گو اکب را شاخ و برگ میسر است * و در بهار و جمش
 نیل و قراقلک را نشود مایه بالای یکدیگر * در باغی که نسیم
 انصافش وزیده بادام اغماض عین ندیده * بهم چشمی
 کفش و دریا خجالت نمی کشد * و از موج پست دست
 بدندان میگذرد * در بزم گاهش از بسیاری است تمام نشاط
 چنگ و تنی کم نوازند * تا خمیدن قامت یکی از یار غم
 نشان ندیده * ترکیب بندی دیگری از عقده اندوده دل

خبر نگند * زر گوب و بار جاهش اگر گفت صنعت
 کشاید * در پوست آهوی جرخ طلای خودشید را درج
 نماید * صفحہ تعریف شجاعتش وعده کاه و لبری خامه *
 ورقم توصیف حمایتش مومبای شکن نامه * سپر
 انپهلوشینی او گل گل شکفته * وعذر تیرگی آبرو
 روشن بیان حضور چنین گفته * رباعی * ای آنکه ترا خیل
 گواکت سپه هست * خورشیدی و نیلی سپر است
 قرص راست * که تیر نماید سپر نیست عجب *
 مع پهلوی آفتاب دایم سپه است * سپاهش اگر قصه
 شبنون اعدائی داشت * پیر کردون علم صبح را نمی
 افراشت * سیل عطایش از گرداب حلقه در کوش
 دایا کرده * و نشر سخایش از رک کان خون
 اساک بر آورده * و رایام سلطنتش بدانرا غیر
 نیکی دست نهد * و گنج را جز راسی میر نشود *
 از امنیت دوران آفتاب را تیغ خونریزی شفق در
 خلاف * و از اهلیت آسمان بدر ادر دشته کاری هلال

سینه صاف * هندوی زلف بتان از بیم شاه آویزی تائب
 وزدی ایمان * و ترک چشم خوبان از ترس نظر بندی
 نازک تعدی جان * نخل مراد مخالفان تازه پای بلخ
 بریده * و خوشه امید معاندان بد اس ناخن مورد دیده *
 بر سر زانوی قدرتش کمان حلقه افتاک چارخ *
 و بضر طپانچه صوتش اضداد عناصر در آغوش هم *
 و در بگهای که دست به تیر اندازی کشوده * لث سو فار
 این رباعی را گوش زدا و نموده * رباعی * چون پنجه بفلاح
 زدی سوی کمان * از زور تو خم گرفت بازوی کمان *
 تارنگ ظفر بروی میدان آید * چشمی می خواست چون
 تو ابروی کمان * در شاه راه تسخیرش نقش قدم زنجیر
 خانه جاده سرکش * در کارگاه تدبیرش موج آب تاب بود
 حویر آتش * شمع اگر بطاعت پروانه اش تن نمی داد *
 از شعله انگشت بر دیده خود نمی نهاد * در چشمه سار
 چشمش نهنگ کمانشان ماهی * و در مرغزار فغش
 کبوتر آسمان چاهی * صدف و ستاره دریا مر آرد *

مگر خود را ساقی حوصله اش ندارد * دوستان را ساغر
 عشرت نخلخانه فغفور * دشمنان را پیمانه قسمت کاسه
 چشم بود * کنگره عرش آرد پیرایش نخل فطرت *
 برک افلاک نمونه آرایش نهال خلقت * آینه
 سکنه دپس افتاده راه پیش یابی * و نگین سلیمان
 زیر دست خاتم بالانشینی * سایه خورشید هور جابر عمر
 آفتاب داشتن * شیر عالم معروف پنجه بر روی ماه
 زدن * فیل گردون سرباز دزدیده گنج ستیز * ابلق
 ایام پهلوان خراشیده خار همیز * سنوی * گره
 باج دارای زدار * فرمان برونش موم است خارا *
 دمی کاغذ از لعل خلقت * مبارک باد هستی گفت
 رفعت * طرب را دوز نور و است بزمش * ظفر را
 عید قربان است رزمش * ترجمه را دل او آفریده * خطه
 بخشی چو او دران ندیده * زیم تیغ او چرخ سیمک * بر آورده
 ز صبح انگشت ز نهار * کف هست چو بر دریا کشاید *
 جابش حقه گوهر نماید * قضا در کشور حشت

و کیناش * قطار نه فلک زنجیر فیاش * خدا در خود داشت
 و دانش داد * بقدر فطرت خود شوکتش داد * مطرب

بزم سخن را اگر براه صفت جمالش صوتی رود دهد از
 مقام خارج نخواهد بود * پیر گردون در بارگاه خلقت جوانی
 بخوبی آونیده * و زال دینا به جوت عروس دوست
 و امانی خیراونه بسندیده * به تسخیر آفتاب جمالش
 بدر از ناله در مدخل عزایم خوانی * و بتصویر آب و تاب
 شایش دوران از قلم هلال گرم بنور انشانی *
 قامتش از تجمل رعونت سرور با نظر در نیارد * زیرا که
 بخوبی او چیزی در بار ندارد * نسیم خواشش اگر بحسن
 گذرد * بوی گل را سدر راه خود شمرد * ریختن نویسن خطش
 چون بصاف کردن سیاهی پرداخته * در دآن را در
 و ابشتقایق انداخته * گل هد برک اگر شگفتگی
 رخسارش را می دید * در خند روی این قدر مانده خود
 نمی چید * و شراب سخنش در خم آینه جوشش خورده *
 و صا ز لجه اش بصدای داد دی بی برده * مرغ نگاهی که

دور هوای رختس بال کشاید * از پراقتشانی صد گاستان
 طرح نماید * در باغ خلقتش پسته لب از تبسم نه بسته
 * در پای سبکرو می پاست گنگ میزان شبنم گل *
 و در بزم کوچک دلی اندازه مند برگ سنبیل * تر و تازگی
 و خسار * چکیده خور می بهار * ابروی اشارت کستر *
 فرد بشارت را سطر * نگاه کبیرا تا میر * طلای آفتاب را
 اکثیر * تبسم روح افزا * پرورده شیرینی ادا *
 * مشوی * ملاحات خانه زادان دامن است * نزاکت
 هوکز ست آن زبان است * لبش نادر شبنی بافته کرده *
 شکر را نیشگر در بند کرده * گل رخسارش از نازک
 آبی * زردک لاله دارد آفتابی * مهر و باهلال ابروش
 صافیت * شب مورابنور حسن پرداخت * نگاهی شوخ
 آن خورشید رخسار * بود رنگین ندم و تنه رخسار * بر کس
 در چمن بر خور و بایش * عصاد رکت روان شد از
 قنابیش * غلامی کرد ماه آفتابش * از ان شد صاحب
 عالم خطایش * بنا شد چون باین شکل و شمایل * مام

اجر ابو و انسان کامل * چنانچه در باب جلال و جمال از
 شهریاران خراج میگیرد * براتب فضل و کمال از
 و انشمه آن باج میتوان گرفت * بحرمت و درستی
 طبعش مومنیای شکستگی سخن در طبله دنان * و بوصف
 تنیدی او را کش و دانی کنیدی گفتن در قبضه تیغ زبان *
 از جرب و نرمی تقریرش نشان شنیدن و دروغن *
 از نو و تازکی تحریرش قحط خشکی و در زمین سخن *
 و راه تلفظش در مطول بر کوچه منقار بابل است *
 و زینت تکلمش در مختصر از طلای خور و گل *
 متن را بشکفتگی تعلیم نمی کند * که بمنزل شرح ندانند *
 و حاشیه قدیم را بنازکی درس نمیگوید * که برآم جدید
 نخواهند * در حکمت العین با اشارات ابرو و بیان
 قواعد نموده * و در شفا بقانون اهل و در زبان
 بمقاعد کشوده * بدست یاری دایره مجلس علم
 اصول دین میسر * و بهواداری پائین مخفانش فیض
 عالم بالا در نظر * از روشنی بیان مجموعه اقوالش

یرگی رقم نه کشیده * و از قایمی ایمان جریده اعمالش
 سستی شیراز ندیده * شجره تعلیمش از پستی
 دیشتر استعداد داده باندنی ساختار * و نهال تفهیمش
 از خشکی باغ کمال بخش تری برک و بار * و در چین
 تحقیقش خزان نایب منایب بهار تواند بود * و در
 کاشن تدقیقش برک ریز قایم مقام خورمی تواند نمود *
 نشه خیالش را در پائین دفن انداز بالادوی * شراب
 هفتاش را در کشته شدن جوشن کیفیت نوی * مصحف
 گلن ناپیش او نگردد * بر روی رحل گلبن نگذارند *
 و رساله غنچه تابه تصحیح او نرسد * بسمع مدد رس بابل
 برسانند * بیت ابروی شاهمدان بی رابطه تحسینش
 بی نمک * و مصرع زلف خوبان بی شانه تصدیقش
 قابل تک * سنوی * معمماگر همه خال بیان است *
 برای حل آن طبعش روان است * می کر کفشکودر
 چام ریزد * از ان جز سستی و همت نخیرد * بگلش بیدهد
 در هر نگاهی * هزاره سر نوشت بر کیناهی * اگر بید خطش را

چشم عوسن * سوادش می شود ناخو انده روشن *
 شکوفه چون کتد شکل مخمض * به قندایش کند
 کاوی سدرس * بطنل غنچه کر یک حرف کفشی *
 زمشق کند گوشتها خنفتی * ز پائینی برات خون بابل *
 بر آورده ز جیب شینم گل * به پیشش لاله و ذ
 می کشاید * که دفعه قطره های شک نماید * مشق سخن
 هر چند بر تیر رسیده که انشا را قیام توان خواند *
 از انجا که نهایت تک با حطش هست آن نیست که انگاه
 بطنری چند بصیغه تعریف و آید مهتابان نظم می
 مشق خود نماند بر لوح زبان ندارند * و مستهیان نشد
 نقای پزند اشته در جودان حافظه نگه دارند * ملا میر علی
 اگر خط سگینه اشش را می دید از در دست نویسی
 یک قلم دست می کشید * طفل خامه اشش در نزاکت
 خامه قلم تر کس به وروده * و محط نام اشش با بنفشه
 حطان بر زلف سخن کرده * بیالانشینی بر ک محمل
 زیر مشق انگشت نام * و به تقدیم گزینی شاخ سبیل

مهر خطیم اجرا * خدا و شر از دو دمان خال لالا است * و کاغذش
 از کاغذ خانه نقره گویی را است * از می که ده و او اشش قلم
 سینه مست بهایرون گذاشته * و تا نامل از دو طرف مد
 نگردد یک قدم برنداشته * در چار سوی شکستگی و قشش
 متاع و دست طراز از بس چیده * مویای اصلاح جای
 دو کان و آری ندیده * شیرینی خطش نه بمرتب انیت که
 هر جا شباهی زند * ریزه قد سفید شود * حرفها بالانشین
 کمرسی خوش ادانی * فقطها کمر بسته اند از دلربائی
 * از حسرت هر زلف خوبان الف کشده * و از
 دستک سرچیم شاخ غزالان بر خود پیچیده * چشما
 بنزاکتی نه کشوده * که انکشت اعتراض توان نهاد *
 و دامن بلطافتی نیفتاده * که دست تصرف توان
 کشاد * بسر کشی طره * حور خط یک رنگی داده *
 و بدایره نون ابروی هنال یکجهت افتاده * روشنی خط
 بدرجه انیت * که اگر بورق آفتاب در آید * خط شمای
 در پیش او تار یک نماید * اگر بر کاغذ سفید نوشته *

از شادابی رقم سبزه کشته * رباعی * آنها که سر کتابش
 واکردند * صد فصل بهار را تماشا کردند * و راق سمن با خط
 او داشت سری * آن روز که هر نوشت کلام کردند * دیگر *
 شاخ قلمش سیه بهاری دارد * فردر قلمش بنفشه زاری دارد *
 طوئس دوات بهر کلانست خطش * از خامه همیشه خار خاری
 وارد * خطش به نیک هم چون خط روی بنان * در پیچش
 حرفش مره چون موی بنان * در شبوه انداز واد اهر سطرش *
 انگشت نمائش چوای روی بنان * دیگر * هر جا قلمش پای شد
 خوب رود * خط از پی او بر نکت محبوب رود * پیوسته برود
 قلمش نامه شوق * بی سعی کبر تر بر مطلوب رود * مقام
 شناسی اقتضای کند که مطرب زبان را بر صدای تعریف
 بزمش بنوا سازند * و قاعده دانی فتوی میدهد که شامی
 خامه را پیاده پیمای توصیف عشرتش سر بر اه گرداند
 مژگان دوات را گوشید و دا رنگیزی آتش می ده * و
 انجمن صفح را کو دل بر سید سستی کو چاک و بزرک
 حرف نه * رباعی * جای که بساط بزم او می افتد *

که درون بپایان رنگ و بومی افتد * نادامن حشر اگر
 دو د طفل نگاه * بر ساز می و جام و سبومی افتد *
 هر جانب کاشن کاشن برک شکفتگی بر سرهم ریخته *
 و هر طرف چون چمن ساز خور می بهم آمیخته * شیشه های
 شامی از میکنده فپض صبحی لب ریز * رطاهای کران
 پرور باد و نم صوری سبک خیز * در کارگاه نمخانه بیهای
 خم رفتن مرکه و راغز خود رانی * و در شغل می از پیمان
 گرفتن دست سبور امزه کیرائی * و از نهایت
 امانیت داری مهر دهن قرابه قایم * و از غایت خون
 گرمی رک کردن صراحی ملاسیم * بصفائی و خرد ز چشم
 قدح سرشار دیدن * بصدای شکست توبه گوش مینا
 بالابال شیدن * لب ساغر در انداز آزمایش شراب *
 زبان تاب زن گرم نمک چشی لذت کباب * نقل
 پاده شادمانی خال های حور است * و ظرف مایه
 کامرانی طبقهای نور * بهجوم کرشمه خوبان راه ز
 * و با گلیم عشوه بتان نقش رندی نشسته *

بطاشراب بدام افتاد و با طعشرت * تدر وایاغ بلفس
 و رآنده پنجه ر غبت * بارعی * در بزم کشش فرس شده
 انگلس کل * افروخته شمع لاله از آتش مل * استاد
 هزار سرد در جای خواص * ساقی شده طفل غنچه مطرب
 بلبل * دیگر * ساقی همه کس ز ارمی انگور
 دهد * مطرب همه را چاشنی شور دهد * بر کانه چوبین
 که ایان درش * کردست زنی صدای طنبور دهد * ساقیان
 خورشید لقنا سحر خیزینهایش نقل و می * مطربان
 ناهید صد اشب نشین نوازش چنگ و نی * بیاد
 دامن ساز آتش جلوه رقاس افروخته * و به نیش
 سوزن مضراب تار پرده بریکه کرد و خسته * افرشادابی
 فغمه موج ر طوبت در انداز با وج رسیدن * درواز
 سیرابی زخمه چوب ساز در مقام سبز کردیدن *
 بد لرزانی سرود هندی اهل عراق در سلاک عشاق * و بجویائی
 ترانه خسروی عبدالقادر سرکش آفاق * قوالان چون
 بهنائی موسیقار بهادی هم استاد * در دست و بلند

ضرر و ویکد کردن باعث افتاده * با و از زیر و بزم نشانی
 را می طلبند * و باند از زمین غم دست بر هم میزنند *
 به مقام نغمه نزد دیگر از آهنگ بسر واد * و به بحر اصول
 اشنا تر از موج برود * نغمهای نیم رنگ تمام اجزای ساز که
 ادائی * صدای راگ و رنگ ساز برگ روح اخرائی *
 دست و زوایره اهل ساز * از جلاجل گوش بر آواز * طنبور
 به پیای حسن نغمه رنگ بست * شب و روز کانسه خود می
 در دست * کمانچه بیک تیر راست ادائی * شکار افکن
 هزار طایر صدا * خشکی استخوان سپینه عود * مغز
 و آتری نغمه و او * بر بطار اسرا نگشتان عنابی ساخن *
 نشان بر بکینی سرود پر داختن * با آتش افروزی فغان
 پر باب * طایر هوش از باب گوش کتاب * فواره تر صدائی
 نی * کوکب ایشار میدانی می * چنگ در اوج به با مطرب
 شستن * کیسو بمضرب شاخ کردن * بزرگ و کوچک
 صفت موسیقار * لشکر شکن غم در عود نگار * زخمهای رک
 تار قانون * از مقام ترنم شفا برون * بلبلان را نسب

بر بره خوانی مستودن * بر فرد خدا افشان غبار
 نمودن * ریختگی نغمه چهار تار * نواخت مرغوله ریزی
 جویبار * از غنون از جوش پرکاری زخمه * لهریز
 چندین هزار نغمه * تار جستر را در هر مقام * صدای
 موج زوغن یادام * گوش کر بصره ای فلشان مندل
 * علاج پذیر تر از دوزخ سر بسندل * تال کفر تا ستم
 بر هم می ساید * که ساز نشاط ازین بیشتر می یابد
 * مسوی * صدای مطربان با نغمه ساز * رین بزم طرب
 که دیده و سناز * برقص افتاده هر سو شوق و شنگی
 بکار دلربای تیز جنگی * هر رنگین دهن از صوت نی نی *
 چو مینا از سرودی قلقل می * اصول شاهان رقص
 پرداز * دو صد دل می رباید از یک آواز * ز دست
 افشاندن رقص و لکس * در میده از چراغ صبر آتش *
 زیهوشی که از وساقی است * که نگاه قدح را بر دم
 از دست * تندر و نغمه در هر سو به پرداز * کسبه اشیان
 از شاخ آواز * زمین تا آسمان در راگ و رنگ است *

خوشی را مشام جلوه نمک است * اصول و اثر و
 و حسن و عیال * شده هر کس هم چون برگ لاله * فوج معنی
 آراسته * و سیدان صفت شایسته * و علم خامه افراشته *
 یعنی تابوی نعره رزم شده وقت ترک تازی ناطقه
 است کاش قبل ازین از کتاب این فکر بدگیری گفتار بر می
 خود * تبلیغ زبان را در صفه دی بیان ترسیده ترسیده
 یکار نمی برد * مرد آزما یا نیکه پناه شجاعش را دیده اند *
 و بیاد کی با هزار سوار سنجیده اند * اگر شب رنگ
 خصومت بر هفت خوان فلک میساخت * دیو نسفید
 صبح را بر وز سیاه شام می انداخت * به عقاب شمشیر
 رنگ و جو و خصم را از چار آینه زدوده * به نقاب خدنگ
 صید جسم عدو را از دام زره ربوده * تیرشن چون
 از ادکان و رقیه از همه چرخ گزشتن * و تیغش چون
 بگردان و ربه از همه چرخ بریدن * زبان خنجرش خراز سینه
 بهمانند ان گویا * گوش سپهرش بصدای شکست مخالفان
 شنوا * بنماید رزمش اگر دستم دست می برد * از

بسیار خوردن زخم با ملامی مرو * مروی طبعان دور
 قدر بهت خشکس بدینز حاوی نقره بر جعبه * و شکسته
 نوبان و در تو صفت صلحش بدستی نخر بر مشهور *
 سباز کندش اگر بتار عکاکوت می افتاد * دام عبرت بگرفت
 بهریر میکشاد * در پیش و محش چلقه مرغ را قایمی حریر
 بکلسا * و از سایه گذشت سرگردون را آشنایی نقش پا * زه
 کما نقش در صدف زخم پس نگه دیده * برای پیش و دیدن
 هیدان کشیده * اگر چون آفتاب با دست بر هند تاخته * سلاح
 پوشان را چون سایه بجاک یکی ساخته * بر نسیم هشتادش
 کاکول مهر و این تفنگ * و بشیم صلابتش صدای
 خموشی بر لب خدنگ * گوهر شادابی فتح پرورش دیده
 ابر * حمایت یا قوت مبرخ و دئی ظفر تربیت یافت *
 خورشید را بیت لباس جنگ ناز گن از برگ نترن *
 و دست سینه بر هند ترا از غنچه سوسن * زمانه زیر دست
 شیر این زبردست * و زگار بهوشیا و پایال پیلان
 پر منت * از سیاهی لشکرش دوات فلک لب ریز *

از یونین سپاه سنان قلم عطار در سرتیز * مسنوی * عالم دانی
 کند بر چش و کیوان * چو اید صاحب عالم بیدان * ز کوس
 فتح غلغل ها ز گرد * نفیر و کرتنا و ساز گرد *
 شود گردش علم در جنگ جوئی * دهد تیغش نشا از سرخ
 ردئی * بر اعدا خود بخود اقد کندش * مقام ناخشن داند
 سمندش * سنان در دست او مار ایست بجان *
 گرداید مهره از پشت دلیران * فی یرش زبانه
 جنگ واقف * مری دارد با هر گ مخالف * خنکش
 می جود از پشت آهن * به غم از سخت رویهای دشمن *
 اگر بقدر بزدکی وحشت و مردمی و مردش بنا گفته
 شود * زبان هرک در خنان و نفس باد بهار ان از درازی
 پنجن کوتاهی خواهند کرد * اولی انست که در چمن ابرائی
 حرکت با خنصار بردازد * و کل و غار اید ستیاری امین زیب
 « شارا چابیت سازد * مسنوی * تابو دیر وانه و خورشید
 و در شش جبه * شمع اقباش چراغ افروز
 چرخ گاه باد * در هر میدان هستی از بلند پهای نخت *

دست و دوران از رکاب دولتش کوتاه باد * بی تلاش
 سیرگردون در میان خاص و عام * کمترین بند گانش
 و القاب جمجاه ناد * در بهارستان عشرت خانه اش برگزید
 خزان * روز خورشید سخن کو چون شب دلخواه باد * و رو
 بهر جانب که آرد در سراستان دهر * صد هزارش بلبلی طغرا
 لقب همراه باد * بسم الله الرحمن الرحيم * مشابیه
 و بیعی طغرائست به نعمات عند لیبان گلشن اعجاز و رسانیده
 و باویزی گفته نواشته مستلقان در قمریان سخن سنان
 که دهنده * موسم آن شد که بیناراک هندی مهر کند *
 شاخ و برگ خشک را از آب ترخم تر کند * غنچه نبشینه
 و در آن دو در بستان چمن * هم چون طفلان برهنه
 را از پر کند * نترن چون شاشتر خوانان همیگرد
 ز دین * کرد روی مصحف کل یک سخن باور کند * میدهد
 ریحان بدستش شبنم بارنده حسن * چون قلم را
 تر کس از بهر کتابت مهر کند * لاله جنبش می دهد
 در هر طرف ناقوس را * ترسم آغوا از صدایش گوش

کل را اگر کند * مگر بود ز بنی چنین از ناب حسن آشفته
 * سو منای طرح آتش خانه دیگر کند * چون نشیند
 پر لب جویند وئی ز نار دار * مسجد باز دیدن ز نار
 نیلوفر کند * شوخ سوسن را بکو دل می ر باید
 قشقات * ذات رجوت است ترسم دست بر
 جدم بر کند * بلبل طغرا لقب نو کرد طرز نغمه را * طوطی
 گو نادمش را بر از شکر کند * هنگامیکه دارای هند
 سبز پروری یعنی جهانگیر بهار از صبر و کُنایسان بر آورده *
 و به بحر ای شکست خزان عام و خاص تنگناه چمن را
 از شریف خور می سرفراز می نمود * و در یکجانب
 مهاوتان شمال بیلان آب رفتار سیلاب را بنظر
 میگذرانیدند * و در یکطرف جابک صواران صرصر
 اسپهان آتش کردار شفق را می گردانیدند * از اهریان
 صبره تا پنج هزار دیان اشجار بهر تیزی باغبان بجایا قرار
 میگردفتند * و از خورد تا بزک طوبی ز ادا در بار
 بهواداری نسیم گردنش و نسیم میگردند *

اعمال دولت تاج از نسبت نور محفل و خمر سن
 در شیشه شکفتگی بهر سو میزد و آید * و آصفیاء سرو از
 تصرف شدن بارگاه سبز آب خود می و در جوی
 طریقت می دهد * نهایت خان ناز و آن بجهت
 ترکشی بار چو شان ریاحین نمی ساخت * و اعظم خان
 که اسم بنا بر بی عاقلی بمغلمان شقایق نمی پرداخت *
 در دولت خان چنان از بسیاری جوهر پای سر سبزی
 بر شان عرش می نهاد * و پرول خان صنوبر از تاب آوری
 از خم پنجه خود می بر تیغ مریخ میکشاد * و از نهایت اژدها
 در صالحتان شمشاد هر چند شجره بجانب بر می آورد کسی
 نمی دید * از غایت هجوم تهور خان عمر عمر هر چند دعوی
 شجاعت می کرد و اهری نمی شنید * مستیچ فرمان صبا
 گوشت بر امر جان تازه بقالب تر و خشک و میزدن *
 حکیم حادق نسیم چشم بر راه حکم عمر و دوباره بر رخ شجر
 و بر کشیدن * حیات خان ابر در خدمت آبادی بسکه
 در تازاه کردید * از هوا دار پیش نهال کرد کان حضرت

خوشخ میرسد * سیف الملوک برق در شمشیر
 برداری از بس تند یزد * چشم صفا نهانی سر ایا
 تیغ می نمود * روشن قلم بر کس چشم بر چار حلد و باد
 چمن و است * و از دوات زین بر اوراق سیمین
 واقع می گشت * بر سپهر اند از خان بید تیغ ز مردین
 غلاف عنایت فرمود * بقدره او در خان ستمید از خگاه
 فیروزه باف اکرام نمودند * کمان داران شاخ گل
 چون از تیر شکر خزان رو تافتند * هر یک صد لعل
 پیکانی غنچه انعام یافتند * سواران صد برک بر یک
 اسب بنصب صدی ذات نهال شدن * دیادکان
 بنفشه با صافه ماهیان نگهت سر سبز کشند * یک تاز ریا حین
 به پایجیان سبزه بدویتی خرمی سر فراز گردید * و
 بهادر قصباتیان سه بر که بیارسی شکفتگی رسید *
 شاه چراغ لاله از خدمت شمع چراغ گل چین صرخ
 دوی بود * و خواجہ مشکین ریحان از تحویل خوشبوئی
 شامه صندل می نمود * مامک صبح نترس بر طاق چینی خانه

شاخسار کاسه قنقوری می چید * و خواججه ملیح ز نایق
 در صند و قند و بونه عرض مرصع آلات می دید * عتالان
 قوای نباتی بجهت تصرف مواضع خور می مریض بشدند *
 و به شقنداران نشو نما به نسق بندی اماکن شکفتگی مامور
 گشتند * بضبط کستری در الهامک چمن فرمان شد *
 که زبان ما فرمان را از قفا بر آورند * بنا موس پروری
 تخنگاه گلشن حکم دست که عشن پیمان را بر دار منصوری
 گشتند * اگر چه از شاخ عناب هر طرف صد دار خونی
 می افراشتند * شیرین زبانان نیشمار هم جو طوطی
 بر ادعاشق داشتند * غزل * از عشق نیشکر
 در بوستان پیدا شود طوطی * بمنع باغبان از سیر خود
 یکی دوا شود طوطی * که دانسته در کیش و قاز و نیشکر
 دوری * ز غفلت گریز دیک کل رعنا شود طوطی * لباس
 صیقلی می پوشد بر تنک خضر پیغمبر * بعد از که مقصد ای بابیل
 صیقل شود طوطی * یک چو کی خرد در باغ صد قصر ز مرد را *
 و برگ نیشکر چون مایه بیان آرا شود طوطی * بطوطی

میثاکر را چون نباشد کوشه، چشمی * که میریزد
 مشکور در وصف او بر جا شود طوطی * ز عکسش آدم
 آبی تواند کلبه بنده شد * چو از صحن گلستان بر لب
 دریا شود طوطی * بجائی نیشکر هر لخته تخم اشک
 می کارد * ز تاثیر خزان در باغ چون مینا شود طوطی *
 نخواهد از بجه بندی نیشکر را بند بر کپی * که از بکر آید
 لبریز معنی شود طوطی * پریده ناف او را داده از گنبد
 عجیب نبود * که در کوه آرد بینه سخن، میرا شود طوطی *
 نماید کرد قانون حازلی انشا درین بستان * چو گاه
 شمر جوانی و مکش طغرا شود طوطی * در چو کینه
 باغ خرات خان خیری اگر دعوی دعوت شگفتگی بر خوان
 - نه بر می چید * تنگ ظرفان غنچه را بهمسیکی می
 طالبید * در شکفته راغ جعفر خان جعفری اگر نعمت
 خود می در ظرف طلائی می کشید * کمر سه چشمان
 غار را از دیدن رنگش می پرید * مسوفی نسیم بعرض
 و نماید * که چمن پناه شرف گل کاغذ بری کرده *

و سیاه را دوست نیاورد * و امیر بطاح شجر از نفاخ
 شاداب وقوع گردید * که از دفتر خانه گلشنش بر آویزند
 و کمره خار دار ناختش را بپراستد * مر و از به یکم شب نیم
 در محل خانه خوری عرض کرد * که سربلایان با صحن و سرین
 از بام خواص پورای بوتره بکوچه باغ در باز نگاه می کنند *
 از پیشگاه قهر نکست انگیز بر لیغ شد * که جلاد گلچین
 مرستان را اندیشا خوار تن بخوار دی چه تا کند *
 تا بر ده گیان غنچه عبرت گیرند * و سیدی بر جان
 ام خون التماس کرد * که از گریه ای می ماند خون و ده
 دکت در بینه این بنده یک رنگ مشک بشود *
 امید که نهال کزده خود را از سحر زمین تنگیات فرمایند *
 که برگ نازگی بلیحه کرد * فرمان اسب جویان موج صند و کشت
 که در مانگا بنده پهن دشت بسوس بگری بگذارند *
 تا در جنگ زرد رویان شکر خزان سرخ رود تواند
 کشت * ملا بلبل فریادی شد * که خواجه سنبیل
 دیشم تصرف بنواضی خفا نه این دعا گو و دایه *

موزن قمری و خطیب ندرو شاهد اند * که در این عمر زمین
 او را دخی نیست * فرمودند که شهادت حبره نشینان -
 شاخسار بر وائی اعتبارند ارد * اگر تلمای بلبل از جان
 خود گذشته بمصطفی کل قسم خورد و حواجه سبیل میدخل
 باشد * در غسل خانه باران واقع و کمن دامن کوه رسیده *
 که راجه خشک سال بر کنات خور می رانصدف شده
 * که میدان قوای نباتی را عمل نمی دهد * قمرل باشد
 خان ناز خروشن و خنجر خان موسن و آتش خان کلدار
 بر آب سپاه رطوبت بجگ او فرستاد * خوابست
 که بگیرد که هستانا لچیان رعد و برق انداز سحاب و یک
 نازان قطره و دلاوران جباب وزره پوشان موج و بیخ
 آتشیان جوینار و بنزه دادان فواره و ترکش بندهان
 آتش از هر طرف بر سر او ریخته آن بی ابر و رانجاک
 میدان رزم یکسان کردند * بمحرای این فتح هر یک را
 منصب خور می اضافه شد * و ساز و برگ نشاط در بارگاه
 چمن نازکی دیگر پذیرفت * کلا دمان طیور و در سر و دخیانی

بدستگ زدن بال از تکاب نمودند * لولیان ریاحین
 در رقص شادمانی باغول کونا کون گفت گشت و دند * از
 منزل باد طهر آوازه روح افزا بر انگشت * و از تال
 برگ نیلو فرزند اند بلند صدای برهم ریخت * کمانچه شاخ کل
 به پیر موج هوا بتوازش در آمد * و چنگ طره سبیل
 بمنزله اب جنبش صبا از تما موشی بر آمد * تاز کی صوت و صدا
 در دوت آسمان پیچیده * و رنگینی برگ نوا بر نی ککشان
 دویده * الحاصل در چنین هنگامه که شکفتگی و نشاط
 کشمیر بخاطر نمی رسد * تا بتعری نفس چه رسد * یکی از
 دوستان نسخه فردوسی را بجهت صحیح نزد این
 فی بر و برک سخنی فرستاد * چون عند لیب بر حاشیه
 مصحف کل نوشته داشت * و طفل غنچه برای حفظ کردن
 پیش خود میگذشت * هر دو بمقابله آن پرداختند *
 از بس غلبه بر آمد توانستند صحت داد * معاوم شد که
 درین تصنیف کاتب را زیاده از مصنف دخل است
 * آیات * طغر از کاتب سخنی خود چو شکرده کرد *

عیبتش مکن که دیده غلط در رقم از و * زمین سان اگر
 به مثل کتابت کشود کف * خواهد گزاره کرد چو بنده
 قلم از و بحکم الله الرحمن احیم * یکنازان میدان
 تقویر از دولت سنایش باصری دلیر گفتار اند * که
 بهر دو کاری فوج مکرستش اقلیم کنایان را فتح و نصرت
 روی نمود و می نماید * و منصرفان شهر سان تحریر اند
 برکت نیایش فتاحی سریع کردار اند که بر ستیادی
 نگهید مرحمش ملک ستایان را قلعه مقصود کشاده و می
 کشاید * خصوصاً بر افرازنده لوای عالم ارانی * و لشکر
 کش عرصه جهان کشائی زیبنده تیغ و درخش * سلطان
 مراد بخش * که خیاط ازل قبای تسخیرشست حسرت
 کبریا کرم او بریده * و طراح قضا نقشش تصرف
 هفت کشور بنام او کشیده * آسمان را از خصمت
 اسنادن زمانیت * که زمین در جانش تواند دوید *
 و سیاره را فرصت نشستن وقتی * که توانست در
 رکابش تواند که دید * مطرب مقام شجاعش گمانچه را

بقا نونی نکر فیه * که زخم تیر بمخالف ز سده * و منشی بزم
 خمایتش دلف را بر بردستی نواخته * که اصول ثقیل
 ضعیف نشود * از بیم عقاب عزیمتش بدروغ و کور شد
 در خار بن خطوط شماعی کمر نخته * دانه و هست قلاب
 جز منش ماهی هلال بدامن دریای اخضر در آونجه *
 در انگشتن عدالتش مسموم خزان مومیائی شکستگی رنگ
 گل * و در چمن عنایتش باد مهرگان تر و سیرت مشاطگی
 طره سنبلی * محرر شکویش اگر بنوشن سر سخن
 پر دانه و سرخی شفق را با لایفه سحاب در دوات
 اندازد * از تنگی سیل عطایش حدت در پناه عمان
 صرا نداخته * و از دلیری خیل ستایش زرد را من
 آباد کان رنگ باخته * مختصر رای منیرش با مطول صبح
 شریک اندازد * و قواعد روشنی ضمیرش با مطلع آفتاب
 همشیرازد * نسیم خلقش اگر نموده اسبلاط میداد *
 قیای شاهد گلچین و از تنی افتاد * و از رنگ المیزی خوان
 استاس هفت طبق زمین کونا کون * و از عکس

پذیرای نعمت الهی امش نه سر بروش خاک بوقلمون *
 بر آتش کباب پاشش منقل امشدر کم فضا * و بر
 خور بر حیدر آن از دشت جاده غراب تکا * پنج طمیش
 سر رشته دار نصرت است * و قبه جرش در کره بسته
 ظفر * شکست خامه شکر نویسن محال * در تک شنبیه
 کس سپاهش لا برال * کاغذ جنگ نامه اگر تو یا کرد *
 حرف ثابت قدمیش از حایجه بند * سپر به پشت
 کر میش از تیغ رو نگردانده * و سنان به نیز و سیش گل
 زخم پرورانده * عکس تیغش تا بر آب تاخته فوج جناب
 حوصله باخته * مقطعات * رخس اقبالش نه الود غم
 ز آتشگاه رزم * گرناید از هر پروانه اش بر کوهان * شست
 آرد از خوش نما باشد بنگیری به تیر * غیر دست اوستی زید
 باغش کمان * جوی میغش که بکند از عنایر بگذرد * آب
 می گیرد حباب آسمان را در میان * هم جواد مروند از او
 و دامن زار شکوه * اول شام عالم نمانی صاحب قرین *
 حاضرش و از برای انقلاب شهرت * صف

کشید و غم در گوی خندان * پیش و این *
 را نمی گیرد کسی چون آفتاب * از بی تکیه خیر عالم تر کجا
 که در روان * از جمله آثار همگیت سبانی * و دلائل
 صاحب قرانی * تسخیر ملک بدخشان و فتح دیار باغ
 است * که تحت نشیمن روزگار * و تاجداران نام
 دار * سالها از عهد آن بر پامده اند * به یزیدی اقبال
 ربانی * و تائید دولت یزدانی * در اندک زمانی بجز
 وقوع پیوست * آنچه در عزیمت خانه باطن تقدیر موطن
 مخفی بود با حسن و جوی در پیشگاه ظهور جلوه گر شد * بمحلی
 از مفصل واقع آنکه تاریخ ساج ذی الحجه سنه ۱۹ جلوس یوم
 شنبه مطابق بیست و نهم * من ماه الهی که با توفیق انجم شناسان
 و الاکاه * و ساعت پیمایان دقیقه آگاه * اشراف اوقات و
 اسعد از منیه بود * رایات خورشید آیات از دار السلطنت
 لاهور بصوب توران بهضت فرمود * و عسا که بهرام
 مناظر در رکاب فلک اتساب کوه و دشت را فرو
 گرفت * که و که ده سواران نیز جلو * و صفای

پیادگان بیکرو * و من ای صبح اسپان عراقی *
 و آواز جلاجل ایلان کرناگی * موج کمان ترکش بندان
 قدر انداز * و برق سنان تیغ از مایان یک تار * و و بدنه
 جز و علم نایب قدم * و طعنه کوسش و کرنای راسخ
 و م * طوفان رستخیز و رشتن جوت بر انگلیخت * و
 سیلاب شورش بهفت اقلیم روان کرد * و انقده
 نویسان رکاب بدولت سیاهی لشکر از مرکب یکه علم
 منت غنی گردیدند * و شاطران تیر جلوه برکت غنایه عسکر
 بغیه غفلت از کوشش هوش خود کشیده * و سمرغ فتح
 از شقه لوی صاحب قرانی شان بر افشانی آموخت *
 و همای نصرت الهی بر چرخ رایت جهان ستانی فرمال
 حجتی انداخت * ز قل هند و نزار مسیح شهاب کمره
 بلباس همعنائی و جیوتان در آمد * مرجع ترک نهاد تیغ
 هلال بسته بهشت همگانی مغلان بر آمد * خودشید از
 صبح و قبح خود در سناک طایداران لوی جهانگیری
 لافراغت * ماهیپدا از دوال ماه نو در جر که نقار جهان دام

آسمان و انوارت * فنیای شرق از کثرت فوج
 میبند چون چشم مخالفان شک گردید * لهرای مغرب از
 ابرو دایم بشکر میسزد چون دل معاندان و سعادت
 نه فسید * سقایان ازین دیش در آب باشی
 قیام مقام ابر بارانی بهار * جوید از آن اندر چپ
 و راست در صفت آدانی نایب منایب ترکیب داده
 و از ار * غزال * کرده گل سبز و شمشیر مصر
 و سپاه * جان و جان سهری شربت در یاز سپاه *
 بنزه انگشت نکشت بنایت قدمی * چون سوار افتد
 هم جو علم از سپاه * تیر که غنچه من خود بفشان می آمد *
 تن خود را چون کمان یافت توان از سپاه * کر ز را دست
 می داد و هم ساز حد ایل * شیر آسا مجدل بکشت که می
 از سپاه * رشته * دیده خود را چون زره و دشن
 ندید * یافت چار آینه هم دیده بیناز سپاه * حله شد در
 در شل چون سیر کرد و دن سبز * بیکه شد تازه
 دل معر که آرد از سپاه * کلکم از جوهر شمشیر نشان

ضیاءمیان رو و لا و گنار بل شیر لقمان زول اجلال
 واقع شد * از برکت قدم ز بهت لزوم رو د خانه را
 آبروی دیگر دست داد * و سرزمین پنجاب بشش
 آب علم گردید * قبه بارگاه سلطنت عظمی ابرسیاه چادد
 آسمان برق شکوه زد * و کشادگی سرایر ده دولت
 کبرای بر سائبان سحاب میدان رفعت گنگ نمود *
 از گوناگون فیلهای عساکر هر طرف گلزار فتح هویداشد *
 و از رنگارنگ نشانهای افواج هر جانب نخلستان ظفر
 پدید آمد * در بخشش زر و کوه عدو از میان بکنار گریخت *
 در پله انعام و اکرام حسانت میز ان عاجز گشت *
 تهنیتی کور نشن نکرده که سر فراز نکرده * ویردلی بدر بار
 نیاید که خالی باز گردد * شام بقویت سیاهی شکر
 تاریکی بر آینه خانه کیستی رجعت * و روشنی دست و پا کم
 کرده از دروازه مغرب بیرون شتافت * هنگام
 خام بصحبت خاص انجامید * و از پر توشه‌های جهان
 افروز چراغ انجم روشن گشت * و بساط طرب

و عیش آراسته شد * و سناز برگ نشاء و عیس بهر شه
 آمد * بسبوی * برون تاخت از شیشه کلبانک می *
 خموشی گریزان شد از بندنی * پیاله به چشم زد
 کشت گرم * ز جوش ادابسته شد راه شرم * نقاب
 رخ دختر ز فناد * بهر یک حرفان دو صد بوسه داد *
 دلت از حلقه خود در کوشش زد * صدای مغنی زده هوش
 زد * نزاری بر انگشت تار باب * که گردید انگشت
 مطرب کباب * مغنی ز طنبور شد گرداز * نگار دود چرا
 فوج بغم خوار و زار * بقانون شب زنده داران راز *
 و در بزم شمع تار سحر بود باز * ز دزدان که قناعت سفید
 صبح بدستیادی فراشن دوران کشوده گردید *
 و آفتاب چشم مالیده از خوابگاه مشرق بالای جوی
 سپهر در آمده * قرینه فضل آباد بسر اوقات عرش
 سمات متعجیم شده * و از خیل و حشم ملایکه ششم کمره
 خاک مرته عالم بالا پذیرفت * سپاه بی مثل مثل مثل
 قرار گرفت * و آرد و بازار باقرینه قرینه بقرینه افتاد *

بهشتیهای مراحم ذابیه امر عالی شرف همه و دریافت * که
 قد غنچیان و در بین نزدیک بگشت زار و یاقین استاده
 گنجه آرد * که احدی شبنم آسا در مرده فرو دآید * و آنچه
 از طرفین رنگه رنبا بر آرد نام لشکر ظفر اثر پایمال شود *
 از سر کار فیض انام حسی را شوشه طلا و گیاهی را تراشده
 و مرد عوین نمایند * هم چنین منزل بمنزل با عالم عالم
 توفیق است سعادتی و جهان جهان تائید است علوی آئین معدلت
 و مکرمت بطهور ریواس * تا آنکه در ایام نوروز جهان
 افروز طرحی که رادلندی با عالم هر و خرام رشک فیضی
 پوسان از م شد * رباعی * نوروز رسید
 و گشت عالم مجله ار * چون رنگ رزان زمانه شد بر هر
 کج * با خا و خس چمن خزان زد آتش * زد جوش هزار
 رنگ در دیک بهار * از آنجا که با غریبت رزم هر شده
 بزم از کف نگذاشتن * و بار آده جنگ آهنگ راگ
 و رنگ داشت * رسم شهریاران شجاعت پیشه و
 به طین تهور اندیشه است * عشرت پادشاهان موقوف

نگر دیده بچش نور و زی و بزم سال فیر و ازی اشارات
 سعادات اشارات پذیرانی عدد و رکشت * فراشان
 و را فراضن شامیان های صبح لقاباستان سائی گشت کشو و ند *
 و خادمان در کسردن فر شههای عرش پایا عرض و طول
 زمین بر هم پیو ند * از عطر انگیزی مجمر بوی نشاط و
 ششست پیچیده * از نشاء ریزی ها غر رنگ عشرت
 پروای هفت اقلیم دیده * ساقی با آتشکاری آب خشک
 و ادتر دسی داد * مطرب بخواندن عشاق نواب
 بفریاد کشاد * تدبیر قدح پیشاپیش بطرفی بر پرواز
 نشاط و آید * و چوب رود از خار گل نغمه بناخن
 مضرب بر آمد * بر لوط و کمانچه لقانونی کوک نگشت *
 که بوی جنگ در میان کنبد * و ریاب و طنبو ربد کبر
 نواخت نشد * که کی انگشت اعتراض بند * از طغیان
 فوق خنده دندان نمائی موسیقار به قهره کشد *
 و از هیجان شوق نابض فسرده جو و بقصد کردن انجامید *
 و آب و تاب رطل که ان صدائی سبک و خانه بر هم

ریخت * و سیر و نیم سیر را ک و رنگ نقاشا
 بر اهر آمیخت * از راست مرکی آواز نقش مخالف
 در عراق نشست * و از بلند صدائی ساز آهنگ
 نیشا بود به جبهان پیوست * ایات * بدوق جشن
 نوروزی نقاشا * کاوا از صوت غنفل کرده باره * نفیر
 که ناکشیدم ساز * سرودی زیر و بم شد هر طرف
 ساز * قصه شاهان لاله خسار * نم از بحر و صول آمد
 بگلزار * ز آتشگاه میبنا شعله مرزو * خود چون دودا
 بچغل بدرزو * بگلک سبز بر اوراق لاله * رقم
 شد و خرد ز را قباله * ز آب نذر ترکت خورم *
 هر جا کشت زاری بود بی نم * شراب کس نه سال نو
 مشکین است * بهار و توبه قسمی از جنون است *
 بعد از فراخ جشن نوروزی * و انصرام نشاط اندوزی
 * رکاب بهار انتساب بر سبزی شاه را عزیمت
 پرداخت * روح پر قوچ مراد اهل حال بابا حسن
 اندال که از خاصان درگاه ابی * و از مقیمان طود

آگاهی است * دوسه منزل استقبال نموده نوید فتح
 و ظفر کوش کن از خمیر البهام پذیر که * سپهر عمارات
 منقش و باغات دلکش آن سرزمین که قطعه ایست از
 بهشت برین میسرگشته * به نسیم اقبال شمیم اجال
 بر و خشک را شکفتگی بر شکفتگی افزود * صورتهای
 و دلنخیز رنگ بهت ادب شده که از شمع آلودند *
 و چنارهای باغچه از سرکشی دست برداشته چندین
 هزار تسلیم کردند * شکوفه نوز سیده و سبزه تازه
 و میوه سبزه ت افرازی خاطر عاقل گردید * و چمن چمن و
 گلشن گلشن دل خوشی روی نمود * و اندازین کلچینی
 سیر و تماشا سرچشمه پاینده دیگر دست داد * و آب
 هر دشن در جو شیدن کرم تر شد * و ماهی با گریه
 اش زیاده بر خود بالید * درویشان ریاضت
 کشیده و بویشت پوشان بمنزله سیده بدعو یزندی
 بازوی اقبال کف دعا کشودند * و خرمن خرمن
 زرد که هر دست مرز یافته * از ان مهبط فیض عنان

برق نشان معطوف کشته * کنار آب انگک گردیاء
 در میانش برهم می غلطید * بر آیات سبحان در جات
 شاد آب شکوه گردید * سنوی * تعالی الله ازین
 آب طربناک * که موجش میکند هم چشمی ناک *
 چه دجله عالم آب است راهی * ز طوفانش هراسان
 مرغ و ماهی * شده چون هر صبح از تیرکی صاف *
 کشیده بر توش از قاف تا قاف * شود که آب رودش
 بسته یکدم * نماید چشم آینه بی خم * خرد هر چند در وی
 غوطه خورده * سر مرده بنایانش برده * نهان در موج زارنش
 گوه الوه * ز آتش هفت دریا قطره چند * با آنکه ملاخان قضا
 توان از کشتی های آسمان هیت طابهای که گشتان صورت
 بر این کتاده پای موج پئی بسته بودند * که عرضش
 از طول زمان کوتاهی نداشت * در جنب مویکب
 غالب کوکب بار یکر از مدار فلکی نموده * به ریج عبور
 واقع شد * و عشرت آباد پیشاور بسایه جاه و جلال
 زمین گردید * اصناف مردم باین بستن دوکانها گشت

کشودند * و از نایش و آرایش هر بازار و باغ
 فرو و سس کشت * صراف بوده که درن پسته
 در دایه دست بر د * خود را مالک رقاب سیاه سفید
 شرد * بز از به پیچیدن اقمشه گوناگون پرداخت * و
 چندین هزار مختلف را یکجاست ساخت * شبوی به سن
 برک سرخ روی دست بر آورد * لعل و مروارید
 بمخرن ز مردم در آورد * بقال ماکولات سبک و
 سنگین بر هم بچید * چون تراز و بهر ستاع سر کشید *
 چهار کمر بماند خوان بر سر راه نهاد * و نیک و بد را بی
 منت مان داد * دوکان ماست بند چون پنیر سفید
 کردیده * و قناد لب بشیرین زبانی بشود * شاخ
 نبات را ستایش مانمود * و شیر مرغ و قلایه کیگ
 بفروش رسید * سنوی * دوکان می فروشی
 لا لکون شد * دل غم از نسیم باده خون شد * ستاع
 خور می آمد بنواز * بهار آلوده شد دست خریدار *
 طرب می خورد و رود در کوچه ها کرد * ز بهر مستی در هر خانه

و اگر کرد * ز شادابی چیده لشکر بر عجب باطنی * بر آید هر طرف
 پانکی نشاطی * و آن شیشه نمی باز کردند * بمقابل عیش
 را آواز کردند * قدح بانگ مغزی گشت باغی * صف
 آرای طرب شد بر دماغی * کز نشت ازین شاه نخت
 قیروز * شب مردم بعینش روز نوروز * چون بسیاری
 سپاه و کی کز رگه موجب بس و پیش افغان سوار
 و پیاده و بار بر واد گشت * بعد از چند مقام را ایات
 نیکان انتظام باغستان جلال اباد را داد و خور می داد *
 و در یک فصل از دو بهار بهره مندی بهره مند گردید * حمله
 نشینان گلشن از غرض شاخ نمودار گردیدند * و بر دگیان
 چمن بی بجایانه هر طرف دویدند * کیفیت زمین آبار را
 نشاء باوه لاله گون بخشید * و ملایمت هوا سنگ را
 بسامک روغن نقشه و باد ادم کشید * سنایه برک درختان
 آب روی زمره بر خاک ریخت * و عکس شگوفه الوان
 رنگ بو قلمون هوا آسخت * باشاره چشم زر گس گشت
 پاده پیمایان باغ عهده بست * و بایجانی آبروی سبزه

سرتوبه زاهدان و در هم شکست * بلبل ز صد اغیر پردازی را
 باوچ رسایید * و قمری در ترسم تحمیش باین غزل
 مخاطب گردانید * غزل * کس ندارد چو تو کلبا ملک
 اسیری بلبل * زنده کشم ز سرودی تو میری بلبل *
 نغمات آب حیات است جوانی آرد * خضر خود شو چو رسد
 موهم میری بلبل * سیرخ شد گوش گل از زمره رنگینت *
 نشیدی سبز باین تازه صفیری بلبل * یاغبان در چمن از
 بهر فریب آمده است * کرد و بد کل بتو زهار نگیری
 بلبل * بی زبانان چمن ز مرمر در دل دارند *
 مبارک جانب ایشان محفیری بلبل * بسر کل و
 بخوان تو را چمن بزم سخن * غزلی چند ز طغرا باظیری
 بلبل * در دلم بیکر که دوران چیدن یا همین کواکب
 در بوخت * و در هفت چمن زیاده از یک گل عفتی
 ننگه اش * بطریق هر روز کوه و دشت از نسیم
 در کتاب نصرت ناب باج ستان سبستان چمن
 مشده * و قبل از آنکه سیاهان لاله از پیش آمدن سواران

صحن پیش نشینند * در سرابستان کابل تا جاده اران غنچه
 پیابوسی کلگون اقبال شهر فرا از شدند * رز بانان
 در حسن و زمیداران کاشن تهریت خود معنی بهم شکسته هر یک
 رانست عادت پیش کشی و قدر پانند از می دوست داد *
 کل روزی که در کمره غنچه داشت به جهت تبار برکت نیاز
 کرد داشت * در جهان سیاه قلمی که برکت شرح راوی
 می کرد * برای نهال شدن هدیه آورد * لاله حنبر به
 که پیش انداز کرده بود * هر قدم ساخته پیشکش نمود *
 هر کس که ربائی که بجای مردم می نشاند * داشت
 بر چشم نهاده به نظر که رانید * مری صاف نرسن
 شرف القیامت پذیرفت * و کلیدن شقایق ارفیض
 توجه مشکفت * بانقشه خط بندگی داد * و سبیل
 بچاروب کشی استناد * الحاصل نسیم شوق و شمیم
 ذوق خرمی بخش منوطان آن مرد بوم گردیده * و خضر
 از بدرقه پیش خانه جاده و جمال شد * هنگامیکه در
 گوه سارید نشان سپاه پارس با طعنه بیرون و چار آینه یخ

تهنیت اندازی گزنگ و شیر افکشی باران مرتب
 بود * و لشکر بهار از ریشه دست تیغ سبز و سپهر
 نمی گزفت * لَوای آفتاب ضیا از بهشت آباد کابل بان
 کمین گاه ز مهر بر انتقال فرمود * سبوی * ز بیم
 برت آن گواه خطر ناک * رمیده مردک از چشم
 افلاک * چنان در وی برودت با فشرده * که
 آتش و درون سیاه مرده * برودت چشمه گرود
 چون ستاره * ز تینش آسمان بار باره * دو و
 گدازه بادش رو بدو بخ * کند سر چشمه آشکری یخ *
 هراسان کرده بخ بندش ملک را * ز سر ما سوخته روی
 قنک را * چه غم آن پرولان را زین شکوفی * نمی
 ترسد پلنگ از شیر بر فی * دلیران کار زاری ملا حظه
 چون ابر پشته سوار رو بفر از کوه بر آمدند * و در یک
 طرفه العین چون سبیل بهاری از هر طرف برپهن و بشت
 بدخشان ریخته * پسر نذر محمد خان سلطان خسرو که
 خود را در آن مرز بین قهرمان الماء والطین می خواند *

دانست که اگر این باد با سواران خاره شکاف دست
 به تیغ ابدار کند * آتش لعل به خشان بجا کبی
 خواهد شد * تا چیزهای دیگر چه رسد * گوهر مثال هر قدم
 ساخته استقبال نمود * دیو سیدن رکاب دریا نصیب
 جواهر نصاب لب خود را مر جان کرده * چون با قوت
 وز تر دم رخ او و مهر سبز شر * و ازان لعلستان موکب
 الماس مشرب بدید به بر سمت بلخ شافت * که
 رنگ سبک معدن فیروزه از نیشابور پریده در عقیق
 زارین افتاد * سنوی * علم شد کمر نای رزم کشت *
 نشان داد از خوش اهل محشر * نفیر از شکست ظریفی
 ناله کرد * می آشوب را از لب را کرد * نقاره از صدای
 فتنه انگیز * ره بود آسودگی از خار همسیر * ز هر سو پیل
 مستی ابر هنجار * روان گردید بر دامان کسار * در
 اقلیم شکوهش بعد سالی * نموده طاق گردون چون هلالی
 * زبان بگذاشته از لب هم چو پسته * ز دندان پل
 هر و دینل به * ازان بر چهره خرطوم چین داشت *

که وایم جنگ را در آستین داشت * و بر هر قدم قلعه و
 و در هر محام قریه زیارت پذیر قبضه تصرف گردید * بنست
 و یکم تیر ماه الهی صبح پنجشنبه چتر آسمان پایه آفتاب
 سایه بر دور شهر بلخ بر تو جهانگیری افکنده * و لولا کاری
 نقاشی و هیبت انگیزی علم دارد و پندنگ رفتاری پیاده
 و شیر جلکی سوار و کج آدائی تابع و سیاهی سپهر
 و گردشی گرد و بلند پروازی شمشیر و نشان طلبی تیر
 و کشتی کمان و مار پیچی کند و افی زبانی سندن و
 گزندگی ز نورک و نیش دهنی تفنگ و زبر کوبی توبه
 و زبر جاتی میدان جنگ از لکان را میهنست و پاکرد *
 بگنجایش زبان کش و و کوش بحر یکدیگر دادند *
 نذر محمد خان سپاه باده خود را با فواج و تاج بر آردی
 نگاه سنجید * و از زمین تا آسمان تفاوت دریافت * که
 با نهایت کمران جانی سبک خواهد شد * گفت که هنوز
 پادشاه جنگ بمیان نیامده خود را بکناری بایده کشید * باین
 اند از با جمعی پریشان شدنی از شهر بصره یافت * که

پناه و آن ظفر نوا مان از هر طرف حمله آورده * چنگار
 نژادان را چون کار بسم افتاد سستی نکرد * با قیام
 کردند * و از طرفین دست با ساحر رسید * رباعی * بی طپش
 نماند در بدنهای منور * کردند ز کین دو فرق با هم بگرد * افتاده
 زبیکه طرح جنگ از بی هم * شد باده صلح و صلاح
 از هر سو * از هر خصوصت پدید آمد * و آغاز برق اندازی
 شد * صدای رعد تفنگ بر خاست * در آلباران گلوله
 و تیر فرو ریخت * غنچه کلاه خود میر به بتسم بر آورده *
 هوسن چار آینه شکفته تر کردید * شاخ کمان سنبلی
 گشت * و کل سپر صد ترک شد * کل چینیان خرد بین رزم
 دست سازی بر آورده * از هر طرف شافچه سنان و بستان
 افروزد بر زمین و عشق بیجان کند و نیلوفر و باین و غنچه
 ز اعتول و ترکس شبیر و زبان بقفای نجات و در جان
 خنجر بر یکدیگر انداختند * از جویبار تیغ آن قدر آب برده
 بر هم پاشیدند * که سر خوابهای جان در ایشان زار
 ذره از خواب بسته پیر و از آمدند * رباعی * دشمن

ز سپاه خبر و ابر سریر * در گلشن رزم گشت هرنگ
 ز ریر * خون در پیدنش نهاد از بس هر سو * تیغ از بی تیغ
 خور و شیر از بی بر * بفیل راندن مهاوتان و اسب
 انداختن سواران و دلیر و دیدن پیاوگان منصوبه جنگ
 بجائی رسید * که خان مذکور شهوات شود * و از فرزندین
 پند میر دست کشید و غابازانه رخ یافت * و از عرصه
 گیردار منهرم شد * سپاهش بعضی چون مهره مضروب
 و کیر شدند * و جمعی بآله طرح داد و به بجز خلاص
 یافتند * شهر بلخ که تختگاه افراسیاب توران بود بضراب
 تیغ رستمی منسخر گردید * و از نوارش کوس فتح باد و از
 بلند این ترانه بگوش عالمیان رسید * غنبل * دور شاه نو
 جوان آمد جهان را مرده باد * شش چرت را آهست هفت
 آسمان را مرده باد * سکه صاحب قرانی در دیار بلخ زد *
 و دشمنان کشتند غمکین و دوستان را مرده باد * تیر اقبالش
 پاند از به بخار آگند یافت * می شود از وی گزاره اند جان
 را مرده یاد * میر شود از باد که زش تو یا البر ز کوه *

کنج کافی نیست از بر خوام رخس او * و سعت آبادی
 و باد شبروان را مرده باد * میبرد و او بر سمرقند
 برای تاش کند * مرده و خواهد شد صخر این و آن را
 مرده باد * میبرد و از چین کند نصرتش تا ملک روم *
 دیگر قصر خدیو ایروان را مرده باد * سرخ روی کرد او
 طغرل امرایت و از قلم * از طفیل نسبت نامش نشان را
 مرده باد * بسم الله الرحمن الرحیم * رباعی * از بس غلط
 است حرف قلموس فلک * کشد و خط پری ز خان قابل
 تک * در هر ورقش اکبره بینی حد فصل * سطری نشود
 یافته بی نقطه شک * از بسکه هلال ناخاتمه ساخت لحنات
 ماه را و رسیدم * و او راق شبانه روزش را یک
 بیک در میان سیاه و سفید دیدم * اگر فخر الدین
 دوران رقم سنج صفحه انصاف می بود * بخطای سهو
 لالقام روی صفحه را سیاه نمی نمود * شبیه حال گبری که
 بی تصور و تصدیق با نظر تفکر در می آید * فضاوشان
 روی صحت و معرفت در هر باب نقیض یکدیگر می آید *

چون کتابی زمانه قضیه اتفاق را مطلق نه فهمید و در دفع
 نقاضت فصول بیچ باب متوجه نگردد * اگر چه از
 حاشیه قدیم ملاحظه تا شرح جدید بدو نظر شود وضوح انداخته *
 لیکن ملا جلال کتبی بمن مستقیم کشفش که با حقه پرداخته *
 ملا کم سواد شام که تفسیر بلضای صبح را ندیده * آیات
 اصناف دلی چگونه خواهد فهمید * و ملا تباریک فهم شب که
 حکمت العین مهر را نشنیده نکات روشن ضمیری
 چه قسم خواهد سنجید * اقلیدس روزگار در تحریر و دایره
 افلاک بقواعدی تارخیال برهم نقاضت * که ملا قطب
 گوشه نشین اگر بمطالعہ چون مجور تباریک شود سر رشته
 تواند یافت * ملا مرکب گشته یاب از نهانیت غلط بمیان شرح
 مواضع ارض در مانده * و ملا مشرق و من و راز از
 غایت سهو شرح مطالعہ الحق را آهسته خوانده * و ملا سہای
 خروید بین در مقابله اشارات ناہید بمقتونی بیمار و مانع
 سوزی نشد که شفا پذیرد * ملا عوائی فریادک در جست
 مطول کنگشان بطوی عمر صرفت نکرده بی اہل نمیرد * و ملا

را اس گمراه درسی فصل منازل فتح الباب تدقیق بدید
 * و بلا فنب کور باطن در اثنا عشر پر و روح قلعه شاس
 تحقیق نگردید * مذ هب صحیفه کردون اگر نقش کار
 میداشت * سر لوح زرا اندود شمس رانی طرح می
 نگاشت * و مخدول جریده انجم اکبر برنگ هر آبی میخورد
 * در جدول کشی مدارات لونی بکار میبرد * وصال مرقع
 انسانی آنقدر سریش لی نیافت * که افراد متفرقه خلق را
 خوب برهم چسباند * و مجلد کتاب عنصری چندان بشوا
 ید بد که جلد کیهنخی فلک سر طیل دارد کرداند * صحائف
 قسمت پیش از آنکه مصحف بغلی آفتاب را بر شیه
 شعاع جرنبدی کند * سی پاره دلم و ایتار آه شیرازه بسته *
 و کاغذ کیر نصیب قبل از آنکه ورق آبی سحاب را بشور بای
 و نیک بحر آرد دهد * صفحه چهره ام را ببعیق اشک
 مهر کشید * قابلیت در عالم بالا چه اعتبار دارد * که در
 عالم پایین داشته باشد * خوشنویسی که وجود نو خطان
 را بکارش نموده * اگر در قلم و دست رقص شناسی

فید است * آن قطره را بزودی در جردان عدم
 نهی که است * از الف قامت پایای سرین مفردات
 ترکیب خوان دید نیست * و هر مشق بر دواستنی *
 اما دیده گجاست و تیز که است * و در این
 پرده اگر عزت اهل قلم صورت می بست *
 عطار در قلم سنج زبردست را بره چنگی نمی بست *
 آن روشن قلم مهر چنان بآتش غم نگذارد * که دست
 خط بر زمین بکسان شده * و چراغ دل انوری قمر چرا
 پیاد کدورت نیزد * که زاده طبعش بجا که بر آب کشته * با آنکه
 سعدی مستری گلستان نظرات را با دواق شرف
 تربیت داده * در پیش طفلان مکتب خانه فلک
 برنگ ششقی شب بایقه را افتاده * عمرش زطل به گونه
 حرف خوش زبانی خود را بر کرسی نشاند * که هر صاحب
 طبع شهرستان گردون سیاه نامه کفر خویش میخواند * درین
 میدان بی تیزی اگر از تهی خیال کاری می شود *
 در می بهرام در سبک سپاه تحت نشین خادونی بود *

چون صحابی نیسان باز از گوهر سخن را گرم ندید * دلش مردوده شد
 زیاده از یک فصل دوکان بر ارادت طبع خود نچید * فیضی ابرایک
 آسمان رفته به بیت بلند رعدش را خریدار نیست * و نه مصرع
 بر جبهه بر نقش و اطلالگاری * بشهر قی صبح اگر صد مطلع بر
 صفحه بیان کشیده * از بی انصافان بزم افق یک حسین
 نشید * مغربی است شوق هر چند قطعه دیاگین به خسر و انجم
 گذرانید * غیر از جوهر کاری خطوط شعاع صبا با و نرسید *
 غوغای ثریا نظم خود را بر کاغذ کبود جمع ساخت * لیک از گوهر
 هوادی معاصران بدادن سوده پرداخت * اگر
 ادجی هلال از دزد شعر امین می بود * بر فردا جور دی
 آسمان زیاده از یک مصرع رقم می نمود * رونقی سهیل
 تا از کم طالع خبر یافته * به یمن عشیق پروری سخن نشافه
 * هر چند مظهر خورشید از تیغ زبان نور می بارد * سیاه
 بجای کوف دست از و بر ندارد * موز و نان انجم اند
 وقت سحاب که آشفته اند * به جنت مرده نبات النعس
 مرثیه نگفته * مرا که شعری از مناسبت شهری یمانی است *

و نشیری از مشابیهت نشر فغانی * چرا وقت بیجا
 بر طبع نخورد * و چو سان دغل به موقع در دل نکند * در
 کتابخانه خیالهم صد و قهزای الفاظ آسمان پای است و
 در جردان حافظ ام و در آن معنی کمکشان * برای * غزل *
 قلمدان وجودم تا قلم از استخوان دارد * و دوات دیده
 از استلیم سیاهی را روان دارد * نخواهد از جرف
 هزار طرح این قلمدان را * که نقاشی بهر جانب ز داغ
 نوظان دارد * شود تا استخوان خامو یک یک تراشیده
 * از منم تنه کن کرک بچیب خود نهادارد * نه پنداری
 که مانده این قلمدان حالی از منط * نقطه از دقت طبعم برای
 کاتبان دارد * زبان خود مگر چون کاغذ شرج و لم شد کج *
 که مقرر است لبم از بهر اصلاحش دهن دارد * بقصد آنکه
 بنویسد باهمل در دیکتوی * قلم دان به تنم را منسی غم
 در میان دارد * ز دست نایب پر دازی دوات دیده
 بی تنم شد * سیاهی بس که خشک افاده حکم صرمه روان
 دارد * دوات دیده ام را کاتب غم کند چون کادرش *

بر آمد نغمه مرگانش پریشانی از آن دارد * ز بس
 شش بجزغ خون دل چکیده بر سر ایا میس * غلات این
 قلم آن رنگ شاخ از خوان دارد * مدادش آچنان
 شد عاقبت از دوده سودا * که طغرا هم قلم در کف برای
 اسفان دارد * بنم اند الرحمن الرحیم * چه نویسم
 از وسعت دریایه کم * که بایم حیطش اگر سخنی بگوید
 که کمم آبروی او نیزه * قانون روشی است بیارتر
 صدای موج ساز جوش خروش کرده * و کوه قطره بانه در کناد
 خویش بهضرب آب نیش بنوازش در آورده *
 گرداب را تا چشم بروی افاده از رقص نه نشسته *
 حباب روزیکه یاد ربحر هستی نهاده عهد مریازی با هوای
 او بسته * از چشم ماهیان همیشه در میان آبش
 چراغان * و از صد قضا و رکنارش صد هزار دامن
 صبح نمایان * غواصان نقشها بر آب زده اند * ناصر
 از پادشاهش بر آورده اند * شناسان و سنا
 از جان نهاده اند * تابیر خانه حبابش پیوسته اند *

اگر شور بختی با آبش در آید * در نظر ما شیرین نماید *
 هر که دم را غنیت شمرده * دمی ازین آب خورده *
 * مکتوبی * دم آبش که دل چسب است
 نان را * بلی ز اسباب شیرین است خوان را *
 کند هر کس ثنای لالش * ز سردی لرزه افتد
 بر مناش * نیستانی که آبش را حریف است * اصول
 نغمه نایش خفیف است * ز آبش تیغ چو باین کرشنه
 تر * ز نواز موج برش دم رجوهر * شود روشن چراغ
 از نور آبش * بود هم چشم بهمانیان جبابش *
 کلمه را آب او در شک ارم کرد * بطغیان گل و سبیل
 حلیم کرد * هوا از عکس گلها سرخ و زرد است * دل
 کشمیر در پیشش بگردد است * بجوشن گل کرم پیشش
 از چنان است * زینش سبزه تر از آسمان است *
 از موج خیزی گلهای الوان طفل غنچه کمر بشادری بسته *
 و از بلندی صدای نغمه مرغان خجسته سبزه از خواب راحت
 بسته * هنده و نژادان سوسن انگشت نمای قشقه رنگ

دست * و فرنگی صفیان نیافر بتواضع یکدیگر گناه در
 دست * با عجز و کاری هوا چراغ لاله بی سوزش فنیام
 بر و شنی پیوسته * و به سحر نگاری صبا نقش
 جمعیت حسن کل دارد آغوش پریشانی نشسته *
 بتأثیر تربیت کاشن غنچه همچو لب بگل برهنه در زبان
 و رازی * و بافتنهای صفائی چمن چشم تر کش با نظاره
 سنبل و بنفشه در پاک بازی * سجای که بسایانی کوه
 هزارش علم نکشته خود را بی هوا شمارد * و ابی که بر پایوس
 اشیخارتن دست نیافته خویش را بی مزه انکار د *
 ناز گیل خس پوش با برک لذت از بیم محرومی و این
 چاشنی کرده در بون را باخته * و ابی خضر لباس جمعیت
 این مکان شیرین اساس با ترش روی روزگار ساخته *
 گیلک هلال صورت قدش از باد خم احتمال جدائی خم * ناز
 پهل بدر هیات دلش از اتم امکان دوری بگر فکری
 طام * سنوی * بصحن این چمن هر کس نهد کام *
 نه نقش پا بود پیوسته در دام * ز بس کل پاشا

افتاده یگزینک * لبش در غنچکی خندد آهنگ *
 رکنده پروانه از روی توکل * کز در باشعاع آواز بلبل *
 بسا که عیش هر جانب زمین گیر * ز موج باده پای دل
 بزنجیر * سواری گشتد می زین پیار * شود نعل سمنده ش
 برک لاله * تدر و شیشه نیز آهنگ سازش * گل پیامه
 لبریز نوازش * زد بیت ساقیان لاله خسار * کلاه
 کوب طرب شد دشت و کمسار * ز جوش می که دای باز
 شد سبز * ز آب نغمه جوب ساز شد سبز * قنار مطرب
 و بلبل هم آهنگ * شراب صوت شان پیوسته
 بکرنگ * بتان بانو بهار نغمه دم ساز * گل افشان
 هر دو از شاخ آواز * شود چون دکنش آواز شان
 چنگ * بر آرد سوز صوتش دو در آهنگ * بصید
 نغمه در هر گوشه دام است * ترنم خانه زادی
 این مقام است * شود چون طره بید از صبا خم *
 ز کیسوی کمانچه میزند دم * نسیم از مطربان روی آب
 است * شتر غور و کف موج از جاب است * در د

دیوار مست از باد شوق * زمین تا آسمان پیما نه ذوق *
 طبع اگر گاهلی نکرده بحرف حصار آهنی دیوارش
 سست بینای سخن را قایمی جحشده بجا خواهد بود * زری
 همش پای که بذوق سیر یک بر جش و دازده برج
 فلک را خورشید تحفه شوق تر دود کرده * دیشوق شمار
 گنگرش دانه بی شمار کواکب را پیر گردون بداسن در آورده *
 و در ایره فضایش وسعت فلک اطلس مرکز نشین *
 و در جر که آب و هوایش نسیم انتخابی سلسبیل نفیس
 آتشین * بقایم مقامی زمینش سبزه ایدار ثابت
 قدم * و نایب منابی آسمانش ابر نو بهار همه جاعلم *
 سازش نسیم طرب انگیزش موسیقار کنگره نغمه خیز *
 و بنوازش خاک نشاط امیزش رود خندق از آب سرود
 لبریز * نقاره نوبت باصول شاد دیا نه * دیده بان قلعه چشم
 پیما نه * از باب عشرت از دفت و نی ساز برگ اعتبار
 کرده * اهل حرفت از آتش می آبی بر وی کار آورده *
 بازار باهر اسیر بر کان حسن حواله * دو گانه با هر سحره در

اجاره شیشه و پیاله * سر کوزه خوانی شده پاکوئی رقصان *
 پای غرض بیدام افتاده زلفت محبوبان * کوچها که باب
 نشاط سبز کشته غیر عاشق پیشه بروی نه گزشت * قصر
 که بنا ساز طنابی کرده دیده * فرش بنیبر از گل و می ندیده *
 * بیت * بهر سوزناز نینان قدح کش * ز آب افروخته
 ز رخسار آتش * همه یوسه از گل جام در دست *
 زمینای دل بلبل سیه مست * چشیده بوسه تازان
 لعل خود کام * ز موج می لب خود می مکد جام * کند زلفت
 در انداز چین است * ز هر مویش آسانی خوش چین
 است * خدنگ غمزه از عیب خطایاک * نکرده سایه اش
 هم روی بر خاک * ز لطف امیزی سبزان طرف * سر
 نظار کی و پای غمزه * بد پستی کرم انداز از بلندی * کشوده
 رخ بقصد کوچه بندی * مسافر از سفر آنجا تمام است *
 که در هر کوچه صد سانش مقام است * نگر دی تا ولا
 داغ از دامت * بکن قصد اقامت تا قیامت * چو طغر
 صد هر کار بر این شو * باین سبزان و می به نشین

چمن شو * تعدا ادا النواذر * بسم الله الرحمن الرحيم * در پرتو
 زمین هند و لکیر شدم * و از غصه این خاک سیه میر شدم *
 شاید بکنم کل جوانی آید * در فصل بهار سوی کشت میر شدم *
 در منزل کو همسایه این تالاه میر شست * کشته کل و بادیه
 جانشین کل و خشت * یا آنکه رهش هزار طوبی دارد *
 هست است منازلش چو باغات بهشت * بجان فرنی هواش
 غنچه ول از پز مردکی و ارسته * و بنش با طپمائی فصایش
 غم بی برگی از میان به کنار شسته * نسیم کوه سارش
 پلنگ طبعانرا بفکر نرم خوی انداخته * و شمیم اشجارش
 منقلب مزاجان را دارد و شناس اعتدال ساخته * تا
 بر خود اهل بهر را با مردم این مکان نه سنجیده * بمعنی لایستوج
 اصحاب النار و اصحاب الجنة نرسیده * چشمه بدن
 جباب از نهر نسیم باج می خواهند * و جوی های زبان موج
 از حوض کوثر خراج می طلبند * رباعی * سنگ از نرم او
 سبزه سیراب دهد * گلنای ترش سبق بگرداب دهد
 * نکند ده ز چشمه کوه صد چشمه هوس * تا چشم خود

از سبز آد آب دهد * دویم ماه شهر * اگر به دزدون قلعه
 افس در رنگ برج کو کنایه آرایش افتاده * بردنش
 از برگ بخت چون حصار لاله داد نایش داده * و در
 طینت خود را بهتر از ارم ذات العباد می خواند * و لم
 یخلق مثله فی البلاد در شان خود می داند * و کربائی است
 که از در و از دیده برینک و بد چشمک میزند * و خوش
 ادائیست که از کنگره بر سفید و سیاه میخندد * و از
 نهایت زیبائی برج بر دامنش چپیده * و از غایت رعنائی
 خدق بر گردش گردیده * باز از بی تابی در پیش او
 در از افتاده * و جویبار از بی طاقی در عقبش تن بفریاد
 داده * رباعی * و ار شده بر فصل تموزش نیسان *
 بهتر ز بهار کشته ایام خزان * از بس پاک است خاک دامن
 گویش * سر در قدمش نهاده صد آب روان * سیوم جگر
 هستی * اینجاست و سبزی سبزه بر تیر و اوج ندارد * که
 باقوت کاری شراب تواند نام بردارد * ببلبل این مقام
 بی کلام روح لال شهیار دم نمی زند * و اهوای این دشت

بی جز نفس بیا بگوید چرا نمی کند * کیفیت هوا ابرار آوج
 بیای تر و ماغی گردانیده * نشاء از سین کوه بار ابعیون مهر
 خوشی رسانیده * اگر نسیم این مفرخ ذات دست تحقیق
 شاید * فان الفجار لفي سجين * وان الاابرار لفي نعيم *
 پشت از مصحف گل بر می آید * رباعی * روشن بعمارت
 است چشم بر آب * در موج کشوده حوض او دفتر
 آب * فواره ندارد یکقام بن بهشت * اسناد
 همیشه چون الف بر سر آب * چهارم را جور * اگر سر
 زبید دارند گندم گون نمی افتاد * آدم صفی بگوید بگندم
 نسیاد * اگر دختر مرده باشن سبز رنگ نمی بود * خضری
 سبزه پوشی کفن نمی کشود * از عکس کلر خان خاک
 بر چشم تازکی یافته * و از سایه سرو قدان آب بخوش
 خرامی شتافته * اگر نقاش صرع صورت سبزان را باین
 حسن نمی نکاشت * صدق لقله خلق الانسان رنگ احسن
 تقلیم نمی داشت * رباعی * کوهش بت سبزی است
 پر از عشو و ناز * دارد و ابشار ز لعل دراز *

و از توش بگری می سنا ده در هر طرفش * عالم عالم صنوبر
 از بهر نیاز * سطح هوایش از کاههای آرمین بر اصفیای
 میبارد * و روی زمینش از رنگینی عمارات کاستان را
 با نظری در خیال او * بلندی موقوفش بختی غرضش را
 بر یکدیگر نشانیده * و شمس طاقش روی ششخیر آفتاب را
 از احاط کردانیده * عین عمر و سی است آینه عمارت را
 نهاده * و به جهت شانه کردن الموج کرسوی خود کتاده
 * بقصد خراش سنگ مرمر خاک را ده خراش
 گردیده * و زمین جلوه گاهش از آب و دان و آینه گشته
 در ایام تنیده * و بعضی * هر قطره او کشته به از توالت
 * و از حسرت او خشک شده آب کبر * نواره او
بیت سببی بالا ایست * که آب فکنده بر سر خود چادر *
 مشام بمرام کله * و ریز و ریز سیراب هر کوه صد
 و صد تن زمره را خاک مالیده میدهد * بقوت لاله شاداب
 در پشته بر ارکان یاقوت را بر زمین می زند * اشجارش
 چون نقش تدو رنگ بسته و نازکی افتاده * و جویبارش

چون چشم طاف و نرس به غوطه کاری کلهای تن و اده * اگر
 با آتش لاله کان نقره در جوش نمی بود * ابشار قلعه
 کو بهش سیم که اخه نمی بود * هر که این ابشار آسمان
 پیوند را ندید * معنی انا انور لناس السماء ما عرانه فهمیده
 * بابت * از قطره پسته بوسه را ببرد که * و ز موج فکند
 پنجهها در بر که * یا از سر که بر د ارد هر که * چون سرکش که
 گزده جابه سر که * هفتم پوشانه * بشا بهت اشجادش نخل
 طور شجره نجابت میدارد * و بناسبت جو بارش
 چشم کوثر نسب نایب لطافت می ارد * هر که ای رنده
 پیل احدیست خرقه پوش سبز * و هر پشته ایراهیم
 ادهم ایست جبهه دار سه بر که * هوایش کلهای شاداب
 ابر را دست می بند * و فضایش لاله ای سیراب
 شفق را بدامن میکند * از گشت زار مضمون فی کل
 منبلة ما تفتحته پیدا * از چشم ما معنی بخروج به خواب و نیافتا
 هویدا * رباعی * بی تخم زمین کشته به از بهینا سبز *
 و از نازکی خاک شده خار و سبز * در جوی قفسه اگر

بود قحطی آب * بی آب شود چو گلشن و یاس سبز * هشتم
 پیر بحال * اگر سنبیل شب در کوتهش ریشه میداشت *
 پسترسبز فلک را معدوم می افکاشت * و اگر سرین
 ماه از جویش بهره می دید * نیست آب از چشم آفتاب
 نمی کشید * نذر و اشباحش بزم فرمود تجریمین تحتها الانهار
 ترهدا * و کبک کوه سار ترنم فیها عین جاریه رنگین نوا *
 سقای مرغان را از هوایش دستگاه آب میسر *
 و آدم ابی را از خاکش برک زندگی پشتر * غباری
 ندارد اگر از زمین خیزد * بغربال شکفتگی خاک را فیروزه
 می یزد * رباعی * از ابر کز شده تیغ این کوه شکارف *
 مهر چشمه مروی شده در خاکش صرف * بر چشم کبود چرخ
 گل می افند * رویش که سفید است ز کجکاری برفت *
 اگر چه از پای این کوه پر شکوه تا اصال کشمیر نیست
 نظیر اندک مسافتی هست * چون بسبب تماشای گاهای
 گوناگون بلی مسافت بخاطر می رسد * گویا که مسافتی
 نیست * از نهایت جوش لاله جهان همان خرمی بر شهر و

و در ریخته * و از غایت طغیان بنفشه عالم عالم شکفتگی
 مگو پخته و بازار آینه * مفسر مصحف کل و نهی النفس
 عن الهوار امکوس قهیده * و قاری سی باره سنبل
 ان الجنة هي الما وای را مخصوص کسی ندیده * سرود موزونش
 از بلندی طبع سبحانی تخلص دارد * و صنوبر ممتما گویش
 از رسائی ادر اک خود را ادجی می شمارد * و از هر گل زمین
 مدبال تدر و طرح نقاشی می برد * و از هر قطعه خاک هزار
 دم طاووس سر مشق کل کاری زمین میگیرد * سنوی * کشمیر
 بهشت در دیوار است * تا چشم کند کار کل و کا از است *
 کو صفح نهال شو که در تعریفش * جوی قلم از آب سخن سرشار
 است * طغرا باشد نیسانی تقریر سخن * سر سبزی از و
 پایفته تحریر سخن * تا پای خران باغ لفظش نرسد *
 کرده است بهار آرزوین کیر سخن * تجلیات ملا طغرا *
 بسم الله الرحمن الرحیم * رباعی * کشمیر بود فصل
 خرمان عالم نور * بر طالب فیض ویدنش هست ضرور *
 گوئی که باین باغ چمن صاف قضا * آورده نهال بهشت علامه از

گلشن طور * جای موسی خانی است که پرکاری تجلی و در این
 نگوهر سار مشاهده نماید * و از بسیاری شیشه کم تواند که
 بجانب استنجا دیده کشاید * هر طرف پشته پشته
 روشنی الوان بر سرهم ریخته * و هر جانب گوهر گوهر
 رنگینی درخشان بیکدیگر آمیخته * درختان مسیح زبان
 نگرار درق آفتاب نموده * و جویبار مشرق دامن بخواندن
 طومار صبح لب کشوده * بدشتیاری هر گام گلریز سفیدار
 خواره نور نماید * بسره کاری ایام بر که ریز سرخ بید آفتاب
 یاقوت بنظر می آید * آنچه کیمیا کر نیسان در بوتۀ انداخته
 اکبر ساز هر کان ذرات ساخته * بهر جانقناش بهار
 طبع بردازی کرده * طرح خزان بزرگشان سازنی دست
 بر آورده * بمشاهده مذهب مصحف کل نیل مردمک دانه
 مگر با * و بنظاره حلکاری مجموع سبیل آبنوس مره
 شوشه طلا * زاغی که بر درخت نشسته مرغ زرین برخاسته *
 میبانی که بر شاخ دیده نوری گردیده * چنار دست و دست
 دارد که خحال طالب از د * و قبری می تواند که بطوق مرصع

پر دازد * عکس در خنای روی آب با تیشی گل آتشان
 نکرده که چشم حباب باغ و زو * و ابروی موج نوز و *
 گل درین هنگام حسن خود را بر شسته امده * و بادهای
 درین مقام خویش را سوخته عشق می خواند * بمقتضای فصل
 طفل شب بزم لباسن نباتی پوشیده * و یفتوای موسم نقره و
 طلا در یک بونه جو بشیده * در خانه چمن دارائی شب اندر روز
 می یافته * و در کارگاه گلشن بجای اطللس زلفیت می سازند *
 و ز سرن بشب رسیده * شام سوسن بصبح انجامیده *
 مسره با مژه آفتاب سرهم چشمی دارد * و سه بزرگه
 از ماه چهارده خود را از یاده می شمارد * و برگ درختان
 ستاره است شگ * و گل بوستان افکار نیست جنگ
 * آسمان از اشجار ستاون بوقلمون * و زمین از شاخسار
 و نکارنگ گوناگون * شهر و ده رنگ بست طراوت
 افروختگی * و کوه و صحرا سرست نشاء سوختگی
 * بیت * ز شادابی نغمه بابلان * در آب است آغشته
 رنگ خزان * شرر سازهی نار فاخته * درین خشک و

ز آتش انداخته * اگر لاله گردیدی آب تاب * چه غم
 تماغری شد نهی از شراب * خزان خون صالح ز سنبل
 کشید * سبکی باین یوقوفی که دید * گل افشاده همپایان
 خود بر زمین * نه آرد دیگر ره زنی در کین * زدست خود
 افکند رکس عصا * و این فصل وارد بهر بادیا * شقایق
 زنده زمین رسیده است * چو قواره از جای خود جسته
 است * ز غریب ال شجارد ز ریخته * بصحن چمن اشرفی ریخته *
 از آنجا که دلشین این چمن است بهار ریشه توطنی ندوانیده *
 که خزان یکبارگی تواندش بغربت افکند * بانک در عین
 زمستان در بعضی اطراف این گلستان خصوصاً کوه سار بکلی
 بهار رنگ خزان ندیده است * و در کتب و نیز شنیده *
 از جوش سبزه گویای ز مردم مرغان کشیده *
 و از طوایف لاله پشتهای یا ثوت بهر گلستان رسیده * از
 بنفشه و یاقوت رنگ و بو میگذرد * و از ارغان و نسیم
 تو قمار کی میرود * و راعی بهار و بهر نگاه و بارش
 است * و چشم چار بیک چشمه سار کشیده

* بهر و یار که گل گرده شال سبز چمن * نسیم و شبنم
 گویند کار کشمیر است * اری چون تمام اجرای سال
 مشروط است با آنکه هر فصل چنانچه باید * در باب تربیت
 موالید سعی نماید * لاجرم خزان لباس دست زده
 نسیم را از تن خوبان گلشن بیرون می کند * درستان
 بآب باران و صابون برف بدن شان را بشت
 و شو می دهد * تا بدستپاری نو بهار بهتر از اول بلباس
 مکر شمرد و آید * و مرغان چمن را پیشتر از پیشتر که فناء
 نمایند * در زعفران زارش تخم خنده کاشته اند * و خرمن
 خرمن شکفتگی بهر داشته * باغبان بهمال کردن گل ترانه
 مشغول * و در میان کاشتن تخم نغمه صاحب محصول * و در هر
 کوچه و بازار حسن ریخته * و بر در و دیوار عشق پیچته *
 زمینش تزیینای باران راحی پذیرد * و گل برهم خوردگی
 در آب نمی گیرد * و سیلاب هر چند تندی نماید * خاکشن
 از چاد دنیا بد * رباعی * گل نیست درین شهر بحر لای
 شراب * هر چه شیرین بود بد ریای شراب * کشته خم

باوه آب سار به چشمش * تو را به بود گردن مینای شراب * گونای
 سخن دست تصرف خزان باین گلشن دراز است *
 و قمری در مقام سوز و کمر از * قوت نامیده اگر گفت زور از مانی
 ضعیف شود * زده بایضه خاک این چنین برون نمی افتاد * ز ک
 از غوان اگر به قتل در آید * یک آسمان خون مشفق
 بر آید * آب دل تیغ موج بر آورده * و قطع آشنائی
 کنول کرده * ز خرق آتشین رویان نه گذشته * و آب در
 حلقه چشم گرد آب کشته * ایات * چه دریا به صحرا به
 شهر و چاه * بریده امید از گل زنده * شود چون رقم
 زردی بزرگ تاک * نماید زبان قلم شعله تاک * زنده همچون
 دم از حاقی * ندارد چو میران سر چاهای * چمن زادگان را
 باوغت رسید * دل دختر زشت و سر کشیده * چار از فراق
 جوانی بسودخت * چو پیران زیدک طرب چشم
 و دخت * ز یکجانشین گل آرزو بود * نسیمش بسیر
 چمن زده نمود * زبان یافت از کمرت انبساط * که روی
 سخن مشرب باغ نشاط * بزرگان باغ راغب گرفتار خام

گوچک دلی * شمر کشان راغ مایل در آمدن بزم فرو تانی *
 طبع از آن چمن از شراب زرد و خروانی سیاه مست افتاده *
 و ناز یونان گلشن بجام برده از غوانی دست رو نهاده *
 ترکس بر تپه بی شعور نگشته که بجام از دست ندهد *
 بنفشه بدرجه بباخود نشسته * که سر بجای پاشند * از شراب
 زدگی گل غنچه دل آزرده است * و سیاه سستی ریختن
 بر طبع از خورده * آب و رنگ یا سیمین از ریشه خمار
 ریشه * و ریشه حیات نرسین از خمیازه کشی گسیخته *
 سنبیل یکمواز خود بنمزدارد * و زنبق خویش دانا از
 رفها شمارد * ایات * بر غم یکد که خوبان کلزار *
 ز بس خوردند می رفتند از کار * ز جمعیت فدا ده نظم
 گلشن * پریشانی تخلص کرده سوسن * صدای پارکی دارد
 دف کل * بود و گوک شگستن ساز بلبل * سه برگه از
 صدف دید تاثیر * نذر او بغمه ازین حاجت بجزیر *
 تدو از دست برد و جرخ داند * که بر بال و پرش هم کل
 ناند * به تنهایی فدا ده سر و آزاد * ندانم در چمن چون

خواهد استناد * سخن در وصف باغ فیض بخش است *
 ز خوان فیض تالش است بخش است * بخت انگیزی
 نسیم شعر و بیان کل بروی هم می چند * دشت عبده بازی
 صبا طفلان غنچه بر یکدیگر میدوند * سوسن هند و تره ب
 آتش پرست خوان گردیده * دسترن فرنگی مشرب
 بد و دلاشامی لباس کشیده * لاله پری صفت در مقام غایب
 کشتن * و بنفشه دیو صورت در اندازه شور و زدن *
 از خوان سرخ روئی باقران خود لاف میزند * وز عفران
 در بهانه جوانی بر لبش خویش می خندد * حسن گل چون
 زبان بقضا بنا فرمانی سر بر آورده * و گیوهی سبیل چون
 گل رعنا بد و رنگی میان کرده * وقت سماع بر مهر شمشاد ز
 می باشند * و گاه رقص دریای مرد و مهر برند * سبوی *
 صندوبر ده دلهار ابرندی * برنگ شبزنگ گلگون هند *
 صناست چار حال خورده * بگر و از جوانی دست برده *
 ز عکس رخت ز تار سفید از * رود آب طلا در جوی گلزار *
 نه پیدار خوان را از نگ دیگر * از ان رو صرخ میبوشد بگر *

گیوه و زرد شد پیرهن تاک * برنگ کرت زرد و زافاک *
 ز خرنا و نون فیر و زه میریخت * طلایی هم به فیر و زه *
 در آویخت * تاملی غله از بس کرده میلی * گرفته سید
 مجنون زنگ لیلی * قلم را چون هوای باغ نواست *
 ز ظلمت خانه آتش ز جعت ضرور است * موسم تخم
 کاری نهال در این باغ از خزان آچنان نگذشت * که
 بعد از خزان سال بکوشش چرخ دولابی تواند برکشت *
 در این فصل ناقابلی مرغ اگر تخم در آشیان گذارد *
 از آنده بیجاصبی صحرا بحر اباران اشک می بارد *
 بسکه خزان بهاراج تر و خشک این باغ پرداخت *
 شت خسی نماید که طایری آشیان تواند ساخت * طاوس
 از دست خزان در نه داغهای کونا کون * تدر و از غصه
 مهرگان در پیر افشانی بوقلمون * بابل خراب نایابی مقام نغمه
 مرئی * فاخته کباب قحطی موضع کونائی * چینیگه بی خانمانی روزی
 برهان گردید * عجب است که بقوت لایموتی تواند رسید *
 * غزل * خجاری خزان نگذاشت خوانی * چنان دارد

کلاغ امید بانی * کند تر کس ز دیده اشک رانی *
 که باشد باغ را آب روانی * ز رفتن ای سوسن لاله باغ
 است * که از دستش برون شد هم زبانی * شقایق
 مهره را دهن برون کرد * دلی در گفند ندارد مهره
 دانی * سیاهی پیش ریحان شد صفیه است * نمی
 خواهد مدادش امتحانی * دونهال عندلیب آمد فراهم *
 که یابد فردکها جزو دانی * قلم را چون کند از تره کس
 از کف * از و طغرائی یابد نشانی * تناله از به مرغ باغ
 افسوس * که بر نخلی ندارد آشیانی * سفیدار این
 چمن از بی برکی بکسوت فقیران در آمده * صبور این
 کاشن از دل شکستگی بصورت و رویشان بر آمده *
 شمشاد از تاراج خزان برهنه تر است * جوگی خاکستر
 نشین چادر از غارت مهرگان عریان تر است * و سناسنی
 آتش کنیز نادون از نه آتش لباس خرمی تن بقلمه روی
 داده * از آن آینه نشین شکستگی دل برندی داده *
 تاک را از بهر که در نه چرخش در سینه پاره دل برندی

ضرر را از باد های درشت خود و جهات گاه گاه * بنفشه
 و گل از جفای برگ ریزی بیمار و ضعیف * شقایق
 سبیل از جور یائز رنجور و سخیف * خیمه که آب و رنگ
 از کلهایش ریختافت * باغبان خریدار گل از کجا خواهد
 یافت * عزیزی * گریزد از گل در عمارت خریدار * هر اسد از گل زیبا
 خریدار * کجا شد آنکه هر یک دسه گل * شدی در باغ
 از صدها خریدار * نه از دلال دیگر درین فضل * بغیر
 از صاعقه صهبای خریدار * کند در باغ هستی تا ابد گل * ز بهر
 سبزه * مینا خریدار * برای غنچه مرغور صورت * رسد
 و ایم به از کلهای خریدار * خرطیور اگر رفتی بگردون * شدی
 بانقده جان عیسی خریدار * گل نغمه چه میداند کسادی
 * همیشه باشدش هر جا خریدار * بتی که کوه در تاک
 است سنگش * بود آن سبزه را طغری خریدار *
 اگر چه در تاک از کوه زمره نشان بهار علقه میداند
 داشت * لیکن آب و هوایش را موسم خزان از بی
 اعتدالی بهتر از نیک است * قبل ازین از تاثیر آبش

خرس در علم پیش از بوعلی می نمود * حالیا از تغییر
 هوایش بوعلی در جهل کم از خرس نخواهد بود * عجب
 گوشتیم خوان رنگ صدای جوی باد این مقام را بحال گذار شده
 * دشت باد مهرگان برده بی صوت را از ساز ابرشار بر نهاده
 * خوش در بفتنه زار بهمان نهر افتاده * دلربا نیست
 یکبار چار عاشق مر بخود داده * به صدای جوش آب بنان
 و یاغ را چنان خواب نبرد * که به خر یک منبر آب
 تأقیامت راه پیداری توان سپرد * بسکه از در خان
 کنار جوی جوش رود نازکی پذیرفت * در این حوضخانه رنگ
 و بو هر یک افواره نور توان گفت * مشوی * طراوت کم
 نخواهد گشت از تاک * بود باطلوه مگامش باغ در تاک *
 چنان آتش بر آید از چهارش * که ریزد آب بروی
 جویارش * قد سرو از لب جویافت چون اوج * بفرقش
 کرد گل کیسوش از موج * هر دگر نازون از چرداری
 * علم گردد بنام شهر یاری * چنان ناز و خزان بر حبس
 شمشاد * که بر دودش سیاه طره استاد * صبر بر نیست

بنارس جسد جسته * بگرد دل بقند خویش بس *
 دره طغر از کشت ساز سخن را * جو بلبیل مدح خوان شوهر سخن
 را * سرود و از مقام لاله سر کن * فغان را ازین قوسم یازد
 تر کن * از یکرشگر خزان زمینداران شهنشاه در پی گر سخن *
 و از تعدی سپاه مهرگان مرزبانان سه بر گه در فکر
 چاک و طری * غنچه را از خسر بادشاهی کاشن از سرافتاده *
 و قرلباشان تاج خروس و دوبریست نهاده * و ریحان
 عنان شب رنگ را بسختی نگه است * که نگاهش تواند
 داشت * کنار از پشت کنگون بسختی بر زمین نخورده *
 که توان جان برد * زعفران هر چند براه گریز شتافته *
 بحر طبله عطا پناهی نیافته * بخلاف چون حباب ششمی در کلاه
 نهاده * مصری باب فرو برده تا کی برارد * بیکان شتابین
 دستار گل پشه ندافی * و بر تیرشگر وی طره سبیل
 هدفت موش کافی * حمازه نسیم بطریقش دم نگرده *
 که محمل شقایق بر زمین نخورد * و دشت و پای لیلای
 داغ نشکند * از کل خری شرارت می بارد *

و جعفری ز در بر شوه نمی آرد * صنوبر که پیر دلی عالم
 بود * درین جنگ در گری بیانی نمود * سنوی *
 چنار از دست گاه ز و ر باد و * نه از آید دست
 بخرات در تر از و * دوست در کس افتاد و سنانش *
 گرفته غنچه از دشت زبانش * نمی آید برش از دشته بید *
 نثار و جوهری چون تیغ خورشید * گل صد برگ از بس درو
 گوشت است * بخون زخم کاری سرخ پوش است * فدا ده
 هر طرف نرسین و سوسن * تن بی سر بزرستان گلشن *
 کتبه جلوه شبنم کرده شد * کمان خنده اش از گریه زده شد *
 صنوبر می خورد پیوسته این غم * که بر زخمش که خواهر
 بست مرهم * کشیده صفت بجای گل خواهر * که صفر ابش که
 از وی کوه و نه * بدست یاری قوت نامیده در صحن باغ
 آتش بازی رونداده * که چشم باد ارم بهماشاکشاید *
 دلبسته به تحسین باز نشود * به عمل ناشپانی از
 چپ و راست فروزان * و فانوس انار از پیش بس
 آویزان * و سیب هر طرف صد چراغ از دشت کرده *

و انگور در چاشنب هر از شمع بر شسته بر آورده * شاخ
 چنانچه مو شکسته بود آنی انداخته * و درخت بهی بفکر مهیانی
 و درخت * که دکان اگر یه دست و پانمی بود * و درین کار
 آتش بازی می نمود * و هر چه مو شکسته و آنی سر فرو
 نمی ارد * چنانچه از دور دست با آتش میدارد * نظم *
 نه آتش بلکه رشک آب قند است * بدام لذتش نظاره
 پیوسته است * مصحوبی * جلالت بس که بر هر سو دیده *
 ز یاد مهر و شیرینی بکیده * اما ز خنده و طعنه است
 بکتاب * فکند و دست خود در گردن شاخ * زده
 شفتا نویش از شاخ چو کان * و بوده کوی لذت را
 زمیندان * کبره و رکاب انگور است * یا مست * بدندان
 باز کن گرمیدهد دست * نبات از شوق امروزش بصد
 شاخ * دل قند از غمش سوراخ سوراخ * اگر چه میوه
 شیرین زده صفت * ولی گلهای رنگین رفته از کت *
 و چرخم که بر کمریزان چمن شد * خزان بر هم زن صدف
 صحن شد * بنایر و جای اهل عرفان * بهار تازدمی آید

بر لبسان * خصوصاً در تنهای رستگاری * حسن طیبت
 چنین سبزه و داری * بیت * چو بکشاید در نیض
 نفس را * بهارستان نماید خار و خس را * ساکت مینماید
 کیش نمونه از روی حالش برداشته * و عارفانه حق
 اندیش خلوت دل بخیاش گذاشته * پیر و عایش
 در راست روی چون حرف اول آید و فاق * و تیغ
 باطنش در تنه‌ی چون حرف آخر کرد کار طاق * دست
 قدرتش اگر از صبح ازل به تمایل نمی شود * سبزه
 افلاک تا شام آید و اگر دش نمی بود * کلاه فقرش
 جهانی است بر چشمه حقیقت دیده کشاده * چین
 آسایشش توجیهی است بر دو خانه و صحت دست داده *
 شاخ سرده به شاست عطايش و نشین قدسیان *
 و شجره طوبی بمجانیست نماییش منظور بهشتیان *
 بجه خرقه اش چشمی است از ماسوا حق پوشیده *
 و به جبه اش زبانی است محرمی مع الله گویا گردیده *
 ابروی قناعتش از نور چشمی نیازی لبالب * و بود یای

طاقش از پیش شیر مردی مرتب * کند و حدتش دایره
 افق بخیرید است * و تکر کلاهش قطب فلک تفریه
 * میبوی * کمان غیرش در چله خانه * نهی کرده است رکش
 بر نشانه * گرفته پست او بهلول دانا * ز علم معرفت درس
 الف با * از و جمعه دوائی شیخ عطار * خوشه در
 بیاضت خانه بیمار * بزور باطنش منصور علاج * نهاده بر
 سر و از فواج * نهاده از دایره از یگرگی اش طار * بود الله را
 نشدید و ز کار * ز قرب آستانش کوه ماران * زده صد طعن
 بر تخت سلیمان * سلیمان گو کبر تحش نشیند * ز هر جانب
 گل عشرت چیند * بخدمت روز شب از یاری نخت *
 ستاده آب دل در پای این تخت * ز هر جانب برادران
 باغ و گلش * ز عکس میوه دیوارش منقش * بنا کرده ظایق
 بر لب دل * زرافشان قصر مانه چو دل * الحاصل در
 بر طرفت صباغ میوه دار است * و در هر جانب برادر
 عمارات زر نگار * مسافران اختیار توطن کرده اند *
 و موقوفان بیت سفر از دل بر آورده * در موسم

برت کافور صبح می بارد * در بین خود از دست
 می شمارد * دل سنگی و غم باین باغ شهید است *
 و قطع تعلقی از تیغ آفتاب دور * نزاکت میوه
 بر تنه است که بی اعتدالی شکر بهمن را تاب آورده *
 و گریزان نشده طبع طبیعت دهنده * اگر بی هند دانه
 حوصله برداشت خنکی هوا دارد * و سر ما بر چند تنی
 کند پروی بزرگی خود نمی آرد * غریزه از بس که دل شکسته
 است * بسر بریدن خود کمر بسته * مرنوی * هوا تا سر
 می شد میوه ها رفت * غران از این گلستان جا برداشت *
 باین باغ طرب هر کس در آید * ز بهستان هم نمی خواهد
 بر آید * برای پیش و کم در سایه میخ * کشیده کوه
 بر یکدیگر تیغ * هوایش بس که طغیان دارد از نم * نشسته
 بر گل خود رفته شبنم * ز شوق آنکه گردد چون پیاله *
 و میوه از کف می خواره لاله * درین گلشن چراغی که کند
 کل * ز نذر دانه اش کلپانگ بابل * چو طغرا و صفت
 خوان این چمن شو * هر غم بلبان رنگین سخن شو * خیال

تفه و فکر نیز باید * سمند طبع را هم نیز باید * سخن و در با سخن
دارد سر و کار * ز همین فکر چه کنن چه کند ار *

بسم الله الرحمن الرحيم * دنیا چه معیار الا در اک * بیست و
هزار سخن ترا به حمد صانعی است که کائنات را بیات رنگین
به عین لیلان الهام سر و دار زانی فرمود * برکت و نوای
گفتن از مرمرهای خالق است که چمن فقرات و زلفشاین
بطوعلیان وحی ترسم کرامت نمود * در بزم نازک بیانی
قانون در برگیری الفاظ را بضراب زبان معنی پرداران
بگوک ساخت * و در محفل راست فیهی پیچیدگی
نغمه سخن را با آوازه معیار الا در اک بازس
کار فرمائی * بگو مش نقش دستان مهربان تشریف
بهم آغوش در بست نشینی و بنوازش رهنمائی * لطفش
دیده فکر مقام شناسان تحریر سرشار با یک بینی * غزل *
از وساز و برکت بهار سخن * دوز و ذوق لا زار
صحن * بساز لب تازه گویان زده * ره نغمه آبدار
سخن * مقام سنایش جو آید چنگ * فیه جویش

و از غیر زار سخن * بیادش گل از تار کی بر درخت * شود
 و پیش بر و از تار سخن * و سر و دود و گوش گذار بر اند
 و مرز نا فطیح العرب و العجم که بر اند سخن اینها را
 بنوار ستاییده * و گلبانگ صاوا و سامع شناس ز پیونده ترخم
 از کلام التاطق که بشعبهای اهرار عارفان را ذوق مقامات
 چشاییده * و رباعی * قوال شریعت که عرب را است
 پناه * نشنیده عجم از و بحر قول الله * شده باره بانگست
 نو از بد کیش * و در مجلس اعجاز مانی دلف ماه * آن ساقی
 گو تر که حجازی شایب است * برج خیفش به از
 حضار سلب است * اما بعد مخفی نامه که کلام بابل گاشن
 و از خوابه حافظ شیراز چند ان پیچیده است * که مرغور
 شناسان و در مقام فهمی ز نگله بند سوائی نشوند * و به
 آنقدر بیگانگی که مریدان از آن در آهنگ آشنائی از دایره
 تحقیق برون نروند * دیوان هدایت شناس جمعی
 است از چشم سار لسان الغیب خرم * بابل چندین
 گلشنی است از خوبی روی بروی ام * سهی صروهای سطور از

سنگینی بار تراکت هر بر زمین نهاده * و کاههای سر را سید
 معانی بر شاختار لطافت را نگارنگ افشاده * بسبیل
 النفاظم بصیرد نظار کیان دام نروناز کی کسرت ده * و غنچه
 های نقطه به بسنجبر کاج پنهان شکل مربع بر آورده * جوهرهای
 بین اسطوره اش از موج راست مرکی با حیوان در زبان
 کشائی * ریاضین رقوم بشکست خط گلر خان عهد
 بسته صدف ارائی * گلین غزل بمقام فیض دانش
 طلم خیال بلبل نوایان چهار برگه رباعی * باند از ناخن بدل
 نردن * دامن گیر فکر او اشناسان * شقایق نکته رنگین
 مرمایه نو بهار شکفتگی نسرین دقیقه شاداب * دستگاه
 نیسان آب و تاب * مسوی * گلشن مزارعین مهر
 و باد است * شفق را سایه اش پشت و پناه است * از و
 طفل نکه بیگانه چشم * که روشن تر بود از خانه چشم *
 زمرگان از آن روز سوزن اندوخت * که شاید چشم را
 بروی توان و دوخت * نی گلشن نوائی تازه پرداخت *
 برای عهد لیسان گلشنی ساخت * از پایده ای قصر کلامش

هیچ آفتاب خمیر آن رخ نه دار * و از درست نشی
 آلات کلماتش سپهرهای نرا است را پناه آفری دیوار *
 از فارکی هوای سخن بمجموعهای از شیرازه در ریشه
 روانی * و از مواجی بحر نظم عیان سپهرها بدست
 روانی * از رنگینی الفاظ گوش سپهرمان بشفافه
 مشهور * و از روشنی معانی بهر نظم فانوس چراغ
 طور * است دقیق از لفظ نگه دار * به سجید کی مصرع ریشه
 نگار * خامه اش زبان گام الهام است * در قولش
 هرمان ملائکت پیغام * تقدس ذاتش بر صدق این مقال
 پودنی است قاطع * و لیکن است بی مانع * خمیر سوزش کرب
 طینت مالیش خورده * پنجه محبت چراغ دل به نور * فیهام
 خواهش عمار طور * تارهای نفس مرغ کمر را تقطیس بالبال
 زبان * غزل خواه گل ایمان * خانه کوس * موزونی مرفوش * دیده
 بلند نگاه * قابل دیده ار * سر یکانه از هو اجباب بحر تحرق
 و قضا * پای است نجید و امن قناعت دست دعا و شمان
 درگاه کبریا * عقده های انگشت بدانها سجده است *

قرص مهر به پشت گرمی جبهه صبح خورش از تور خلقت
 مهر و تافته * خوان مصلا مایده باندی فیض از افتاد کج
 پیتس او یافته * تار بود خرقه اش خلاصه پاسبه منصوبه * چوب
 نباتش در اغوش پرورده شجره طور * بصفای ظاهرش
 کینه وحدت از هم چشمی لاله ماه در پیچ و تاب * و بنور
 باطنش چهره ضمیر کنش تکان رشک چراغ آفتاب *
 صاف نباده اعتقادش از بنای ورد کرده انگور * با خلوت
 نشینی شده دش بجان در یک قالب مشهور *
 شور سخنش با شوری آشک در وهم نزا د است * و سوز
 کلاش با سوز داغ عشق هم خانه * سویی * زعفرش
 عیان خوب و زیشت همه * کلاش بود سر نوشت همه *
 خیالش نزا کت فروش سخن * از و بار لذت بدوش
 سخن * زاد راق سنبیل بود دفترش * رک جان بود
 رشته سطرش * و داتش در کس گرفته
 لقب * بر بجان تر لیده اش هم نسب * مدادش چو از
 ووده کرده چراغ * شده لاله اصراف دود چراغ *

قط خامه بر ناخن گل زده * ز کرک رک صوت بلبل زده *
 پی خورده شکل قلم در تراش * بدسن قلم پاک کن
 همقماش * فی خامه اش طفل منصور مغز * ولی نیست در
 گشتنش پای لغز * پی سر سخنهاش ز اقسام رنگ * دوات
 جمل آورده سرخی چمک * کمد بلبل از بهر دفع خزان *
 غزل های شاداب او را روان * چون کلام اسرار
 نژادش نه از مقوله گفتگو بشریست * بر اهل هوش
 لازم می نماید * که اگر از جوانی هر مضامین آن گوهر بدست
 فکر در آورند * تا بنظر نست شناسان لایق معانی
 نگذرانند * نسبت بان فیض محیطند هند * لهذا سهو القلم
 ظنیر اگر یکی از طرح کسان قلم رومک سخن است *
 در اصلاح بیسی که هم خود از کتاب رفع شبه اش نموده اند *
 آنچه بخاطر قاطر آورده در این رساله مشتمل بر پنج مقاله
 بشرف عرض بار یافندگان بزم تحقیق میرساند * امید
 که در این باب بشرح اهل سخن تفکر را واجب عینی
 دانست * اگر معنی به ازین بنظر خیال در آورند نکاشته

این بی بضاعت بازار فکر را حک نموده بخاطر آورده
 خویش را از رقم نماید * چون مرتب شد در باب
 آن به معیار الا ذراک یعنی رساله * کلکم چنان ساخت
 و بیاض اش را * صرف رقم کشت او را قیلا
 * بسم الله الرحمن الرحیم * غزل * نو بهار آمد که
 مقرر از پر یابل کند * لوله پیچ غنچه را صرف قبای
 گل کند * عاشق و معشوق را با هم زبان و دل یکی است *
 گل پریشانی جو بیند شکوه از یابل کند * جام می را نغمه
 در کار است مطرب ناله * شیشه باین بی زبانی تا کنی
 قفل کند * چون نسیم از سر گذشت زلف گوید قصه *
 شانه هم نقلی ز سر گردانی کا کل کند * عشق اگر دل سوز
 گرد و با سمنه رطبتان * موج آتش را بر دای آب دریا
 پل کند * شمع زین گل کردن شهاب و منصوب بدست *
 میشو و منصوب کرد بر دور گل سبیل کند * هم چو طغرا
 عنده لیبی غمر سازند کیست * طوطی از بهر چه یاد
 بابل آمل کند * شامی که خسر و زرین کلاه یعنی جهانگیر

آفتاب بر تخت روان فیروزه سوار بود * و از زیب
 سپاه شمشیر با خیزمین چشمه سار طلای نمود * و کتل نقره
 خاک روز پیش پیش مبد وید * و پاکلی انبوسی شب
 از قفایان گرویده * راجه برشکال که تالک سال شاداب
 صاحب صوبگی دریا بار بود * بر دسی نگورنش سر سبزی
 از مرد پذیرفت * و بختیان شهاب را که از سبزی ناز
 مر و اید بفریاد در آمده بودند * پاسبان حبابه
 برق پیشکش کز رانیه * یاقوت خان شفق چون دید که
 غبور زینت بخش هفت اورنگ بشوکت افروزی
 صحنه او را تکاب نمود * از سر کوچه خود تا در حسلخانه
 مغرب ز زمین را پیاپی لعل آبدار چوینا سرخ روی
 بدخشان کرد * بعد از نزول اجلال از یکطرف
 و عتبات در عطار مراتب ضروری و راهک هندوستان
 افلاک را بفرض رسانید * و از یکجانب اصف خان
 مشتمی مطالب لایبی * جایگزین واران اوج عطرش را
 میر و عشق داشت * خنجر خان سعد ذابج منصب پنج هزاره

سحر فراز گردید * و قلیچ بنگ سماک را صحیح خطاب نیزه دار
 خانی امینا زیافت * و پرنده قلی سر طایر بهمن نهد صفت
 باز داری فارغ بال شد * و ز رین قلم شعری بمانی بدولت
 واقع نویسی روشن ضمیر گشت * بعد از سماعی
 شاه پیدار بخت بهیچل خانه افق شریف اخلال برده
 بانور جهان بیگم زهره بستر افروز خواب گردید * مشعل
 دو شانه فرقدان بر دیر کمر پاس عمرش اساس بر افروخته
 شد * و منصب بداران انجم در پای رواق بر جبهه ایشان
 پاس وقت قرار گرفتند * ناگاه نظر حبیبش خان زحل بر
 انور خان ماه افاد * دید که خود را بخواجه شهیل رسانیده
 کرم پیار باشی بر تو است * گفت ای زرد گوش را
 چه یار که بخواجه سرای سرکار مذاق میبرد و باشی * و ازین
 سخن موی بر تن انور خان ماه چون تیغ کشیده * گفت
 ای سیاه غلام تو صاحب این جرات شدی که باد رشی
 توانی کرد * که ز مطالبی که داست * بر پهلوی حبیبش
 زحل زد * که از خویش رفت هوا دار آتش از دور و

نزدیک دست با صلیب که دید * راجه چمر سال سحاب
 خواست که انور خان ماه را بر باران کند * چو کار هند و دانه
 کون است * بر تیری که بیلا آنداخت * پیاپی آمده
 در باغستان زمین افتاد * حافظ بابل در خانه
 اشیا را اک هندی می خواند * صدای پیر باران که
 شنید مقام خود را فراموش کرده * بخانه دار و غنای گنج
 * دید که روشن یک شمع چیده از تارای بر سر نهاده
 * و قبا میروارید بافی در بر کرده * با سیح گل که از عشق
 او بر سیخ خا که باب است * از یک کریان مر بر آورده
 است * آتش در نهاد حافظ بابل افتاد گفت ای زیاده
 عمر کم ذات ترا چه یار که معشوقه مرا به جرب زبانی
 تصرف غائی * روشن یک شمع گفت * ای لوی زاده
 و که الزما تو که خدای آنی که من بر زه بگوی * حافظ بابل
 بر اشفت * و خواست که دست بر سینه شمشیر شهید کند *
 روشن یک شمع پیش دستی کرده * خنجر شعاع زخمی بروی
 زد که از پاد آور آمد * خبر هم آواز آتش رسید * حافظ قبری

و قاری و راج و باقی مطربان طرب سرای چمن و دیدند *
 و حافظ بابل را بر داشته بگو چه باغ در آورده * شود
 * فریاد بلند شد * که تو ال و دران اکا هی یافت *
 بامتابان خویش و دید * دید که در بالا پائین در بار عجب
 فتنه بظهور پیوسته * فرمود که انور خان ماه را از راه
 و توج ضیاء طوق زنجیر در آورده * روشن یک شمع را
 از گان بمقراض کنده و شاخه در پا و کردن کنند *
 منتهی به اران انجم از حقه ثریا و غن راحت بر تن حبش بنان
 نزل مالیده * که بحال آمد و مساز آن حافظ بابل بسوزن
 منقار و دشته آواز زخمش را دوخته * چون زخم کاری
 بود بحالت نزع افتاد * هنوز طفل غنچه یاسمین را تهجه
 شروع نکرده بود که جان بحق تسلیم کرد * سنوی * کشت
 چون بابل زخمی متوفی در باغ * شد باند و به بدل شادی
 که مادر باغ * باغ ماتم کرده گردید و ریاحین گریان * چون
 پیرمیش نرود لاله صحرا در باغ * سنبیل آورد بگفت
 از پر مرغان مقراض * که ز ماتم پر در لطف مطهر ادرباغ *

بکه گردید شقایق ز غمش سرخ و سیاه * کبک از کوه
 روان شد تماشا در باغ * بر دیر خواست که چون قاعده
 و امان عزا * نخل بندی کند شش از قد بالا در باغ * کم
 ز باران بهاری بزمین خم نرسید * اشک غم ریخت
 ز بس طوطی و مینا در باغ * چاک زود و دگر بیان
 خود از پنجه موج * دیده افزاده چو آن مرغ خوش آواز
 در باغ * زاغ گردید سیه پوش چو ماتم ز دکان *
 پشت از غم و اندوه بیکجا در باغ * جام خارج شد و
 ز مرمر قلقل را * بلبلی که بود و مکش مینا در باغ * ترکس
 خوش قلم از ماتم آن شوخ زبان * شد نشان دار غم و
 آه چو طغرا در باغ * پنجه کل آن قدر روی خود را بناخن
 خواشید که پر خون شد * و لاله خاتون چندان مشغول
 بر سینه خویش زد که سیاه گشت * از بسیاری
 مشیون آواز حافظ هر هر گرفت * و از کسرت فغان
 کلوی قادی قمری بند شد * و ایرچی نیلوفر دشت خود
 بطایفه نیلی کرد * و نائی و راج نی خویش را دو باره ساخت *

لانا رودی میبنا و ملا خضری طوطی در فکر مرثیه بودند که هندای
 دما من مال خرو سس عرش بر آمد * و ستقای شبیم و چار و پیم
 کشو نسیم سحر خیر نخدمت آب پاشی و خاک روی
 پای در سن اشتغال نمودند * مهادت رو ز کار فیل
 گودون رابه جت نظر که را ایندن آرایش کرده *
 و چابک سوار زمانه ابلق ایام را برای معناد و دیدن
 مزین ساخت * همن که جبهه نور افشان خسرو آفاق
 پرتو افکن جهر و کُشوق شد * کو توان دوران حقیقت
 فساد شب را بدروه عرض رسانید * امر عالی شرف
 صد و ریافت که انور خان ماه را در سیه چاه خوف
 اندازند * و روشن یک شمع را سرازین جدا سازند *
 زبندان بان دهر و جلا در صر موجب فرموده عمل نمودند *
 و قصاص هر دو بوقوع پیوست مقام شهباسان چمن حافظ
 بابل را بکتاب شنید * و از برک غنچه کفن کرده در
 خطره کلین بخاک سپردند * و قاعده دانان انجم روشن
 یک شمع را با آتش غسل دادند * و از پر روانه کفن

پوشانیده در گنبذ فانوس دفن کردند * ملا حرمباد در چینیگه
 نجات نشین خاور را ذره وار می پرستید * زمین
 اد آب پوشیده باز نمود * که ظاهر املا شپره اند
 کور باطنی عیب حضرت میکند * لند ادر سنیان اخلاص
 سس بشلاق آن واجب القتل اتفاق نموده اند *
 درین باب هر چه حکم شود * فرمودند که ام شلاق باین
 میرسد * که از دست چویداران شعاعی بر وز سپاه
 افتاده * و در پای درس انفات مانمی تواند سفید
 گشت * طلاخان عرض بیک جعفری بعرض رسانید *
 که تا کوه سار قینجان صاحب صوبه معادن گشته *
 منصبداران تعیناتی آن سرزمین روز خوش ندیده اند * و از
 دست نیمی او نقره سلطان و مرزایا قوت و لعل
 بیگ و سیاه قلی و پولاد اقا و آهن بیک و قلعی بهادر
 و باقی تربیت یافتگان حضرت بر خاک نشسته اند *
 از استماع این سخن انجمن آتش غضب عطیه بخش
 عالم بر افروخت * که با وجود بعد مسافت از حرارت

چشم چشمه عرق از بنخ و بن کوه عمار قلینجان روان شد * و بیچ
 تاب بر کمرش افتاده * بزرگوار همه اعضایش از هم باشی
 * چون وقت فیض بخشی گشته دار اساطین گیتی بود *
 سوار با کبیلاجور دی شده بزرگ نشانی بر توالتفات شش
 جهت از زمین ساخته * دیکیم مسیح الزمان عبا عرض نمود *
 که مزاج حضرت آسمان سر بر گرم و خشک است * و هوای
 پنجاب زیر زمین سرد تر * اگر بایه سعادت پایه آن
 نرسیده را از خاک بردارد * همراه طبع اثرش پذیرای
 با عدل خواهد شد * بنا بر صواب دید یکیم را ایات لوا مع آیات
 بر تو افکن انچه دو گشت * جاسوس زمانه بملاک عبیر مشب
 خبر رسانید * که نور الدین جهانگیر آفتاب به پنجاب تحت الارض
 انتقال نمود * قابو یافته با سپاه ظلمت از احمد نگر کنار
 سپهر بران پور میان گردون تاخت * غارتخانان مرغی چون
 ازین مقدمه آگاه شدند * بالشکر انجم بمیدان جنگ
 شتافتند * از یک جانب زبردست خان کفن
 الخضیب و شیر مست سلطان حمل و شاخ زن قلی بیگ

نمود و اقا زیاده سر جواد کبک و بهادر سلطان و درنده قلی اسد
 محمدانه دار بیگ شنبه و سرگردان اقای راس جران
 بهادر ذنب و ثابت قدم بیگ قطب با جمعی از گرز
 برداران آخر صف کشیدند * و از یک طرف تیر انداز
 خان قوس تیر زن سلطان جدی و کشمکش قلی مهران
 و گرنه بیگ عقرب و در سن بهادر و لود و دیابار اقای
 حوت و تنگ چشم قلی سها و ضعیف بهادر هلال و
 جمعیت بیگ پروین و پریشانی اقای بنات النعش
 با جمعی از تیر اندازان شهاب اشاده شدند * و خانخامان
 مریم با چندین هزار احدی منصفه داران انجم و ربای عالم
 که مکشان قرار گرفته طرح جنگ و جدل انگینخت *
 هر چند که با انواع و اقسام حرب نموده نتوانست
 ظفر یافت * لاجرم بدست و آک چوکی نظرات در یک
 طرفه تعیین بدربار معالی خبر فرستاد * که برین طاقت
 نزاوان ظفر یافتن مشکل است * اگر عنان عزیمت
 گستی پناه از لاهور انخطاط برهند از تفرع معطوف

گرود * ممکن که به پشت گرمی حضرت فتح رو نماید *
 و بر میدان این خبر خسرو جهان افروز بر سمند او
 پیمای سوار شد * و ترکش لعان کمر بسته با بیع بنده ان
 شعله بران سمت شناخت * همین که پیل سفید صبح از
 روشنی دروازه خاوری آمده ماهیچه لوای جوانگیری
 بر بران یور با خیز زمین بر تو هیبت افکند * بریست بملک
 عنبر شب از نهیب و هراس افاده بجانب دولت
 آباد تحت الافق منهنزم گشت * و خانخانان مریخ
 مهر خروی تقویت شده با سپاه انجم تا طغرنگر
 مغرب تعاقب نمود * کشاکشی مخالفان در میدان اخضر
 دست بهم داد * به مرد و جانب چشمه چشمه خون شفق
 روان گردید * منسوی * طغرا به تیغ نطق جوارا گرفته *
 کم نیستی تو هم ز جهان کبر آفتاب * تیر افکنان رای
 نوداره نموده اند * پشت کمان ترکش بر تیر آفتاب *
 و گشوری که تیغ خیالت علم شود * روید غلاف شرم
 ز شمشیر آفتاب * با آنکه می شود زره بر تو افکنی *

نظم تو دست مایه شخیر آفتاب * در بحر نم که هر چه
 بوقد ماند است * بر صحنه وجود چو تصویر آفتاب *
 * بسم الله الرحمن الرحیم * نفایس مخزن دامن جواهر حمد مگر می
 است * که خوانین رموز شریعت به پیش رو ابیات
 اکرام نمود * و تحت کنجینه زبان لالی شکر مضحی است * که دقایق
 اسرار طریقت را بسر در او لایا انعام فرمود *
 دریابان حس و حوی خیالش دریا از گوارا به پای * و در
 گوه سار آرزویی و صالحش کان از یاقوت یک اشک
 پیمای * بارشاد نسیم شوقش صومعه داران گلشن خرقه
 پوش * و بالهام شمیم ذوقش خلوت کز میان آشیان در
 خروش * مسنوی * نموده بهستان سرود مستحسن * ره خلوت
 و گزور انجمن * که روز شب غنچه حبس نفس * چشایش
 بهیچد نفس در قفس * بدم سازیش نغمه عهد لیب * گرفته
 وطن در مقام غریب * بیگ جرمه طوطی تنگ طرف
 صد * ز اسرار او بر سر حزن شد * کبوتر معانی زن مددش
 هوادار سر جوش پاسبینش * دل مرغ حق کو مگر خون

شود * که از جگانش این نغمه بیرون شود * شده از لطف او ساز
 روشن دلی * مقامات ذکر خفی و بجای * اما بعد هیچ مدان از روی
 فقیر هر دو لب بطغرا * که در فن کوشیده نشینی کتابی ندیده *
 چون قلم بخیر پوست سخت کاغذ و کشکول دوات چربی
 نه فهمیده * دستگاه عقابین شناسی و تحمل رموز دانی از کجا آورد
 * که بر سر این شاهد پر نقش و نگار یعنی مخزن اسرار در افشانی
 تواند کرد * اولی آنکه در بنباب طبع را بجزف پامائی قانع
 نسازد * و به جهت گوهرین شدن سخن بحد ساطع
 العارفین بر دازد * قطعه * شهریار کشور دانشوری
 سلطان شجاع * که ازل شد حق او دانستن عالم البقیین *
 گریبائین دست هند ویش ندیدی جای خود * کی ز حل
 کشتی در ایوان فلک بالانشین * کاک اکباش
 کزان شد و فرگردون دوست * نشکند هرگز برنگ
 شهر روح الامین * طوطی طبعش نماید اجتناب از نیشکر *
 و گلستانی که بنشیند مگس بر انگین * بهر شمع محفل او در
 صحرا گاه طرب * میکند فانوس سازی کرد باو از آسین *

گر کند رود در بر آگاه صمد جراتش * می تواند نجات بر شهر
 شکر کادو زمین * چرخ کی می داشت بکجو بهره از سبزه *
 گر نمی شد در ز راه نگاه قدرش خوشه چین * گر به تبخیر
 جهان یک دست بکشد چو مهر * هر دو عالم آیدش
 بی جنگ و زیر نگیں * پیش خلق او خطا کار دیار صنعت
 است * گرنه از دهنه رو تصویر را نقاش چین * و
 هندوستان زمین رفعتش آسمان جو کی است خاکستر
 بالیده * و در بهاریت شمشیر که کیشان نیشکر یاست
 بی برگ گردیده * از لیکر کشی اجلاش موج دریای
 بنکاره نشین * و از جمله زورق اقباش آب تنه جمه
 تنزل گیرین * ز ایچه نویسن طالعش اگر بجدول کشی
 می برداخت * طای آفتاب را در طبق گردون حل
 می ساخت * در گشتن بعد الش نسیم را به یاد که بی اعتدالی
 نماید * و در چمن احسانش شمیم را به زهره که بی حسابی
 کند * اگر بابل فریادی شود کل را در تیره خار دار می کشد
 * و اگر قبری داد خواهی کند مهر و را در پای فیل سحاب

نمی اندازد * عطار در جرکه واقع نویسان بختاب زدوشن قلمی
 مهر فراز * و ناهید در قلعه را که سرایان بملقب کهن
 شادغانی مسماز * فرد و فقر انعامش را حساب ما و راق
 دو خان است * و سطر برات اگر امش را شاد
 قطرات باران * به تعریف بهار خلقتش چمن چمن خرمی بخام
 در آویخته * به توصیف نیشان لطفش گلشن گلشن نازکی
 بر صفحه ریخته * ز ال جرح ناز بهر را پیش ناز و پودش شاعری
 نیافت * لباس روشن خمیرنی بدر را با کوی مهال
 نیافت * چینی که بلطف یکنا در دو سب جامی این چادر
 به پنج نوبت زدن شش جهت گیری مهر آورده *
 اگر هفت کوکب هشت مرتبه الهام کند به جرح را
 بجا کوی قبول نخواهد کرد * در جشن سال گرهش رشته
 عمر آزادگان را طول امل گرفتار عقده شدن * و در
 هنگامه دوشش گوهر حیات است بگرا و جان را اگرانی امید
 بام سنگ میزان گذشتن * چون خواصانش بسوزنی
 هوای در آویزند * ماه آفتاب سوخته شفق را برهم ریزند *

اگر دایرتی افق بساط خود را بخط استوانی داد *
 متعلقه های همیش در تاب فاصله مشبیه نمی افتاد * در
 خزان خانه قسمت زر چشم براه که سکه بنا برش
 کی زند * و در خطبه گاه نصیب منیر کوش باد از که فاقه
 و دانش کی خواند * بدوق ایوان جلوسش سوزنی
 سفید صبح بطول و عرض بر تو دل بسته * و بشوق
 منند سلطاننش گداونیکه سیر فلک بغلقا مهر و ماه پیوسته *
 به بر ستاری تختش تخت میلمان ثابت قدم * و بهوداداری
 ناخشن چهر صائب قرانی مهر جاعلم * سنوی * اگر نیکو
 و گره خافان چین است * ز کشت طالع او خوشه چین
 است * فلک و آواز ازل شد در خطیره * برای او
 جهانگیری ذخیره * قضا دار و ذرا این صندوق خانه * و پیر او
 بساط خسروانه * شکند چون نواز دشت او را *
 چنان یابد زو و زان تحت او را * بهر او ز چرخ
 اینوسی * چنان را غنی رسد روز عمر و اسی * ز کشت
 مهر او فرو دس گاهی * ز چشم مهر او دوزخ نکاهی *

یاوزی ناست تاج و تخت شاهی * که دار و بر چین نور
 الهی * اگر پیتانیش را گل به بیند * دوکان اسباط
 خود به چیند * خرد گشته بسی در هر یادی * بدین خوبی
 ندیده شهر یادی * بمقتضای الاسماء يتنزل من السماء
 اسمش با مقصداست * و امان شجاعت از جهه خورشید
 سیایش هویده * در عربی جاک که بساط شطرنج
 مردانگی است پیاده اش از قیاس رخ نیافه * و منصوبه
 نصرش با سب نازی فرزین بها و آن خلل نیافه *
 در هر میدان زیر دستیش بازوی کمکشان زیر چاق
 حسن * و در پای ایوان وادیر ستیش مهر فرقدان در
 معرض شکستن * اگر موج تیغش از شور دریا ابر و
 ترش نمی نمود * دندان اده پشت نهنگ باین تیزی کند
 نمی بود * کباده اش بر تبه زورین نیافاده * که پیش او
 گمان بسیه نور چرخ تواند سفید شد * در کمانداری اگر بکا کل ربائی
 پیر برداشته * از جمیع اندازی بهر موی ذالک پریشانی
 مباحثه * تا را یست و محش انکاست نمائی خود نکر دیده *

هفتال سپهر فتح را کسی ندیده * بر سائی انداز کندش
 هرگز نکر عرش را انشاء خرابی * بکاو سمنندش کماوزمین را ناله
 بیابانی * سرگردون اگر بیاد کرزش نجستی * مغز صبح از
 دماغش برون نجستی * سپهرش ابر یست ستاره ماه *
 خنجرش برقی است راست ادا * مسنون * پو قیغ جراتش
 آید بکفت * نماید به تو بیرج شرف * نکهه چون نماید
 به تیغش گرو * غم گسته از دل برد ماه نو * ز بس غوطه در پر تو
 ز رفت زو * ازین به توان سالها حرف زد * بحر تیغ آن
 آوج پناه قدر * مریو که دیده به بهلولی بدر * سناش
 بعشر نکهه تر گل و تاز * فرو زنده شمع بودی که از *
 کفش ابر بنانی غرب و شرق * سحاب کفش را انکاف
 و عد برق * چو تیر به ستش ز تر کش بود * گمان فلک
 در کشاکش بود * که امد به تیر افکینی آنجناب * نشان
 از که دئی مد و آفتاب * جهان شد فریب به ترتیب او *
 جو و عقاب کل جزو ترکیب او * در بهار سنان استعداد
 خجل وجودش مر سبزی کمال نه پذیرد * که سایه الفتش

بی برگی دانش نهال نشود * تا قاری عهد ایب بدر رس
 مخلوطی نطقش سرکشید * شان نزول آیات مصحف کل را
 خوب نه فهمید * و تا ذاکر فاخته از دبستان بیانش حق سرای
 نیاوخت * چراغ ناله خدا جوئی را در جزگاه سرویش فروخت *
 با تمام نسیم پر هیو گاریش بر کس می آلود بپاکد امی
 یاسمن * و با سستشام رایحه صلاخیش موسن سیه کار بهامه
 سفید می نترن * نرد بین شفا عت را اگر با بروی
 خود سبز نمی نمود * آتش جسم لاله بر هندوی داغ هر
 نمی بود * بذوق کاشن تقدیرش تدر و کاغذین بال نماند در
 پریدن * و بشوق چمن تحریرش طاؤس یکدست خرام
 بخار در و دیدن * اگر قلم بقطعه نویسی نمی افراشت *
 دوات ماه سیاهی کلف نمی داشت * و اگر نام کاغذ
 مشقی نمی برد * ورق آسمان مهره آفتاب نمی خورد *
 شعله ادراکش از دودمان آتش طور است *
 و طبع پاکش از سلسله رموز بخش منصور * سنوی *
 ز دانی بلون آفرینش * فلاطون را دهد تعالیم بینش *

و در هر طرف چون موج مجربین * ز چشم او رموز حکیمه العینین *
 و قلموس بلاغت بسکه در سفت * مطبول را تواند بخصر
 گفت * و در چون درس قانون بشادت * کینه کار اشارات
 از اشارت * بود بر فرد لطف کبریائی * خطش را کرسی
 عرش آرمائی * چشم آنکه تحریرش مطایع است * فلک
 یکقطعه شین شجاع است * مطیع اوست دارای معظم *
 مرید اوست ابراهیم ادهم * در این عرفان سرائی رمز
 الهام * بود از مخزن امیرانام * بسم الله الرحمن الرحیم *
 بیت * ای جوش دل مرا حی و جام از تو * شور و شر
 نقل پنجه و خام از تو * در میگرد چون باز شود چشمم *
 آبی که بهر سو دهد گام از تو * شب نشینان بزم سخن
 بشه اب حمد خانقاه مرخوس اند * که ساقی کامتش بیار
 ماه را از باده مهتاب لبریز ساخته * و سحر خیزان مقام
 گفتن سرودشگر صانعی و وقتی اند * که مطرب قدرش
 و ایر و چرخ را از پنجه آفتاب کرم نواخته * از پیانه سگین
 انعامش خاره لباسان کوه سار و از افتاده سپاه سی

نشاط * و از چغانه طوفان اگر امش آبی قبا یان در یابار
 بروج در آمده تازگی رقص انبساط * بتا پیری شوقش
 عرق شبنم بر اندام گل قدم گلش د ویده * بصغیر فی
 و دقش سیوی هنج در مقام بلبل نوا سنج رسیده *
 لب یثار باعلام اذ اگویا انا اعطیتاک الکوفی * و گوش
 صراحی بالنام او شوای فصل ربک والحر * سنوی *
 بدت اگر ز لطفش بودی سر دوش * نگشتی بقانون حق
 پوست پوست * تنی جواز بند او تازده شد * نفس
 و در گلویش پروازده شد * ز سوز فغان های مجلس فروز * کند
 خود را از مکتب خود سوز * بدو یوزه آن نوا بخش و ف *
 هند کانه طنبوده بر روی کف * خم باد را خاک سازی
 ازو * سیور اکف آبیاری ازو * بدست چمن داده
 از گل آباغ * که بلبل ز هر گل شود تر دماغ * غم الاغوانی
 چو سامان کند * بزنجیرش از عشق پیچان کند * برا نگشت
 جوش ز مینائی سرو * که صد رنگ مستی دود بر ترو *
 بفرمان او در کف می کسار * گل و جام گلین شده زمین

بهار * بهار است و دور می بینم * تر و خشک مناظر
 کمرشی خور می * از انشا خاک چمن چمن سرخوشی
 رنگارنگ و میده * از منبتی آب گلشن گلشن تر و باغی
 گوناگون و دیده * نسیم کلنار در خنجره هوای شراب
 سرخ می رسد * و نسیم صد برگ در مشرب فضا باده
 زرد می چکاند * شاخ درختان نه کل هم کاری نه بدست
 قوس قرچ داده * بر طایران برگ سبزه هم چشمی در
 طره شمشاد نهاده * کل سرخ کلاب اگر کوچه باغ سعادت جلوه
 نمی نمود * الرود الاحمر من عرقی در شان اوصاف زنی بود
 * غنچه اول رنگ باهای تو کل خرمی بدامن کشیده است *
 بر کمای راحت خویش را چون الی عبا یکجا جمع دیده *
 از عکس لاله عذاران چمن پرده سجابت گل بدی * و از
 پر تو آتشین رویا گلشن دایره آفتاب در تندی *
 مطربان مجلس باغ ترانه فاد خاوها خالکین از نای مشمار
 بر آورده اند * مغنیان محفل راغ زمزمه هله جنات هلین
 بموسیقار بال آورده * ماکوی بی ثقل نسیم در کارگاه

اطلس چسب در است میدود * دشان بی و ان شمیم در
 تار بود کنای سبیل پس و پیش برود * جولاه نام
 اگر بدین قماش رخت مر سبزی خواهد یافت * تر از
 شامخه انبیا عش در دو کان نهال رو نخواهد یافت * لوله
 پنج غنچه را از نراکت بچوب کز خار گل چه کار * و پر کاله
 سرین را از لطافت بذرع بر بلبل چه بازار * خیاط
 و طوبت هر چند در وزن مرحله بر کدسانی انگشت * رشته
 ترقی در کف خور می هنرش بمقدار کمره شبشم نگینخت *
 از خلعت کاری بهار تن سر و صوبر عریانی نه کشیده *
 و از تشریف باری نیشان بدامن شمشاد و عمر عمر
 برهنگی ندیده * جله فیروز می تاک و چنار از نجیه تازی هر کاد
 جاده زردی * تفسیر والله المرجع والمآب از چهره
 گلزار معلوم ترجمه انزلنا من السماء ماء از جهه سخاوت
 غفهوم * باران شانه بموی سبیل گذاشته * و شبشم
 آینه بروی گل دانسته * موسم ترو تازی نهال * و بهنگام
 مر سبز شدن شمال * موضع پیمان در صافی لاله * مقام

صرخ روکشن زار * گل کوزه ساقی را سیراب
 شپرد * که چون شقایق جاش بر دارد * سوی * بده
 ساقی شراب ارغوانی * که کرد دلاله کون رنگر خزان * بهار
 فیض دارد شیشه تو * بود ریش چون نیلان پیشه تو *
 درین موسم قدح میروید از خاک * صراحی میدهد
 از شاخ بر تاک * اگر دودی بیابستان در آید * برنگ
 دسته ریحان بر آید * از آن نسیم سحر خیزی امید
 است * که از صبح سعادت رو سفید است *
 بیامطرب به بابل شوهم آواز * دم گل آگوش کن
 بایر ده ساز * زند که غنچه حرفی از رخ گل * بر آید از لبش
 آواز بابل * زر و دبوستان بشو ترانه * که شد موج
 و جباب او چقانه * به نیش خار زین فصل طرب خیر *
 که گل زخمهای نغمه آمیز * بهن ده ساز بر که گفت و گو
 قرض * که و صفت گاشن می خانه شد قرض * درگاه
 پیر مغان بر تبه هر یض نه کشته * که سقای سحاب در آب
 پاشی دریای پیمان را خالی بکنند * و استان می خانه بدرجه

طوبی نل شده * که فراش آفتاب در خاک رومی
 بار و ب شمع زادرهم نشکند * راقمی که مدرس
 هر جابر شکسته نویسی گذاشته * در تحریر و صفت نیاید
 درستی خط مثل کشته * بخار کارخانه فلک دانست این
 قصر محتاج ستون نخواهد کردید * اگر تپاره بال
 ملک درخت سرده و طوبی را در باغ می برد * معمار کاخ
 آسمان را بر طاق بلند گذاشته * به جوت ایوان طرح از
 رواق این عمارت برداشته * و غده تاک حوادث
 و چون دست پناه طلبی بدوش رسید * از حلقه اش
 صدای قصه د خله کان آمدن شنید * چون کتابه نویسن
 طلای رواق نشینان در دوات ریخته * بر تحریر سقا هم
 و بهم شراب طهور الکلی یا قوت انگیخته * نقاش
 مانی ر قمش را پای زور قلمی دست نداده * که اگر
 نسیم در دیوان نشست کند تصویر تواند استاد *
 چرخ بمشابهت خم باده فیض سانی خلق و دیر * قمر
 بمشاکلت قدح لبریز نور بخش ده و شهر * ماهید بدوق

و خمر را ز پرده چنگ بسته نکار ساخته * عطار و بشوق
 پسر مهیغ بزلف بنازی سطر نامید پرداخته * مریخ از نگشت
 شهابش علم بشیرگیری بیشه فلک * خورشید از
 رایحه کبابش دلبر در تیغ کشتی سما و سماکو * ز طغی
 بیکرنگی در بانیش سیه مست رفعت گردیده *
 مشتری بیک جنتی معانش باوج نشاء سعادت رسیده *
 واعظ منخرن طبع که استقامت راه میگرد * را از خلق
 نهفت مشارالیه هذا صراط مستقیم را چه طریق تواند گفت *
 طراح که پیالهای چینی قلم برداشته * بر دور هر پیاله چند
 بیت باین رنگ نگاشته * مسنوی * چون صراحی خون ماجوشیده
 از بس با شراب * کی تواند شد بزم می کشان بی با
 شراب * گرد زیر غمره اش سیخی تواند یافت دل * بهر تعظیم
 کبابش می چند از جا شراب * چشم منت را از بخت جام
 گیر پهای ناز * میر سدا مردن نشاء که خورد و فرو شراب *
 * خال چون در سایه لعبت نخوید برک عیش * می تواند
 یافت از پائین گل از بالا شراب * تا جزایران حسن از

شاه سازد کشتی * گر بسند و زلفت آرد از لب دریا
 شراب * درو میدان تا سیاه چشم مست کشته اند * می بکشد
 از آهوان برد اسن مخر شراب * کی بود بانام او یک قلم
 کینستی * تا نریزد در دوات خویشن طغر شراب *
 شراب داری نیست * که اگر طیب جرح بان بر دارد *
 استخوان دو پاره صبح را یک جرم درست سازد *
 چون عکس جاش بخون گرمی بدایره فسرده دل
 تافته * بگر لخت لخت شفق ساز و صل خاطر خواه
 یافده * قاری مصحف گل گرفت مهر و میبار امید اند اصلا
 ثابت و فرعه فی السماء را در شان او می خواند * سایه
 قرا به شعاعی بر زمین نینداخت * که هر ذره خاک را
 آفتاب توان ساخت * تا خطبه بفتد او خطبه او جام نسبی
 دارد * در آن عیش آباد هوا آب را بی نشاء نگذار و
 هر کاهیر گردون را از صبح کف سستی برده است
 بقدر شراب جهان آرا صبح ساز و جود خویشن است
 اگر قاطون در زمین صاف گردون می عبور می نمود *

از دولت پاژ و رفتن به بلای در هر قدمش خمی می بود *
قبرم سبزه نایب منایب الهام غیبی * قلقل کرد و
قایم مقام وحی لاریبی * بسته دانی که به تماشای می چنانی
پروا خسته * بادام چشم خود را نهال پذیرای نشاء ساخته *
زادی که بدین مهبط فیض پی نبرد اند * نه نه ظلمنا انفسنا
و اجای خود شمرده اند * کاخی که در هزار مکان تواند شد می خانه
است * و ظرفی که چشم را محمل تواند گشت پیمان *
اگر درین مضطرب شکستگی بمینا رسیده * ان السماء
قطرات هوید اگر دید * چون از زخمی بقترابه شراب
زرد روان گشته * والشمس تجری بهستقر لها بخاطر گذاشته
* چشم صراحی بر دست می فروش که پای چمچه اش
کی رساند * و گوش پیاله بر آواز باد و نوش که
بشریه اش کی خواند * عطسه شیشه را نشاء صدای
سابلیل * و صیحه بطک مرده ندای جریل * مبنوی *
پیناساقی امشب می خانه بین * چراغان میا و پیمان بین *
سپهر بست این کاخ فرخنده پی * بر و چش مرتب ز غمهای

می * بود باده نور شهید این آسمان * قدحهای نور انیش
 اخر این * چه باده صفا بخش صحن چمن * طراوت فروزای بلخ
 سخن * قد پرده عیب در پای خم * که سازنده اوای برای
 خم * مغنی بیاسیر می خانه کن * شراب طرور به پیامه
 کن * در و بجز می نگه کند ساز و د * شود از ترنم فروزی
 چو خود * بود این مقام پر از اهراز * چو کسکول غنچ
 قدح نغمه ساز * ز بس خاکش از رو می کشته تر *
 کل صوت ر و نده از بام و در * بکل چینی نغمه گردد
 دوماه * که بر چار و یواراد پنجگاه * شد از پیش می خانه صغرا و
 شهر * مقام بساط طربهای دهر * محله توان دید که خامه
 تعریفش صدای ر و دیگر د * و بکوچه توان رسید که نامه
 تو صفش آواز دفت نه پذیرد * بمقتضای کل مقام
 مقال گوشه نیست که قوال پرکار خالی بماند * و شمعیه
 خوان صوت عملی است را به بلند آوازی که نرساند * روزی
 هر و د که مظهر بان ترانه بمعاینش نغمه ستند * و شبنی
 نیاید که مغنیان تر نمی با صدقبالش روان نگههند * از ر شده

آواز کل نغمه بمقام دسبه شدن رسیده * و از پرده
 عیار طرح زخمه سبز آهنگ نمایش کرده * عود را
 طربهای نغمه اگر بآب نمی انداخت * پایش از گرمی بهنگام
 نمرود میگرداخت * قانون در صفی طرب بهسطر سازی کف
 کشوده * و از قلم مضرب در تحریر صورت بدیهه
 نموده * طنبور اگر میربند خود بدست مطرب نمی داد *
 و ترانه را ز دلش از پرده نمی افتاد * ششتر غم هر چند
 بسرکشی مضرب زمام خود گنجت * از مقام حجاز
 نواز بهیچ راه نمی توانست گریخت * دو تار که از
 لب کشاد یکبار خیزد ارد * قول ان مع العسر يسرا
 چون بزبان آورد * موسیقار قطار چاره زنی را نفع
 نمیکزاشته * باب آن کاریز از گشت نغمه حاصل
 برداشته * چنگ کو زبشت اگر کج نهاد نمی بود *
 به تعظیم زخمه مطرب قامت راست می نمود * نای درین
 مقام است که لب بر لب مغنی گزارد * و بنه انگشت
 خشک شمره بوسه تر شمارد * غنچک بزرگ و کوچک

قوچ غم را قبل ساخت * و از نیرافکنی گمانش دو خانه را
 یکبار باخت * رباب از ضعف بن عمر بزانوسی مطرب
 نهادن * و از بی مغزی استخوان مضراب بیهوش
 افتاده * از غنوں که بصوتش روح قلاطون نازده است *
 و از علم تهی داشتن صدوق پر آوازه است * و در ساز
 پرک فزون آهنگ بیکه بیکه آمیخت * و از آب
 خشک بنده صدای نر و نازکی انگیخت * و ف چنبر جرقه
 صفیره بر زمین در میان کسزده * و بر گنار شغذای
 پیغمبر طبا نچه خورده * و خنیر و بکه رغبت شراب عمرود
 داشت * پیش ساقش یکدمست دو کدو کته داشت *
 میندل آتش ذوق غفلت جوشید * و صدای خاش
 بر چنگی رسید * تال که تن بسر و دیبائی داده است *
 در مقام نشاط افرائی داده است * سسوی * طغانه
 نشاء بر سر تخت جام * که کاهرا نی به صبح و به شام * بر آید
 برین تخت بر آب و تاب * نهد بر سر خویش ناج حباب *
 چرا شاه حسن نخواهد کسی * که دارد در سماء طراوت

بسی * ز کل کشته کرسی نشین ایام * که می سوزد از عشق
 باد لاله داغ * چو انگور این باده ریز و بخاک * کشاید بر
 چیدنش دست تاک * مصفا شرابی که بی کذب و لاف * بود
 در روشن به از صاف صاف * شرابی که از نگارنش انجمن *
 گل سرخوشی افکند بر چمن * حبابش چو برهم خورد از شمال *
 طرب از افغان شود هم چو مال * به بین جام را اندم این
 شراب * نذیری اگر بدرد آفتاب * بدر از شباهت
 درویش بشفرت پرستش رسیده * و هلال از
 مناسبت ابرویش سعادت انگشت نمای دیده * تا
 هواد از نفس بیاض گردن نیاید * در توالج اللیل فی النهار
 از ابرام بر نیاید * و تادوستی چهره اش بتاریکی خط نهفت *
 کتابه توالج النهار فی اللیل و ضعیفی نه پذیرفت * در انجمن
 و صانعش چراغ منساب بی پرواگی را ندارد * در چمن
 خیالش گل آفتاب بی عهد لیبی با ننگه دارد * و خرد ز که پس
 یعقوب را به نظر در نیارده * بشوق دیدنش
 در چرخ قدح طرب آورده * شاهد گل آرد و مدام مجلس

بودن * ندیم بلبل هو سناک مصاحبت نمودن * نمکین
 . پاسبانک شوخی نگاه * راست مرکی تابع کج کلاه *
 نزاکت خانه زاد سخن * ملاحظت نمک پرورده ذهن *
 بنشودن چشم سنان باز کردن در می خانه * ماه نوآبرو
 با قناب هم زانو * کامل منبرین شمامه دشت چین * مسنوی *
 بگلستان غنچه از باغ رویش * چمن بر کی ز نخاستان
 بوییش * قدح در دست او از لاله کاری * بود سر مشق
 جونی نو بهاری * شراب از پر تو آن ماه باره * کند هر قطره
 خود را ستاره * نگاهش بر روی ترکش باز * خردک
 غمزه اش در حیل انداز * کند یا قوت بهر یکنامی *
 بهایش لعل میگویش غلامی * بد فتر بندی سودای آنکل *
 طایب از طره خود بافت سبیل * چو و صفش را اقام بر صفحه
 بنوشت * سخن از نقطه تخم باز کی کشت * بدتر یفت
 معنی هم ز خانه * توان کار بزر شد بر روی نام * معمار طاقت
 خاک وجودش را با آب چشم نور مرست * و کاتب
 قسبت خط نامه اش را با یکک مرده حور نوشت * اگر

نقش صغ سقید آب لعلی از گوهر یا قوت بکار نمی
 برد * خامه ایجاد در چهره کشائی او برنگ لائق بر نمی
 خورد * هوای گل رویش نلیکی است در دست
 پرافشانی غنم لیسان * و فضای سبیل خویش و میراث
 در کف با کلبشائی فاحشکان * واللیل اذا یغشی موگنده است
 بشت زلف معنبرش * والنهار اذا تجلی قسمی است
 بر روز چهره منورش * پردکی سرودی که از داد و ریخ
 پرشیده * بمقام دم سازی او بی حجابانه دیده * گل
 برک لب آهنگ بلبان کشادن * معنی سرود بیاد
 ستان دادن * نسبی که به چمن رخسار رسد آید * از
 عهد شناسی خرمی کی بر آید * بشوخی آن خوش آواز ادا
 * به شکین دل و جان فدا * از مشاهده کار خرام
 هوش تمام * کاکل شکین سر امر کرد چین * از حال
 هلال تا ابرو * تفاوت نه یک سر مو * بسوی *
 بعشق آن بخت مرغوله پرواز * زهر تار است چاک در
 دل ساز * بمقام غنچه گیر و خار مضراب * کند چون رود

ز ادم سازنی آب * زرنگین نغمهائی دل خراشی *
 فی از لعلش کند یا قوت پاشی * اگر مشت خسی
 با خد دین او * گل خورشید گردد از کعبه او * بیاد
 نیلم خابش ز مهره * سده تسبیح تار پندک ز مهره *
 خط سبزش بر جهان داد تعلیم * که کند از ورقم از دامن
 جیم * شقایق بی خط او از کف باغ * بود مجموعه از
 آتش راغ * گل رویش از ان دورنگ ماه است *
 که رایت نور برزم صبح گاه است * بسم الله الرحمن الرحیم
 سیمین ورقی تا همیم دادند * و اندازد اوقات عنبریم
 دادند * در باغ سخن برای زیب مرنگاک * کله سده
 مرغ شاه دیم دادند * یعنی او رنگ نشین ملک شریعت
 پیوری * دیریم نگرین اقلیم طریقت کتری * عصف
 آرای شکر اسلام رایت * و مقهور نمائی فوج کفر
 حمایت * قهرمان کشور خداشناسی * و حکم دان
 دیار حق آغاشی * داور قنک سنان و خدیو پر خ
 ماسنان * قمر اچ قشام عطارد و نظام * نام که نشاء خورشید

بساط * برام صولت بر جیس و دلت * کیوان گلاه
 همیش تختگاه * سنوی * شاه عالم کیر زیب تحت
 کز اوج شرف * سایه اش را آفتاب آرایش افسر
 کند * بهر دربار جلالتش فیلبان روزگار * فیل کردون
 در اثر سدا از شفق زیور کند * تاز چشم بدنه پندرخش
 اقباش کردند * آسمان فکر سپند از دانه آخر کند * چون
 بسازد منوالی از بهار و معمار جرخ * فرس و اهنش را
 در صبح طافیت مرمر کند * تانمی آرد عطار و فرد میر و اما
 را * تزیینی رای سنیرش کی قلم را اثر کند * بسکه می سازد
 عبیر و لیس هر و قدش * می تواند طفل شبنم را
 مالک عبیر کند * نه صفت زان جامع ده عقل میگرد در قمر
 * جای آندارد که هر یک را خرد از بر کند * در بخشش لاولی
 کفی نه کشوده * که در یار از مرغان بهر خراشی صرخ
 نگر دد * دد در ریش جواهر و سستی نیارده * که معادن
 را از فیروزه شست کوبی کبود شود * و از ترس
 نه لیری عطایش از بهر به موجب الذاتی لایزال هست

جلدیس زوال نپذیرد * چون نشان در گوهر اقبالی
 نصیحت تا در نگردد * در ایوان بخشش چون از وقوع
 صورت لایحنتاب زار با نسی بی افراحن و دست
 بر طاق بلند کند است * فقره صبح اگر لیاقت سک
 خطایش با خود می دید * از میان خزانگی گیتی خویش را
 بکناری نمی کشید * چون گردون بدو گاه کج راه نبرد
 خود را هم مکتب یک مکتب هم مکتبان او تواند
 شمرد * مسنوی * روزیک شد از پر دگیانش
 نماند * ظاهر نشد به قفل قدش به عید * خورشید
 چو کشت از شرف خازن او * دادش از خط شعاع
 بکند سده کلید * در پای ایوان رفعتش رعد باد نیست زخم
 خون چکان برق تن * و در عمر ایوان ششش ابر واد
 خواهیست * پلاس سیاه باران و گردن * باشاده
 نسیم معذلتش خار ناخن از کلین بال تدرود و
 نشین * و بایای ادیب مرجمش لوح سینه باز از ایجد
 و قاسم الف گزین * اگر بحسب الهی ایمان *

مانع باغبان حراستش نمی بود * گریه پیدا داد از کنین کاه *
 طایران باغ اخراج می نمود * در ایام انجاستش دشتیان
 قساواندیش را آلات سپاست از تن میدید * دور
 زمان اسن نشانش کوهیان خند پیشه را بدوالت
 انتقام از بدن میردید * باج کزاری گیاه آهوار از خط
 پشت گرفتاری کننده روداده * بخطا جستن بطرف ماه
 پلنگ از حلقه زاغ بزنجیر خانه افتاده * روزی که گلگشت
 صحرائی نماید * هر گیاهی را ازین سخن بزبان می آید *
 * بسوی * از عدل جوگرگ میشد خناره شده * دور
 دست غزال بندهای پاره شده * بازوی شکفته شیر
 خوابیده به پشت * آهوار بجز را نیایب که نواره شده *
 چون شیر فولا دقتیت که از کاخ بناقم جوهر تمومی آرد *
 و در بار نگاه رخسار همین شمس بر کاهی جوهر خدمت
 نداد * در طبله سمنه اجلاش ابلق سپهر بگرگابه همال *
 فبر زمین توسن اقباش نهال گیتی دو خوابه ماه و
 نهال * سوار نیست که یکبار از آفتاب از سایه اش میکوریزه

دلیر نیست که جهاد در میخ از بیم با او نمی ستیزد *
 و آسمان بیکرنگی سپهرش محیط افان گردیده * و کماکشان
 بیک چسبی تیغش از شرق بغرب رسیده * حلقه بکندش
 بادایره افق هم وسعت است * و چوب سناش
 با خط استوا هم استقامت * کمانش دو عالم را
 بیک گوشه خانه چله شمرده * و تیرش شش جفت را پچا دهر
 نشان داری سپرده * اگر زوایش در مقام
 چید بلند صدای نه نمودی * قول و فیه با من شد یل اکوش زد
 مخالف نمودی * خنجرش را دسته ظواهر بی تلاش * و
 زهرش را دامن های فح بی برکاش * سئوی * و محش
 بسوی آهوی چون ستیز شده * سرخیل نجوم دوست
 آمیز شده * گردید از کماکشان کنبه جرخ * و وزیکه تفکاک
 او صد اخیر شده * چون محاسب علم و ابنا هم الرمی نشاند
 تربست گردیده * علم تیر اندازی را از صغیر سن بتصد جهاد
 اکبر در زیده * و در قلاج زنی کمان باب تازی زورش چشم
 زهگیر لبریز * و در تیر افکنی انسان باتش آندی گندش

فی پر خانه دو دینیر * عقاب ترش چون شاخ کمان بونه دل
 عید و سر کشید * بر سر خواب پیکان را به جهت سار و دیای
 خود ریخته دید * صید یک از پیکان خدنگش زخم بردارد *
 زهر بار را مرهم راحت شمارد * دقیقه گیری بمرغ هوا
 بسته * پرنده از گنجش غیر تیر نجسته * اگر چست بال
 تدرود و بگز او نمی رسید بدل نزدیک او دور بود
 * والاد و قربان شدن آن کوتاهی نمی نمود * پی کجانش
 از نیله گاو سپهر است * و شاخ زه کیرش از رود آهوی
 مهر * چون کف سرعت یر اندازی کشوده *
 تیر آخر بر تیر اول سبقت نموده * سنوی * آن
 چاشنی کمان آن صاف خدنگ * سیر آب حلاوت
 است پیکان ده رنگ * برگوشه چو یک نی از ترکش
 آورد * شد نیشکر از مهر گیاهش خد رنگ * هرگاه حضرت
 صاحب قرانی بفریاد فضایل زبان کشاد * بموجب
 التولد سر لایبه داد و جامعیت و کمالات داد * حکیم بوعلی
 که از دولت مقام سقا بر سینه افاده می نشست *

اگر قافون اشارات و رو میدید کمر با ستفاده می بست
 * ورنمای العالم امین الله که صورتش بر منی رسیده *
 حیاط علم یزل بر قامت دالای او بریده * بنده قبای شمشیرش
 مسبره ایست از گلستان تحریر * و تکیه پیر آهس کلبدنش
 غنچه یست از بوستان تفرید * دلالتش راه از خود
 سفر کردن پیدای گم شکی * و بی هدایتش منزل بحق
 و صل کشش دور شده نزدیکی * شخصی که در چله ذاری فکر
 نثر این فیض علم انداخته * قواعد ارشاد را مریدانه از مد رب
 نال آموخته * اگر مستن مطالع آفتاب بشریت شرح آدمی
 رسد * حاشیه افق بدلت وضوح آن ابرام نمی دهد *
 رباعی * که قطب شمالی همه جانی گردد * در طوف کلاه او
 هوای گردد * زینسان که بر سر بتیش اوج گرفت *
 جا دارد اگر فلک بجائی گردد * چون حدیث علیه السلام بحسن
 الخط را بکلام رعایت نموده * از برای قطعه نویسی
 گفت مشقی بوق آفتاب کشوده * نو خطی که غم دور
 یلور زهر جرفلک پر داغده است * در پیش مکتوبش

چون قلم سر خود بزر انداخته * ورق نرسین هر چند بهر
 شبنم دار گردیده * از قلم هر کس نژادش سر ز نش
 ناهمواری کشیده * و بالا شده قلمش بنگیس دوران
 اسایش بگیرد * زیر و زبر کشته ر قلمش بخلاف آسان
 دامن پذیرد * دوات سیاه پیش معن نیلی است بی
 عیار برون * و حقه سرخیش کان یا قوتی است بی جرمش
 درون * چین خامه اش چو پر کار با خط بهری و ارد * چه
 عجب اگر برای نقطه پای دارد دایره که ارد * خامه
 زردست طالعش چون رقم را در جلوگاه دیده ورق برای
 نشست * حرفش کرسی از زیر خط آفتاب ر خان
 کشیده خوشه کشت * تحریرش در و کرده دامن ناخن کل
 * نخل باغ تقریرش پر آتش دیده اره بال بابل *
 * رباعی * چون خامه وحدیت پیما شده است * بمجموعه و نشاط
 و لما شده است * ازین کثاکش کفش نا واسطه *
 و در هر قلمی بنده کرده و ا شده است * چون شیبی
 سپهر در شام بارگاهش کمر بخت بسته * صبح را بر

هست علی زرین آفتاب پیوسته * اگر شعله آینه منظور
 نظر نمی بود * سکه و الا نگاه بگورده سازی آینه کف
 نمی کشود * از لب و افش بیان فان الجنة هي المادي
 صورت پسته * و از ابروی طاقش ایا یلم الخلق مثلها
 فی البلاد موقوف پیوسته * شمیه بودن و فیعش بدرجه
 روشن یلغزاده * که آفتاب خود را تاریک بنشمارده
 * و کتابه جمره و سستش بدنه طول و قم نداده *
 که عطار و بعضی آن نماید * بزوق قالی شفق طراوت سوزنی
 که کاشان پنجه ثوابت و سیاره ساخته * و شوق بند سجاب
 لطافت گاو نکیه آسمان بعلاقه مهر و ماه پرداخته * از
 کلاوژی سبزه کیوان میبایستیم چشم خانه باغ ارم
 گردیده * و از نقش فیروزیه پرده ناهید لقادر آوازه *
 و صورت بلبل رنگین گزیده * سنوی * کشوده
 باین پرده چو جنت در عیب * بسته شرفش چمن
 مشرق جیب * گل کرده بروی کارش از کلک قضا *
 هر نقش که بود در ویش مرده غیب * در سرا

بستان که دور این بساط عدس او کس کرده است *
 نو بهار خویش را از جملہ نه میثیان کند شمرده است *
 بهای قبیله مشرق بستانی گل سبزی قلقل انگیزه * و مطرب
 نواز جوانی بجهان سبیل در آویخته * اکرمی و حدت
 پاساز جنگ آمدنش عهد نمی بست * صوت سبزی آید
 پشوا با طهور ایستقام نمی رسد * از دریا لبش بط
 شراب مرغابی بحر هم بر واز * و از حوصله داریش غم
 شهاب با ترشح سبزه هم انداز * یک فری نقش میوه
 درخت طور منظر آید اعتبار * و بهم یکی کبابش مایه
 خوان تجلی المحو از افکار * بزور باد و غمی شیشهها بالید کی سرو
 پافه * و بجوش نغمه شکفتگی ساز با برقص طاوس شادافه *
 چشمه شش جهت منقش بر نگینی صدای مطربان *
 هفت فلک بقرنس بطراح صویت میثیان نغمه
 میرایان * چون لب با همگ زمزمه کشوده آمد * این
 توانه را بزبان خطاب ترسم نموده آمد * بیت * ای دهر
 به پیش روی تو سوخت شری * دور این زنی مقام هم

و وقت نشستی * از نغمه شناسی اوساوه ایمر آینه بدین این
 علم رو نمود * که در تحصیل مراتب سرود و هر یک قیاسا خودش
 عهد بنویسند بود * عود از کرم خوانی رست بق آیهش در
 مکتب مقامات انداخته * و در و از مردمانی در این آب
 در لوح فقرات روان ساخت * نای از بجه نغم سازی
 بالنت و در مانده داشت * و قانون بر تخته سرود و نوازی
 مشتق صد ارسانده * طنبوری باده پرده دارا اینجا طر
 تمیز ارد * در باب الفیه نای را اقط می سپارد * و
 شمشیر جلاجل را بی سعی شنیده * و چنگ قواعد مضرب
 را بی قصه فهمیده * غنچک از کشکول مساله نخواهد که
 بشرح راست آید * موسیقار از بسی فصل مقدم
 سر آید که نقول در آید * از غنون صد روی عالم سرود
 را بی قفل گذاشته * و بجز بطالعه اصول که وی سر پائین
 داشته * صد ادر نمند غرایم چون خواهد * که عمل
 قشیر طرب سازی میداند * در مقام علم نشاط بیانی نال *
 و قوت مجلس داری اندوه محال * رباعی * طغمرایمید

چش آن خسرو دین * پاکشود و سحرگاه کفت اخلاق
 که بین * زبان پیش که آید پیش حرف دعا * آمد
 بزبان استجاب آیین * نگاه بند عمر و سن معنی عیبی * و چه
 عکاشی شاهد لاریبی * بسم الله الرحمن الرحیم * کاسه
 فروغ این زمین فکر چون گلشن تذکره چند محب گردید *
 غنیمت خطاب تذکره احباب بر شگفتان رسید * سنوی *
 ظنراتنا کی تیغ زبان بزرگنی * در وصف شهبان
 سخن جلوریزان کنی * آن به که بجای خفتگان دم
 صبح * توصیف دوازده سحر خیز کنی * پیر بتنه پاک
 باطنی شیخ محمد علی بانی * به نسیم فنا عشق سرخ و زرد
 خانوادۀ خاد است کنین * و به شمیم دیانتش تر خشک
 سلسله سنبلی کوه سار نشین * ز آل چرخ هر چند رسته
 شمعای آفتاب را تافته * قابل بجیه دوزی خرقه اش
 نیافته * چوب اعمالش صندل دارد بر کمر ای است
 * سنوی * از روز ازل کشته طایکار حد * نشناخت
 دری بشیر دلبار خدا * از کو هر ذات او تجرد هرگز *

چون دانه تسبیح بزرگ کار خدا * نکته تسبیح مراتب
 عرفان بندگان نزد امیر خان * در دایره خدا طلبی به نقطه
 دانسته می تواند پی برد * در صفحه اسرار جوی بحر فهای نیکوی
 می تواند بر خور * در آسمان اهلایش حقیض را پهلوی
 نشینی اوج میسر * و در سپهر آویش تحت را پایه
 تکمین با قون برابر * در جوی قش آب زندگی می رود *
 و بر سبزه رقص رنگ حیات می دهد * سنوی * مینای
 گلشن جوگیر و قفل * در دوش بهار صانع را نشاء مل *
 بر صفحه آواز نویسد بابل * از خامه رشاد آب زر گل *
 خویش محفل هر دانی حکیم محمد ضیا خراسانی * طفل خامه
 اس در مربع نشینی نقطه امتحان زبیده * و در روانه
 اس در دانه چینی حرفهای آیان خوش آینده * از سیه
 خشمی دانش خم قاطونی دلشین باده تحقیق * و از
 رنگی مرادش سیاه سستی خاطر سجوار مدقیق * حکایت
 کیمه ملاقات زبانش تازه است * و امیات بس
 پاشنای بیانش بانه آوازه * سنوی * شاد است

همیشه خاطرش از ره دین * یکدم نشود ز کار دنیا غمگین *
 یا او همه کاینات اگر عکس افند * چو آینه هرگز نزد چین
 بچین * دانای روز حادث قدیم حضرت شیخ عبد اگریم
 در بیتی که هر دس مضمون پر دگیان ابهام نشسته *
 در دو لخت مصرع بر شاهد ادراکش به بسته * خامه
 فطرش سر نوشتن طومار صبح فرو نمی آرد * و نامه
 همیش چشم بر خط شعاعی آفتاب ندارد * سازه تکلمش
 کوک قانون شریعت * و عهدای لبه اش سوای مقامات
 طریقت * قطعه * آید بلبش سخن ز کام دل فقر * اراک
 از تکلمش مختل فقر * نعلین بخردش در خلوت زار *
نقش قدش در ریج منزل فقر * قاطع پیک راه
 درویش عبد الله بمقراض لاریشه نهال تعلیق را بریده *
 و چون تنه دید الله از شاخ ساد تجرد گل چیده * مقراضش
 اگر بزدن خط دلبران کرمی بست * قطع حسن
 و نخواه ترا زین بر کسی نمی نشست * هر که با غیبه
 کاغذش را دیده * منت گلشن از باغبان نه کشیده *

غزل * گاهی گردش بخط پردلی پردازد * الفاظ بر پره
 افس بخود می نازد * آفتد جو جای خورده کاری سرش *
 از برک کل باغچه می سازد * تازگی بخش مرا سم قاضی
 محمد قاسم از خوشه رفعتش زال چرخ را سنباله
 در دامن * و از اتمام دهقان شستش پیر گردون را
 نور در خرمن * باشنای حرف ملایمش زبان از درست
 گوئی بیکار * و بهر فرای وصف نقش سخن با کلام
 خوشش هم خار * در حیثیکه نسیم غرورش و زیرده *
 سبزه از طرف ریشه قد کشیده * سنوی *
 واغ است عطار داز سخن دانی او * خورشید کباب
 سار دل نورانی او * ابروی هلال ماقیامت ز صید *
 در باب شکفتگی به پیشانی او * مقتدای سخن
 پناهی حضرت میرا ای قصایدش آینه زار شاهان
 و معانی * و غزلهایش جویبار طبعان روانی * خامه اش
 بر نسبت خامه قلم نر کس خط کشیده * و لیکن دو اتش
 از بهر نکی ریجان بر خود پیچیده * مراد در قمش از سیاهی

زلف سبیل است * و سر سخنش از سرخی رخسار
 کل * قطعه * هنگامه طراز بلبلان سخن است * باریکی
 حرقش رک جان سخن است * هرگاه نطق او سبحنور
 داند * آیاه گفته اش روان سخن است * نغمه پرداز
 یکمادی حافظ بزرگ علی ترانه معرفت را از مصنف
 بهتری خواند * و زمره حقیقت را از موهف پیشتر می
 شنواید * از نهایت موافق در نغمه سازی بسرو و مخالف
 صبری ندارد * و از غایت متابعت در خواندن حجازی
 آهنگ عراقی نمی گذارد * در دایره انجام همه طراز
 میگردد * در مقام استعداد همه نوع میرقصه * رباعی *
 که قوت دل از کانه طنبور دهد * که ظلمت دیده را از خط
 نور دهد * الفاظ انا الحق که بود نامرئوط * مرئوط کند بدست
 منصور دهد * کلیم طور سخنه انی ما ابوطالب همدانی * در
 میدان اعجاز تقریر اژدهای قلش بادوات سحر بیابان
 در فاده * در مصرید بیضای تحریر نیل و قمش بطرف
 منکران کوچه داده * اگر به تعریف بیتش زبان کشایم

کمر به فکر قصیده باید بست * و اگر شو صیف غزلش
 پر خیزم به تریب دیوانی باید نشست * چراغیکه
 از بزم طبعش افروزد * آستین کرد یاد را به وزد
 * رباعی * کل دفتر خود ندیده باب سخنش * در میکند
 بهرین شراب سخنش * هرگز نشود بصاب کردن محتاج
 * بابل بر دنام جواب سخنش * زبده اهل صلاح محمد صالح
 چراغ ما که زخم کل رو پذیر می بود * نسیم به بنجه کاری او
 در جوع می نمود * اگر داغ لاله قابلیت مرهم میدهد است *
 صبا در علاج پیش او میکند است * میل غفلت زدائی
 اگر در چشم حباب باده کرده اند * از سیگی به پرده غیبیه
 اش سیب نرساند * حقه جراحیش لبریز مرهم سازش است
 * و نشر فسادیش مرشار آب نوازش * رباعی *
 گربه چمن در دکان بکشاید * صد عتقه شاخ ارغوان بکشاید *
 چون غنچه کند ادوی گشت خویش * در وصف همراهیش
 زبان بکشاید * عارف بی قال و قیل خدام شیخ اسمعیل
 نگذار سخنش از آب چاه جوی رباعی ترو تازه * و سیاح

قلمش در بارش معنی سبحانی بلند آواز * اگر بطرح قصیده
و غزل می پرداخت * در یک قطعه زمین سخن صد بیت
می ساخت * هر گاه بد و مصرع یک بیدش گفتن می
خورد * در چار باغ هستی نام ترو تا زگی نمی برد * رباعی *
چون ساز و دیت گفتی آورد بدست * صد نغمه بچار تار
مصرع پیوست * اسباده نشد صوت رباعی بد و پا *

تالقص ترنم بمربع نه نشست * محمود قوت و پردی پهلوان
شیر علی در درس خانه فقر دیو نفس را خاک کمالهادار و
* و در میدان کشتی صبر هیچ پهلوانی بر زمین نیفتاده *
پیش پیان این فن تلاش پس خری او میکنند * نطع
پوشان این علم لک کرامی خواهند * کشتیش که قضا و
قدر است * در دستش آسمان بر زیر و پازیر * رباعی *
که سایه دستش مد خاک شود * از زور زمین شاخ
بنغم پاک شود * در هم شکنند بقوت بازویش * زنجیر
کباده گز افک شود * بسم الله الرحمن الرحیم * کریم
قلم خطاب این رقم در دماک طفر است * که از ماتم

افروزی باعث لوح شاه و که است * چو بدش خلق
 نشان بر اهل * چشمک زده بر حیات رهگیر اهل
 * نمد ز کف چرخ سپهر داری کس * کرد چو قلم
 بقتل شمشیر اهل * روز یکد اگر ساز نهال یعنی همایون
 برشکال بساز کمر فن فوج گلها از کتاب داشت *
 و دلبر رقم ستر کش به جنت شکر نویسی قلم
 از مردین بر فروز را افشان میگذشت * یک تار نسیم
 بنشیند آن چمن تاخه از سبزه باین عرض داشت زبان
 کشاده * که نهال باغ جهانگیری در کنار آب جبهه سپهر
 که بر شهادت از بافاده * بشیدن این واقع خزان
 تا بر فوج خرمی را شکسته دلی دو نموده * که سواد
 پیاده اش بر درست گزین سلاح شکفتی قادر توان
 بود * رخشه که در دست سپهر را از دوش کل زمین
 انداخت * و لرزه کلقت دهنده را پهلوی سوسن بخاک
 پیکر ساخت * سبزه شمشیر از غلاف زنگاری بر آردون
 و شوار گردید * و زین را نیزه از زمین شکر گاه برداشتن

به جویت کشید * نافرمان بسبب از تکلیف غم از
 بر زمین وجود دست داشت * و جعفری به جوت اشتغال
 الم رویش بدستی را از کف گذاشت * غنچه در شین
 به نگاره عزا بکلاه خود شگفتگی و سر ندارد * در بمان در این
 ایام ماتم بخوشی و خورمی دلی نگه دارد * و شقایق چار آیند
 داغ را چون عکس نشاظر خود خرام بشرد * و گلزار زده
 تبسم را پر توانبساط مطلق نام برد * ابشار گلستان
 ترکش موج در کمان خانه جوی کج بر است کردن نشان
 داری کریم برداشت * فواره بسان دمع عالم شده را
 از بزم بردغم خود پاینده * و در اندازگاه کند ترشح خود را
 بخیال اشک ویزان رسایده * حوض یاغ جلقه آب را
 ازین بر آورده غریانی پذیرفت * و چون سایه لوای
 درختان از کدورت بروی زمین خفت * نهر چمن گریبان
 جوش مسکین خود را سبک خاک کرد * بطریق شران
 سیلاب از بی طاقی بنا بر آورد * بمثل از چاک زدن
 صبیحه سراپا خویش را تار تار یافت * لاجرم در تعزیه خانه

چمن، نصف موکشیان را اشتافت * تاج خرو بس اعتقاد
 قتل باشی شاه چمن و رکنا نهاد * و در میان فوج خور می
 از غم به بزدن مثل تاج گفت کشاد * و مگل جسته
 و در این ماتم جیغه از دستار برداشت * و بلبلی
 نافه دار درین عزا نافه عنبرین را در گناه نگذاشت *
 مشکوفا از عزا زایش سفید خود را کنده بدست باد
 فغان داد * و بنفشه از قهر سنبلی سیاه خویش را
 بریده برکت نسیم آه نهاد * گل کوزه درین تعزیت
 از شبنم انگاس بآب خود آمیخت * و گلها عفران درین
 مصیبت از زلاله بر بدین خویش ریخت * لشکر بهار
 سخن دامد را بر بارانی شباه پوش کویه * کار خورشید
 این فوج کرمانی رعد بفریاد رسید * بلبلی نقاره فغان
 را از نیل که دوت گبوه ساخت * و فاخته میغر مقدار را
 بانگ دل حاشو خواست * نیشکر ساز و برک تحلیله
 گفت کشود * و غوطی بخواندن این مرثیه آواز بلند نمود *
 * سوس * خبر از روزگاه آید که شاه صف شکن

آخر * بسوی ملک عقبی چون خدنگی از کمان رفته * برنگ
 چرخ از یک نیز داد صد ظفر داده * چو بر پیل فلک کرسی
 چنگ دشمنان رفته * نخورده هیچ گاه خورشید تابان زخم
 بر صورت * ردایش از صدر آسمان چون خون چکان
 رفته * چو افتاده ز پا آن شهسوار غرضه مردی * بزور
 کمره آب از دیده تیغ پر دلان رفته * کمان در خانه خود
 کرده ساز کمره و ماتم * بهر جانب فغان تعزیت ازیردان
 رفته * بگریه کشت از چشم زده سیلاب خونجاری *
 ز چشم سخت چار آینه اشک بحر سان رفته * درون
 را باخته خود سراپا آهن از کلفت * خرویش ز مح فولادی
 باوج کسکشان رفته * چرا زوین نکر دد از کوربت کمر
 کونه * که رنگ چلقه از اندوه هم چون زعفران رفته *
 پر و زه کفنه از مرد کمان در قبضه کردون * چو با صد زخم
 چنگ سوئی بی نشان رفته * شهادت مهر خور کرده
 است چون گل سرخ روی را * از این کله از خونریزی
 برنگ از غویان رفته * با استقبال از گدودن و دیده

شکر انجم * چو روح آن صف آرا از زمین بر آسمان
 رفته * ز اشک فوج و سیلی خون فدا شده شور در بطحا *
 که دل رای سپاه حق پرستی از جهان رفته * پی تاریخ
 قتلش یک تالا خامه حاجر شد * نبود یگر و دو کم گفنی
 سپهتار از میان رفته * اما بر در هوای عزا خانه انقدر
 گریست که سیلاب بر زمین گریه دید * و در ۸۶ در
 فضا مایه تم برای آن قدر نالیده که آواز بر آسمان پیچید
 * برین از جهت مکان ماتم چون اشک بقطره زدن
 هر ذرات * تحت مرصع گلشن از تنه باد زیر و زبر گریه *
 و چهره مردارون از صرصر کرد و رت نیلگون شدن رسد
 * درون چهار از غم هرنگ چراغ شقایق سوخت * و درون
 گلزار بسان شمع لاله افروخت * عمر عمرش کسی شاخسار
 حیات خود تن داد * و صنوبر بر سستی ریشه زندگی خویش
 دل نهاد * مرد از گهانی باند و قدمی تواند برداشت *
 و تاک از خوردن پیچ ملال کا می تواند بگذراشت * شمشاد
 درین ماتم بناخن برک رخسار می گریه * و در غوان در

عزا به پنجه کل طایفه بر می زند * به مجنون با صفت کشتی
 اعضا از محبت بدن گذشت * و سفید از از غم میرا پا
 مرغ و سیاه کشت * رباعی * چون باغ عزا خایر ماست
 شد * از گریه مرده کل زمین بر غم شد * شادی زخرو شد
 طایران نیز گنجت * غم را از بهجوم اشک با محکم شد *
 ز اغ لباس تمامی بنوشید که تواند از دوش انداخت * و کلاغ
 پوشاک عزا نگزید که تواند با کفشش پرداخت * بابل
 از کسرت ناله خویش فغان لب را نشیند * و فاخته از
 بهجوم اشک دید گریه خود سرور اندید * طوطی چیده انقش
 بر غم داد که رنگ سبز پذیرفت * میان آن قدر دل
 باغیون مایه نهاد که در سیاهی نهفت * مرخاب را آتش
 بر تن ریخت که آب دفع توان نمود * و طاووس را داغی
 بجان تیا میخت که بر هم خلاص تواند بود * مرغ آبی از
 ریختن اشک فراوان چادر بحر یافت * و کبک از
 انگشتن آه نایان بگوه مهر شافت * درو بخجل که در
 ماست از بال قبای مطبق در شد * و راج مستعمل که عزا

از پر خامه زربفت گره دید * همدید برای خاک بسر که دن
 از شانه دست بالا داشت * قمری به جست کلو فشردن
 از طوق بکف بچاق گذاشت * سوی زمین واقع
 کشت صافی بزم آگاه * گردید گل جام بدستش چو گیاه *
 هضم بچو خردا شد از ماتم او * بر جامه و دواز بس
 مرزده آه * ناله بزم نشینان بسکه آهنگ مرایت
 یافت * ساز برگ نشاط بمقام عزاداری شافت *
 پیاله از جباب می بسینه گوئی خودشت کرده نموده * و
 ساغر از موج باده پخته خراشی خویش دست کرده
 * ایام را آبی در چشم نکر دیده که گرد آتش نخواند *
 و قدح را فحی از دید * بچکید که مرجانش ندانند * صراحی از پنبه
 و سنار خویش را بر زمین محفل انداخت * قرا به از
 صافی گریبان خود پاره پاره ساخت * میان آن قدر
 اشک بارید که خنجر آتش را سیل برد * و سبوا این
 قدر بچاک غلطیه * که از رفتهایش توان شرد * بطاعت
 از گویه خویش را بر غابی دریا سپید * و کبر داز نم اشک

و در هر بسته کلاههای صحرا دید * طبقه ز بجای مایه
 سرودن غم در کار ریخت * و در باب بعضی صاف
 کردن غم از پرده ریخت * گمانچه بدست مشرین
 پیر آه سر خویش بر آورد * و موسیقار به جیت
 یوسف بزیردن در آورد * و چنگ پیشتر
 از اهل عزرا کیسوی خود پریشان ساخت * و خود
 زیاده از ماتمیان بناله جان سوز پرداخت * قانون از
 آثاره حد اقل بر هر یک کشید * و بر بط از سوراخها بر آرد
 و اغیار بر سینه دید * نای هر چند بند خویش هدای تو
 بر انگشت * و دف این غزل سوز ناک را بلفغان
 آمیخت * و مسوی * در شب سحاب تیره با واکریستم *
 ز عد فغان نموده بغوغا گریستم * کل کرد حرف قتل شمر
 و غنمشکل راغ * هر آه فوج بر کس شهلا گریستم * و در
 فغان آن زمان گلستان هر دلی * با هر برشکال بدعا
 هر محرم را از اینجو گوی سبیل بر گریه میدید * میروند
 بهشت و بهشت را که گریه می آید * امشب د عالمی

خراب * با کوه کوه غم بدارا کر یستم * یاد آمد از
 مشکفتگی روزی بگلشنش * چون آبشار بر لب چو
 گریستم * زان پیشتر که جام بر آفتابان ز لب * در بزمگاه
 باوه چو سینا گریستم * تا شهر بار ملک دکن گریه مر کند *
 بر در کشش گریه چو طغر اگر یستم * بسم الله الرحمن الرحیم
 این تازه رفته چون بظفر علی رسید گلدسته معنی رنگین
 بدید رقص دستگا اظا هر شد که نشد فقیر بدست محمد رضا
 افتاده دوست از رضای محمد باور داشته * بعل خیانت
 دست کشاده * از دست بردش چه نگارم * داز
 دست اندازش چند چند شمارم * اسرارده انگشت
 سینه که مراد داده کیفت که نشیده * و تشییع سینه
 پیشم که بدست من فاده کیست که ندیده * اگر بدست
 و پای تخریر دسی از سخنوری میداشت سخن دست
 بدست کشته مرا باین دستور از خود نمی انگاشت
 * چون بند انگشت دلم بقرار است که این دست
 مردم را کسی منشی میداند چون کره شب خاطر

جمع است که مردم این دست را احدى شاعر نمی خواند *
 سخن یکدست را که چون خط و دست خط را در دست
 از دوران بدست چه گمان * و از هر دست دروان
 چه نقصان * انگشت نمایان خیانت که بدست اندازی
 سخن گفت کشاده اند * چون انگشتان در دست درین کار
 دست بسته یکسان نیفتاده اند * اگر بدست باری توفیق
 بر ایشان دست انتقام انداخت * از چندین دست
 قصاص هر یک را بدستی حاکم باید ساخت * بعضی را چون
 ابهام از دیگر طوق سنگین بگردن زند * جمع را چون خصر از
 حاتم بندگانی بدتن ببرد * طائفه را چون دست شکسته
 بر چوب بستن رواست * طبقه را چون پای بریده
 خون نشاندن بجاست * قومی را چون قبضه کرگد و ربه
 آهنی باید جاداد * گروهی را لقمه و دانت بسته بچاه باید
 فرستاد * طایفه را چون دستگاه کاغذ پاره پاره باید
 ساخت * جمعی را چون پسته قلم بند بند باید انداخت *
 اگر دست این گناره کرد چون پهلای میان نشان

میرسید * پهلو دار از چند دست قصاص پر ...
 نمیکو دید * من بید سگاه که از تلافی و سنجید و ادوگی
 ند ارم * بد سو و حنا کونه داغی بر دست شان که ارم *
 سبک سنی که است که به تیغ سرشان از تن جدا سازد *
 و به جهت انگشت نمای خود باض بریده بخاک اندازد *
 هزار دستان چمن از بیم این فرقه دست از سنج
 باز داشته * و دستان زن کلشن از ترس این قوم سنج
 باز دست گذاشته * الحاصل دست دست این
 وزگان است و سنجهای بالاد ستم دانه ایشان *
 بکه بخون زیری سنج بهر خانه دست کشاده * جلادان
 پیش اینها پشت دست بر زمین نهاده اند * ملک
 سنج از دست این قوم هر به خراب نگشت * که بقدر
 شگفته سنی آماجش بخاطر توان گذشت * وقتی شود
 که چندین دست انگشت مذامت بگزند * و زمانی رسد
 که چندین انگشت دست بختیانی بخارند * امید که
 چون انگشتواره خطا هزاره سوراخ بدست شان

در آید * و چون در ستیغ عودتان هزار انگشتان بر آید *
 * سنوی * دستور بخش تحریر از روی پرده غیب *
 صد دست و دوا ایشان کردم برای طغرا * ز نیرسان
 که دست و زدی و آرد زرد بود * خط را اگر بدزدند
 از دست و پای طغرا * * یا الله التوفیق بهذا المرام *

* تمیت و سابل ملا طغرا *

* خاتمه نسخه طغر ۱ *

شجره و نصایب اما بعد بر ضمایر خوشید نظایر اصحاب دانش
 و عقل و خواطرید بیضا مظاہر از باب بایش و فضل ستر
 و محبت نماید که رعایت ملا طغر از نگینی عبارتش نه بر بی
 شکافه تر که موسوم بهاری کشمیر جنت نظیر را فعل دلا
 آتش اندازد و شادابی فخر آتش نه بد زده خوشتر
 که تر و تازگی گلستان ارم از نه و لہا فراموش سازد چون
 گمان عمل بر سایل مذکور بسبب تداول ایادی کسان
 از مہ اختلافت عبارت و پریشانی مضمون بود و بحسب
 تصرف جایگاه کاتبان و ناظران ایام از محمد دشی و سیف کوکی
 و غیر مضمون می نمود و خواطر احبابی شایقین و قلوب آشنایان
 معشاقین چارناچار بر آن آورده که آن کواعب مجمع غریب
 و آن ابکار منبع عجایب اگر بحالیه صحت و آراستگی میراست
 و بحال عدم غاطی و پیراستگی آراسته جلوه افروز
 گاشاه مد نظر طالبان این فن و پیرایه ظهور پیشش نگاه راغبان
 زین گردد و الحق حق که آن عروس زیبا و خاتون رعنا مقبول

نگاه خرد و بزرگ و منظور نظر هر کس و سترگ خواهد بود
 پنا بران اضعف الخلقه بل لاشی فی الحقیقه عاصی بر معاصی
 مشیخ اشیر الدین احمد ساکن موضع پسند و متعلقه ضلع
 پروان آن رسایل مذکوره را از جا بجا بصره کرد و کادش
 تلاش نموده قریب ده نسخه بهم رسانیده با سه معایت تو اظفر
 مولوی دیاض علی صاحب شارح گلستان مشیخ محمدی و خصوصاً از
 اظفر تصحیح بالکمر صیغ جناب مولوی محمد نور و در حسین المیزان
 به سعید جان یلگر احمی مستخلص به نور و * بابت * کرین نگاه
 ادبی شبه و شک * کشته غلطی هر ز طغرائه حک * و خاوری
 شکوکی و خاشاک اشتباه و حشود و اید ازین چمنستان فردوس
 نشان جناب گردیده و خلعت صحبت و لباس بی خلای
 و وقت بر قامت زیبایش راست آمده چو بهایه خانه چو هوا بازار
 من محلات کلاکه که بالتخصیص معموره فیما بین شرکتهی من عاصی و
 مولوی محمد فیض الله بقالب طبع در آوردم * غرض نقیض است
 که نماید ماند * که هستی را نمی بینم بقای * کار صاحب دلی روزی
 به حمت * که هر گز داین مسکین دهائی * و تارخ اتمانش من

تصنیف نوروز بیگلر امی بخت سطور در آمده ای که

* نظم *

- * چیز امر جا به سحر بر است *
- * بی دلها عجیب شجر است *
- * مرغ دل سر بر دهن نمی آرد *
- * طره کمر و دامن شجر است *
- * چاره آن چو لبیان فرنگ *
- * نقش از رنگ و چین تصویر است *
- * شاهد آرزو شده حاصل *
- * خدا الحمد شیک تقدیر است *
- * بیکه این نسخه سطر دل است *
- * بهر تاریخ او چه تدبیر است *
- * دیدی نوروز از زبان خودش *
- * گفت با نعت بهار کشمیر است *

* فہرست نامہ نسخہ مطبوعہ *

صفحہ	سطر	فہرست	مصحح
۷	۱۶	مشیخ	مشیخ
۹	۹	گشت	گشت
۱۲	۳	مشرقا	مشرقا
۲۳	۴	دیر است	دیر است
۲۶	۸	ظاہر	ظاہر
۲۷	۱۶	دیر بدعا از ان	دیر بدعا از ان
۲۸	۱۲	جلالتش	جلالتش
۲۹	۶	باشراب	باشراب
۳۰	۱۲	بمیدہ ای	بمیدہ ای
۳۱	۱۶	معلوم	معلوم
۳۲	۵	تسم	تسم
۳۳	۶	درکار گاہ	درکار گاہ
۳۴	۱	بلاغت	بلاغت
۳۵	۷	زب	زب

صفت	سطر	خط	صفت
ایضا ۹۱		مشتی	مشتی
۲۷	۱	بگردانم	بگردانم
۵۷	۲	نوار	نوار
۶۲	۲	پولاو	پولاو
ایضا ۶۶		چلاو	چلاو
۶۶	۷	زاد	زاد
مشتی		نصوب	نصوب
ایضا ۸۰		آخرش	آخرش
۸۰	۱	م	م
۸۲	۱۰	بگردانم	بگردانم
۸۲	۲	بارعی	بارعی
۸۸	۱	باملا	باملا
۸۹	۱۲	دشدار	دشدار
۹۰	۹	گردانیده	گردانیده
۹۲	۱۳	بسی	بسی

* ۲۲۲ *

فهرست	سطر	خاطر
۹۳	۵	در الک
۱۰۱	۹	نیشتر
۱۰۱	۱۶	حامرس
۱۰۸	۱	فرو ازی
۱۱۲	۲	بوده
۱۱۵	۵	کل رزی
۱۱۹	۲	قائم
۱۲۰	۱۱	حالی
۱۲۱	۲	شیران
۱۲۲	۱۲	کبری
۱۲۲	۱	کای
۱۲۴	۸	دیا
۱۲۶	۱۰	خالی از مبط
۱۲۹	۰۶	در کش
۱۳۰	۶	بر آب

نیمه	سطر	خط	فنج
ایضا	۶	زمیندارش	زمیندارش
۱۳۷	۱۶	اگر	اگر
۱۳۸	۷	ششای	سقای
ایضا	۱۲	تاشای	تاشای
ایضا	۹	بای مسافت	طی مسافت
۱۳۹	۷	مدشیری	بدشیری
۱۴۰	۱۵	دور مار	دیار
۱۴۱	۱۵	بزرک	برک
۱۴۲	۸	همرازه	خمرازه
ایضا	۱۳۰	شکستن	شکستن
۱۴۳	۱۶	تاک رازار	تاک رازار
۱۵۴	۱۱	پست	پست
۱۵۶	۹	ازین	ازین
۱۵۷	۱۶	سایش	سایش
۱۶۰	۱۴	کر	شکر

صفحه	موضوع	موضوع
۱۶۲	۱	اک
ایضا	۷	نژاد سن
۱۶۳	۱۳	عطار
ایضا	ایضا	در المکاش
ایضا	۱۳	افلاک
۱۶۵	۸	در برجد
ایضا	۱۶	دار آتش
۱۶۶	۱	بحر
۱۷۵	۳	پوسیده
۱۷۲	۲	مشتبلة
ایضا	۹	اشاده
۱۷۳	۴	ابیناء
۱۷۶	۱	شم
۱۷۷	۱	عطار
۱۷۸	۱۶۰	بهر

صفت	سطر	فصل	معنی
۱۸۰۰	۱۲	گمان	گمان
۹۸۲	۱۲	نسی	نسی
۱۸۳	۸	بلاست	بوس
ایضا	۹	پرواز	پرواز
ایضا	۱۲	آیاری	آیاری
۱۸۳	۸	است	استادیت
۱۹۱	۳	مزد	مزد
۲۰۳۰	۱۵	لایحه	لایحه
ایضا	۱۶	سفا	سفا
۲۰۳	۹	اومی رند	اومی رند
۲۰۳۰	۱۲	اره	اره
۲۰۵	۸	ریزان کنی	ریزان کنی
ایضا	۱۰	مهرخ وزد	مهرخ وزد
۲۰۹۰	۱	مهر	مهر
۲۱۱	۲	جوای	جوای

* ۲۳۶ *

مجموع	فاط	سطر	بقي
وزيده	وزيره	۸	ايضا
مصرع	مصرع	۱۵	۲۱۲
عينيئه اش اسنبيه	عينيئه اش سنب	۱۵	۲۱۳
هم	هم	۱۵	۲۱۶
آباديش	آباديش	۱۳	۲۲۵
خياط	خياط	۱۶	ايضا

* با تمام رسيد *

CALL No. { ٦٩١٥٥٨ (R) } ACC. No. ١٢٩٤٢
 AUTHOR طغرا ملا
 TITLE رسائل ملا طغرا

Class No. ٦٩١٥٥٨ (R) Acc. No. ١٢٩٤٢
 Book No. ٦٩١٥٥٨
 Author طغرا ملا
 Title رسائل ملا طغرا

AT THE TIME

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue C



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

Library Officer
 Deputy of A. Library
 A. M. U., Aligarh.
 Date

